



012-111

DM A

مکتبہ ملیہ ہند

دعا سر

الحوم

رسالة الصافي
فوائد الصافي
في الامور الدينية

رسالة الصافي
فوائد الصافي
في الامور الدينية

کتابخانه و اشکاتہ الیہ صوفیہ اسلام آباد
شماره ۱۹۲۵۳
کتابخانه ۱۵۵۶

۱۱۹۲
باعت و الذکر
باعت و الذکر

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام
على سيدنا محمد
الطاهر الطيب

105/17/5-1938

الحمد لله رب العالمين والصلوة على محمد وعلى آله الطيبين الطاهرين

اگر کلام اقدم فیو لا بلا برنجی کلمی فی الجہان اولیای سیدہ برنیں التوبیض من امر الہدی فی الذل

بقدر است آیت کنانی میوه طوطی و بایل که مرجع می و در مثل سوسپا و منظره فتیله ادا

آن ضرر و در کار بود که بکلمه نغری نوشته شد و چون کتب مذکور موافق مذاقی را یافت

از باب فیض مراد وای و رفع نزاع منقول حاصل ادلی را که منجم ایما سر بخار وجود در چندین خواک

و جواب بر وجه پنجم و احضار نظر نظر اخراج نمود و چون امر معات فیض پذیرد

که مستحق نماید اینست یقین است بی سرنوشت و بجهت امری که کتب مذکور در یک مجلد است

که فضل که مقبول مدیسی کتب است لایحه بان چون را بن اطلاع بهرست خبر خود است

اجتماع داشت بر پشته داشت بال و شمار بر گشته با ایراد بر ناضلی با فیض در دسته نالیده

نیکوکاران نمود و هم غایب اهل عیال و بزرگسبک و عیال و در احوال و در احوال و در احوال

[illegible][illegible]

که خود بخیر و صفا و بر اجداد و ارباب کل هفت است و در سوال را چنان مذکور کند
 که با سوال سابق مربوط باشد و جمیع سوالات باید یکدیگر گنجانیده شوند در طهارت و صلا
 که در باب مذکور می شود و لذا شروع نمود در نوشتن این رساله و جزوه در بی دات که مانند
 رساله و جزوه در بی دات که مانند رساله محقره در معاملات و احکام موسوم است به **تتمیم**
 و چون در باب در احکام مایه طهارت و صلا منوع محمود و در بی موعود تمام شد
 ادلی دات که بر خلاف متب در معاملات که قدرت مایش در اخو رساله مذکور شد
 قدرت مایش این متب را قبل از شروع در مقصود مذکور گذاریم که آن در بی داتی بصیرت
 نه خلیت بیشتر دارد پس کنیم که این رساله مقتدر بر دو باب **اول** در طهارت
 و در این پنج سوال است **سوال اول** در اینکه مراد از طهارت چیست و انواع آن چیست
سوال دوم در اینکه حدیث کفر آن بوضو و غسل و تیمم می شود اسباب حصول آن چیست
 و حدیث **سوال سیم** در احکام اسباب این طهارت است اعتبار به نیت وضو و غسل و تطهیر
 یعنی تیمم و در آن دوازده فصل است **فصل اول** در احکام تیمم از قبول غایت **فصل دوم**

در وضو و احکام آن **فصل سوم** در جنب و احکام آن **فصل چهارم** در غسل حیض و آن
فصل پنجم در غسل استیضه و احکام متعلق به آن **فصل ششم** در غسل انکس و احکام متعلق
 به آن **فصل هفتم** در پست و احکام متعلق به آن **فصل هشتم** در غسل اموات و احکام متعلق
 به اینست از مبر و عبادت و احکام متعلق به آن **فصل نهم** در نازیت و احکام متعلق
 به آن **فصل دهم** در رخت و احکام متعلق به آن **فصل دهم** در تیمم و احکام متعلق به آن
 در چهار مطلب مذکور می شود **مطلب اول** در چیزی که باعث تیمم است **مطلب دوم** در چیزی
 که تیمم بر آن واقع می شود **مطلب سیم** در کیفیت تیمم **مطلب چهارم** در بقیه احکام تیمم
 در حد و نجاست و طهارت و احکام متعلق به آنها در حکم استیضه و وضو
 در شانه با قیام آنها از جاری و غیر آن در آن تیمم نادر واجب بود
 و غیر یومی و لواقل و در آن شش سوال است و چون این سایل مکمل به بیان نیت
 و مجموع میل به است و رساله معنون بدو دوازده سوال است لذا این شرح بنحوی که گوئیم
 در احکام واجب و مندوبه نادر یومی و واجب غیر یومی و در آن

تخصیص در اوقات ناز یومیه و احکام مستفاد آن در بقیه احکام

در احکام لباس مصداق در مکان مصداق احکام آن در اوقات

و اوقات و احکام آنها در احکام متعلق بایست ناز یومیه است در بقیه

مستحبات ناز یومیه در ناز جمعه و احکام آن در ناز بعد از احکام

در ناز آیات و احکام آنها در ناز است که بنذر و عهد و پیمان

لازم می شود در باشد و بنابر شکی که از جمله احکام ناز است

در فضیلت است که واقع می شود در ناز از شک و سهو و عمد و در آن بجز قصد است

در فعل از روی عمد در فعل از روی سهو در فعل از روی

و در آن بیکتات تنجید می شود در فعل شک و سهو که قانی می شود فی الجمله

در بقیه احکام که مناسب باب فعل و منافات است و در اطلاع بر بعضی از آنها

تشیخ از آن اوساط مردمان است در احکام ناز قصه و احکام

نزد جفت در احکام ناز مافرد خوف در است راه اجابیه

بجای

بعضی از احکام مکرر کتبه و غش و صوم و تکلیف و کتبه فطره و آن در پنج فصل تشریحی

فی الجمله که مذکور شد مذکور می شود و در بعضی از احکام و در آن ایجابی و نفی و تکلیف و

خود کرات کند که در جمیع امور بر روی و اجتماع خبر الاینها و سادات و صیغ

صلوات الصلین ابداً و آلامین نموده و در جمیع امری خبر عنوان حق و بنابر ک و حق

مقصودی مذکور شده باشند در طی رت و در آن پنج سوال است

مراد از طی رت چیست و انواع آن چند است مراد از طهارت

و صوفی و تیمم است در یک از آنها واجب می شود و رت نیز می باشد پس

و صوفی است که واقع می شود و در آنها واجب و طواف واجب و مس کتبت قرآن

الکرم واجب باشد و مراد از مس کتبت قرآن است که حضور از اعضا و جوارح

بخط مصحف یا آیه را که در غیر مصحف نوشته شده باشد برساند و احوط اینست که

با وضو دست با می مخصوصین عظیم السلام نیز رساند بلکه این اعیان را در تعقیب

و احوط نیز اگر مرعی دارد و بالفعل نیز منع از مس باید اولی خواهد بود و شایسته است

و منو از برای نماز است و طواف است و شرط در نماز و جنب است و طواف واجب
نیز است یعنی واقع ساختن هر یک بر وضو حرام است و نیز نشستن وضو از
برای دخول در مساجد و قرائت قرآن از روی مصحف یا هر چند از روی مصحف
نباشد و همچنین از برای بر دشمن قرآن و خواندن جنب و غیر جنب و جماع کردن
کسی که محظوم شده باشد و بی حاجت رفتن و ذکر نمودن حایض در وقت نماز و پاشیدن
مؤمنین از راه قنبره و از راه بودن بر طهارت و بکشد وضو و پیش از دخول نشستن
وضو و رفتن از راه میجاشدن اینکه نماز را در اول وقت بکشد و نماز است و در جمیع
از آن تسبیح که طهارت در آن خطا نیست و جماع زن حائمه و جماع نمودن پس
از غسل مستحب است و آوردن غسل دادن جنب بر او و داخل کردن بیت را در قنبره
و وطن نمودن جاریه بعد از جاریه دیگر و آمدن مذی و آن آب است که در جنب جاری
از گلی جدا شود و جاری شدن خون از دماغ وقتی کردن و حلال کردن که خون
آورد و با کرات طبع در دو صورت آفرودن چهری بعد از آنکه از درگاه

ریناده و چهار شعر باطل و توقیف نمودن در نماز و بیدار از روی خوابیدن
و مس فرج یعنی دست مالیدن آن و بعد از نشستن و آب اگر وضو را پیش از نشستن کرده
باشد هر چند بکشد یا کهنه مشک نشسته کرده باشد باز غسل مستحب است و قول
جمعی واجب است غسل جنابت مانند وضو از برای نماز واجب و طواف
واجب و مس کتبت قرآن که واجب باشد و خواندن سوره ای غنیه اگر در جنب
و آن چهار سوره است الم عده و هم عده و النجم و اقرا باسم ربک و در اصل نشستن
مسجد الحرام در کعبه و مسجد نبویه در مدینه و مکه و در سایر مساجد اگر دخول و مکه
نیز واجب باشد تقریبی مانند ترویق واجب است با خلاف غسل جنابت نهایی
از برای نماز و طواف و مس کتبت قرآن اگر کسی واجب باشد و مشورت است
که واجب است از برای داخل شدن در مسجد که مدینه و در کعبه کردن در سایر مساجد
و خواندن سوره یا غنیه اگر واجب باشد و آن احادیث است اگر چه ظاهر علم بر حرم
و نین با خلاف غسل استیفاء متوسطه یا کثرت واجب است از برای نماز واجب و طواف

در روز سبت یعنی بیستم رجب غسل مولود یعنی معذم ربيع الاول که ربيع الاول است
میگوید و فاضل مجلی در یکبار بواضع شیخ محمد الیدین در جبل الیقین پیش از شست
با دست بن برده است و از جمله آنهاست اشاره و شفا و غسل دادن میست مولود و
تغییر ترک نماز کوف و خوف عدا با گرفتن تمام قرص و کشش و زغنه در فتن
در دین کمی که سه روز گذشته باشد که او را پدر بگیرد. اندوختن غسل بطن
رمضان و غسل اول رب و آخر رب و نیم و زیارت هر یک از آنه مخصوصین
و غسل اقدار بت از ضرب کج حضرت امام حسین و اظهار آمادگی در اعیال و حبه
و مندر یعنی در چند غسل سنتی مثل حبه و عید و توبه بکف غسل میخوان نمود و همچنین در
اغسال واجب چون جنابت و حیض و قیض و دیدن از زغنه و زغنه و زغنه و زغنه
و واجب است تیمم علی الظاهر بل غسل و وضو و غسل و واجب است
مانند نماز واجب و طواف واجب و صوم واجب و مانند آن که باید صبح و بعد از
ادراک یا در تیمم نموده و اما المکن از خوراک و شکر و قیسم است احتراز از میگذارد

برای

برای خارج شدن از سجده که در سجده لازم است اگر در یکی از این دو سجده تیمم نمود
سواء در یکی از این دو سجده و اغسل شود و اگر عیال در آن حبس شده و یا عیال در آن
شود معلوم نیست که بعد از تیمم جایز باشد و نکته فرق را از زغنه و زغنه و زغنه
کنند و سبب تیمم از بر خواب اگر در حش حجاب نماز آورده و وضو بودن را پس
بجای یا هر چه بچک باشد از زغنه بدن و مانند آن تیمم میکند و از نماز جزوه
هر چند تواند طیقت یا نه بعد آورد و خوف فوت نماز جزوه داشته باشد و برای
نازنی در درینست که گفته توان گفت که در هر موضعی که وضو یا غسل میباید در صورت
تقدیر بل آنجا تیمم میباید این بود مراد از طهارت و انواع طهارت که سوال کردی
و همه آنها مناجات بریت قرینه میباشند چه زرع حدث کنند و آن طهارت که مناجات از زغنه
مستحق شود مثلاً مانند غسل جنابت یا زرع یا نیت حدث کنند مانند تیمم که زرع یا نیت حدث
کنند زرع حدث چه اگر زرع حدث میکرد و این حدث بود که غسل کند و طهارت میگوید
طهارت در زرع حدث و نیت طهارت که مناجات بریت قرینه نیست پس کی شود اگر

با عین کذا در پیش می شود بحث و داخل می شود می تواند شد بقدر بحث پس اگر
 در هرین خود را نظیر کرد بحث بر طرف می شود یعنی اول طهارت بهر سبب و حدوث میانه
 که آن حالت مانده از دخول در صلا است و اگر در مذکور است آن حالت بر طرف می شود پس
 تر است و مذکور است و تیمم کرد یا نیست حدث از داخل شدن در نماز بر طرف می شود
 و نماز باجماع می شود و پان توبت میگوید تیمم سبع صلوات است نه رافع حدث و چون ممکن
 شد از مذکور گشت و در مذکور است حدثش رافع شد و طهارت معنی ثانی برای
 بهم رسید و رافع حدث پان معنی است نه معنی بول و غایط هر چند می زاکا می رانند ^{الطاهر}
 می شود حدث که رافع آن بوضو و غسل و تیمم می شود بهر سبب حصول آن صیبت
 و جهالت سبب حدث بول و غایط و بهر سبب که از موضع معتاد برود
 معن و برپون آید هر چند خروج غایط بفساد باشد بلکه ممکن باشد با کرمی که منعقد
 خارج شود و اینکه از غیر مخرج برپون آید مگر اینکه عادی شود یا مخرج طبیعی می شود و عیش
 کشنده شود و نه اینکه با دمل از ذکر مر و یا از قبل زن برپون آید علی الاطلاق و نه اینکه بر غیبه

معن و برپون آید مانند اینکه معقد خروج کند و بجای از آن جدا شده معقد بر گردد
 و از جلالت اسباب و ضوابطی است که غلبه کند بر سبب و سبب که می شود
 و با سبب اعتبار می کند و اگر در کور نفع می کند که اگر پند و شوا می شود نه می بیند نه
 و بطن غالب عمل می کند و هر چه از ازاله عقل کند بجهت وستی و بهوشی آن نیز ناقص است
 و این ضابطه و غیر قبلیه نیز ناقص است بر اینی که مذکور می شود و در ذکر احکام است ضابطه
 مانند فی و ذی ناقص نیست و اسباب و حجب غل حیات و حیض و نفاس و استیضه
 غیر قبلیه است یعنی متوسط و کثیره و مسیت آدمی بعد از زدن بورت و قبل از غسل غل
 پس فقه از آدمی که در زنگه یا در کما قبل از غسل از بریده شده باشد که استخوان
 دارد باشد علی الاظهر یا نباشد علی الاحوط و غسل اموات نیز واجب است و جمیع نفاس
 و اسباب مذکوره و وضو و غسل اسباب و نواقض تیمم نیز است اگر نتواند وضو کند
 یا غسل کرد پس تیمم بدل یک از این دو طهارت که واجب شده است بعد از آورد
 احکام اسباب این طهارت است ایضا یعنی وضو و غسل و اضطرار بر اینی

بلکه مراد از اینست که پست اخلاقی در مستورترین مواضع خانه واقع شود و تقدم
پای چپ در نزاع و دخول پست اخلاقی پای راست در صحن غرض عکس مکان نیز
مانند مسجد و کتبه کردن در صحن کجای چپ و اعیان را کردن مکان مناسب و صحن
بول که نظرات بول بر گردد و در اینرا کردن در بول از برای مرد و پانکس کند
از مقعد تا پنج ذکر بقوت سه مرتبه با بخت میانین دست چپ و بقوت سه مرتبه
از پنج ذکر تا سه ذکر با بخت اجماع در بالای دسبایه در این دو سه مرتبه سرد گردان
و بعضی اینرا از چپ دانسته اند و از برای زن نیز بعضی خضایه دانسته اند
پس مرد بعد از اینرا اگر طوبی مشبه ببول پسند اعتبار میکند و قبل از اینرا
وضو را اعاده میکند از برای نماز که بعد میکند نه نازی که تخمین وضو بعد از وضو
قبل از هر دو آن تری و جبهه را اگر آلوده بان شده باشد میباید و نیز
سمت راست در صحن استراحت کردن نه بار و اعیان را کردن آب بر استی در
صورت جواز استی و بهتر از آن جمع با این هر دو با تقدم استی است چنانکه بهتر

است که اول استی از غایط کند بعد استی نایند از بول و پیشی آب بر دست است
که بوی را بر طرف میکند و مکرر است نشستن از برای رقص و رقص در مشاع
و آن مواضع است از کجای نه نما که آب از آن بر میدارند و شوارع یعنی جاده
و راهها و نیز در چنان میوه دار هر چند با غفل میوه داشته باشد و بول
حرم آب در ماه در حال بول و غایط میوه عیقه آب عبور است نباید در
کرامت استی و تا قمت و بول استیاده مکرر در حالت نوزده و نشستن و چنان
نوزده باعث منق می شود و در آب جبار و استیاده و در مانند زینت است که
ریش بر گردد و در سوراخ حیوانات و پاسیدن و بلند کردن آن استی
در مانند بام و استیقال و در صحن بول و استیجا کردن در دست است و بعد
و دست چپ با اینکه در آن ختمی باشد که ران اسم غذا یا یکی از پیروزان و
صیای این باشد اگر نجس نشود و اگر حرام است و بقصد شفاف کفایت
و غایط کردن بین القبور و نشستن در فضای خانه و حرم آن مانند فضای

ریزد و باز در پیشگاه درگاه و کفلم در حقش بخشد و ضرورت یاد کرد خدا یا خواندن قرآن
 و حکایت اذان و بعضی گفته اند که چون مؤذن می خواند علی الصلوة و می علی الفلاح
 و می علی جبر العزل گوید شکی بر آنست که لا حول و لا قوة الا بالله گوید و این مکرر است
 در آن حالت سواک کردن و طول دادن عبوس و اکل و شرب کردن
 بلکه در بیت آنکه هر چند در حال عبوس باشد و اگر بر باد از آنچه کفیم خواند
 الفلاح بهر آن رجوع کند بفریشتن **صل** **دوم** در وضوء و اجابت آن
مشت اول بنت و آن شرط است جمیع عبادات و بآن روح
 علی صبح میت و معتبر در نیست است که قصد کند واقع ساختن عمل را از برای خدا
 و کمال سابقه هر که درین کذب است یا نفعی که می کند که عذر از برای خدا کند
 از برای سربا بلکه از برای رضی سبب است و خلاصی از جهنم اگر چه ضم می آید و قصد عمل
 و لکن کار نیست که در هر عمل مجربند و زمان بزداری باشد این منی اخلاص است
 که مطلوب است پس اگر نیست فالص بقیه قصد وضوء که می کند از برای خدا نیست **صل** **سوم**

بعد آورده است و این مقدار را ازین بهودت و کفالت می شود و همین مطلوب است
 نه اینکه خود را بوسه بدهد نموده مجموع مضمون میت را بکلی با طر خود جلوه داده و در نظر
 آورد و خصوصاً اگر در جوب یا زب با ادا یا قضا یا رفع حدث یا استناته صلوة
 چنان دانند که باید بخیطری که در این عمل اگر دانی که چه کاری کنی و از برای کی می کنی
 علت نیست پس اگر مثلاً دانی که وضوء بگیری از برای خدا کافی است در
 حصول میت صحیح و اظهر اینست که قصد و جوب یا زب یا استناته صلوة یا رفع
 در کار نیست آری اگر عمل مشترک باشد باید در نظر تو همین شود مثلاً اگر در وقت
 نماز ظهر قضا در نه تو باشد باید بدانی که نماز را ادا می کنی نه قضا یا اگر بکسی
 اینست که در حین روشن شدن که اول افعال واجب و وضوء تذکر است باین جنبه
 در اول افعال نتیجه این قصد را دانی و واجب است در حکم میت بودن تا آخر
 عمل نه اینکه میت را بفرزده مثلاً در بین عقد قصد یا کند و بر حکم میت بودن را تا آخر
 استندانه بیکه گویند دویم شستن رو با ابتدا کردن از سر نگاه موی سر را با

و اگر در میان افند کند و اگر هیچ نری باقی نباشد نه در کف و نه در سبزه
 مواضع وضو را از زیر یکدیگر و اگر هوا گرم باشد در طوبت از دیکر بگذارد
 چنانکه در دست مکه یک دست بگوید و یک دست دیکر بقیه را نشسته رود
 روز مسح بکشد اگر حرارت هوا با فراط باشد که طوبت را عفا باقی نگذارد
 انحراف است که هیچ را آب تازه تواند تر نمود و احوط جمع با این وضو و نیم
 و واجب است که پیش سرایت با حث باشد پس عرق سرد و گرم پیش یا نه
 مسح است آبی یا بد چنان تر باشد که طوبت مسح با آن مخلوط شده
 صادق آید که مسح بآب تازه شده است و احوط اینست که طوبت مسح در روز
 بحد جریان رسد تا صادق نیاید که با رانسته است و اگر بپشت مسح دست
 باله انحراف است و چند اقل عمل آید و فیصل حکم را با بابت بقیه دیکر در مقام
 از زدن پیش بن طبع کنند **مفهم** موالا است یعنی مشغول شدن عضوی
 با مسح لبه عضوی چنان شود که عضو را بر ساقی طاعت کند باشد و الا در وضو

باطل است

باطل است و حکم میکند بفریب عذر باشد گرمی هوا معلوم شد که نشاء
 لطفان میشود و هشتم رتبت است بنوعیکه کنیم که مقدم دارد و شستن را
 بر شستن بال دست و شستن بال دست راست بر بای چپ و شستن آزار بر مسح سر
 مسح سر را بر مسح پا و انحراف است که مقدم داشتن پای دست بر پای چپ
 لازم نباشد و توان مردود را یکی مسح کرد و اگر جدا جدا مسح کند احوط است
 که مسح دست را مقدم کند و در دو جا رتبت مسح در بالای یکدیگر و مانند آن که
 ضرورتی داعی شود مانند سرما و یقعه و اگر در یقعه امر مردود شود با این شستن
 با مسح بر یکدیگر شستن را اختیار میکند و چون یقعه بر طرف شد انحراف است
 که تا حد جدیده کرده است با چنین وضوئی اختیار از افضل باز دیگر تواند شد
 و سبب است لبس که کفن در ریشی که دست در میان آب داخل میکند از برای
 شستن دست و شستن صورت و شستن دستها از بند دست یکبار از وضو
 نوب و بول و دو بار از غیبط و سه بار از جنابت و بهتر اینست که در جنابت

از هر قی لبوید و نیز سبب است مصفیه سبب از تشاق که بار و در روز روز ^{اصطلاح}
 که در مصفیه که آب به بن میچرخاند و در تشاق که آب بغس و مانع بالا میکند
 در جوش و اغل نژد و شستن هر یک از اعضا غسل از رو و بالا و در بار
 سنت بود ز کمال شستن در بار اول و اگر دوبار بکشد از کثرت کبر و دست پاکیده
 با صیاط ادب است و شستن در بار سیم در بکشد و بطل و منزه است از کتبیه
 همان رتی در سیم مسح کند و تکرار در مسح میت و ادلی علی الظهار میت که مرده اند
 کند در شستن واجب است دست از پشت دست و زن ابتدا در هر دو از شکم
 دست و سبب است که در هر یک از غسل و مسح و عالی را که در آن دارد و دست
 بخواند و دعا دارد و غیر اینها این بار ترجمه اند که کور کردیم و کرده است
 در وضو پاکه طلب نماید و کفش آب با کف دست تا خود اعضا خود را
 لبوید و شاید ادلی این باشد که آب طلب و استنات محو طلب و غسل است
 با غسل و از اوله گویم و اصیلا اولیه غیر نیز جائز است و اضطرا

مانند حالت جاری جائز است و اگر و منو دنده اُمرت طلب نماید لازم است
 دادن چنانکه عزیز است آب نیز لازم است اگر آب آن میر شود و بنی آن
 نموده است خشک شدن و منو بلند و متال و کمر است خفیدن و بش و آب
 معلوم نیست و اگر کسی چهره داشته باشد یعنی تفریقه شده و منو
 یا مجروح بودن آن بچوب یا دایا یا چوبه باشد پس آن از چوبه
 بودن میت **اول** آنکه چهره در موضع غسل باشد و نیز آن باشد و چهره
 نموده بودی از وجوه توان آب بر آن بعد از آن غسل ساینده میوه آن
 نموده و آب بر آن رسانیده و همچنین اگر بر چهره کجی باشد و بتوان آن را ^{نظیر}
 دادی آنکه چهره نموده شود **دویم** بلکه سیم آنکه بر شش کجی باشد و بتوان نظیر او
 بپاشود و کثودن ممکن نباشد یا از کثودن در ساینده آب بر آن
 منفر شود و بعد از آن مسح میکند دست ترا که پاک باشد و الا با چوبه پاک
 آن انگشت را بر آن مسح میکند و احوط اینست که بر روی چهره نجس نرسد کند

در صورت حکم دایمی یا موقت بودن قتی و در قیاس این است تمام قتی اغنی قتی است
 قتی زکرو قتی منفی رجوع به قیاس است یعنی آب است که به صورت
 و جتنی بر بدن سیاه و سیاه از بدن آمدن سستی بدن حاصل شود و این
 غایب در غیر بعضی از یکدیگر می بینند پس در صورت شباهت بعضی از
 صفات می توان نمود و اگر نتوانست معنی را اطلاعات شناخت و آبی غلیظ
 چیستند و به که بزرگ شود غریبا یا پیرایه از آن قیاس معنی می بینند و
 چنانکه معنی قیاسی آن تصریح کرده و گفته است که اگر آب مذکور باشد بی
 شکوفه یا خیر یا به از آن سیاه و الایوبی سفید و تخم مرغ خواهد داشت و اگر مرغ
 باشد معنی دانند اگر سفید و لذت بردن آید مرغی که جتنی بر بدن سیاه و چندان
 بنویس که کم و بجز نشود با فاصله بردن آید و خود را جبهه اندا که هم بهر است یعنی
 بودن مرغی را از این صفات باشد مانند اینکه سر را گرفته خود داری بود
 و بعد از مدتی آبی دیده و قطع نمود و بدون نمی و اگر جبهه مانند لایق و در نزد

باشد این دو نفر و معنی در آن دیده شده و معلوم نشد که از کدام یک
 از این است بر یکدیگر بقبولند عمل لازم نیست اگر چه احوط اینست که هر یک
 عمل کرده و عمل داشته و وضو گرفته نماز کنند و حرام است چنانچه
 بنزاد اول و ثانی است سوره را که سجده واجب باشد با شهادت کلاما یا بعضا و آن
 آن سجده و تحمید و دو اینهم و آنرا با اسم است یا بعضی از آن قتی اغنی قتی است که این
 قرآن و غیر از آن که بیت قرآن نوشته باشد یا سندی انظر ده الله من نعمه
 و غیره و الله مصومین و صدیقه علی مره علیه السلام بلکه بی سبب اینها اگر کعبه
 باشد با نقوشی یا الا صیفا و سیم و رنگ کردن در یکدیگر در این حد و
 نه این چندی در آن و در حال جنابت هم داخل شدن در یکی از دو سجده
 و مدینه و چندان کند و اگر در یک از این دو سجده تمام شود تمام کرده بردن آید و
 احوط اینست که در دخول جنابت در وقت و مشرفه مصومین علیه السلام
 و مکروه است از این جهت چیزی اول اکل و شرب که صورت بر صفت

دوم من است

که موی هر خود را بکشت اگر اندک آب بر سر موی سر و خطه از پشت که شستن موی
بست اگر چه احوط اینست که شسته نشود و اگر تربت را بهر غذا عا د کینه
از جای که تربت بهم حوزده است مثلا اگر عصبوی از طرف است با چوب بربستن
سر و کردن مقدم کند از غسل از سر گیرد و اگر که بربستن سر و کردن طرف
چپ باشد طرف راست را شسته و طرف چپ را نماند و باید و برای
حاصل شدن اطمینان که تربت بعد از آنست در شستن سر و کردن طرف چپ
اعضای داخل کند و در شستن طرف راست قدری از طرف چپ داخل کند و بکشد
حتی در عورتین و ناف و اصیاط اینست که عورتین و ناف با بریک از طرف
شسته شود چنانکه اصیاط اینست که بعد از شستن سر و کردن با تمام ابتدا در شستن
طرف راست در اعلاای کردن کند از همان طرف یعنی در نیمه راست بدن به
کردن را نیز بشوید و در شستن نیمه چپ نیمه چپ کردن را نیز بشوید پس کردن
دو بار شسته می شود و بگفته تمام بدن مقدم داشته می شود و دیگر نیمه راست را

باینه رست بدن و نیمه چپ کردن را باینه چپ بدن ترمیم شود در غسل
از تاسی تربتی است و بعضی گفته اند از تاسی تربتی حکمی است یعنی هر چند بدن در غل
شسته شده است با نیت میکند که همان تربت در واقع شسته شود با باینه
تربت شسته می شود هر چند نیت نکند و گفته اند که فائده این سخن ظاهر می شود
اگر معلوم شود که موضعی از طرف چپش با شسته مانده است پس با باینه
تربتی بودن همان با شسته را می شود و بنا بر اعتبار دیگر غسل را از دیگر بگوید
عنه الاظهر ان شستن چپ با نیت غسه واجب نیست بلکه بخت و حجب غیر مانده
ناز و واجب می شود و چون لازم نیست نیست واجب است کردن برین
تراجع چندین اثر ترش می شود کسی که بازال منی جنب شده است می تواند
که بول کند و استرا بول را نیز بعد از آن که در وضو گذشت پس اگر رطوبتی
بول و منی چند بعد از بول و استرا چون بول منی و با استرا بول مانده است
نه غسل اعاده می شود و نه وضو و اگر نه بول کرده است و نه استرا غسل را از دیگر بگوید

واحوط بکذا اظہر است کہ اگر پسند کرده و بول نکرده باشد نیز غل را از سر گیرد
 و چند بول داشته است و باز با کس سابق رویه این رطوبت دیده است
 اعاده ندارد و تقصیر حکم دلی از دفع ریش تین طلب می شود اگر اشتهاء
 غل صحت امضی صادر شود و ظاهر اعاد غل است پس منوجه در ریش باشد و
 در رانهای مانند اینکه بعد از دخول آب و قبل از اطل حدت کند و اقل در دفع
 این مثل را ببط تمام داده است و احوط اینست که غل را شکسته و صند کرده
 ناز کنند و در غیر غل نبات از سایر غل مانند حیض همان غل را تمام کرده و
 و صند میکنند و چند و صند پیش از غل گرفته باشد مستحب است
 شستن قبل از مرغی و مصفیه و شستاق چه که لذت و موالات و بی دربی
 متعالی و فرستادن غل بعد از آنکه در شستن نفس عضو نیز مرغی کند و در حضور راس مرتبه بود
 و جمیع غل با بنی آن بکصاع عبود و آن غل را طهر کمتر نیز در جاب و بقل و بقل
 در حیض و در آن چه شده است حیض غل است که زن

مغز

بقضای عادت غالباً در هر ماهی می پندش روز یا بیفت روز نذر آن
 کمتر از سه روز و بیشتر از ده روز می شود و حکمت خلقت آن از برای تربیت و لذت
 چه در حد غل و لذت و در ایام رضاع مبدل می شود و چون حد غل
 نباشد جمع شده در هر ماهی بقضای نفوت طبیعت یا ضعف آن بقدرت
 می ریزد و آن در اغلب خون تازه و مزج تیز و غلیظ و سیاه است و بولش
 و حرارت بر چون سیاه با دفع یعنی بستی و در ایام عادت هر چند با غل غل
 حیض و با این جهت که غل در اغلب و اکثر باشد و چون بولش تپ نه بخود بر
 بیدار و اگر خون بر و در چسب طوق روزه است خون و الا حیض اکثر است
 حیض منقطع باشد در این یعنی کمتر از سه روز و بیشتر از ده روز نباشد و این ایام
 خون و حیض باقی افتاده روز فاصله شود و آن اقل طهر یعنی پاکست و ریح
 و حیض و اکثر طهر صمد ریزد و در خون که از حرم خارج شود قبل از سه سال و بعد از
 رسیدن سن نایس که زن در آن زمان با حیض منبسط خون حیض نوزده بود و همچنین

بجاست

اگر عکس باشد یعنی زمان را نمی بگذرد و در این زمان زمان را می گذرد
 یعنی است در عدد در ریات رجوع میکند و اگر تیز در میان نباشد مضطر
 رجوع با جانی میکند یعنی بیا سه روز و یکا داده و زیاد انا هر ماه نشش روز یا
 معش روز خود را حایض میداند و احتیاط دارد در قرار داد عدد و کج اول
 یا وسط یا آخر شده در بار اول و شور را بر و غرضی نیست و در بار دوم و کبریا
 که اول قرار داده است قرار میدهد بی تغییر بقدره تیزا اگر تیز در میان باشد
 تیز رجوع میکند بقیض که گذشت و اگر تیز در میان نباشد رجوع به وقت
 اقرب و خویش را خود میکند مانند عدو و فله و مادر و خواهر و عده زاده و خاله
 زاده پوری یا در یامه زنده و چه مرده و ظاهر نیست که رجوع بعضی میتواند نمود
 اگر عکس است در میان است و احوط رجوع بکل یا اکثر است اهلان و با اختلاف
 رجوع با اکثر کند و احوط است که اقرب با اقرب باشد و اگر اکثری از
 اقرب در جلد بایست نشود یا موقوف باشند و استلام حال ممکن نباشد بنا
 بر منور

بهر روزی

بر منور رجوع همسران خود از اهل بلد میکنند اگر مختلف باشند رجوع بنابر کند
 و اگر غالب موقوف باشد او نیز مانند مضطر رجوع با جانی میکند و در تمام
 مساحت غیبه و احکام بسیار است که در ذی فرائض این مذکور است
 حرام است بر حایض هر عبادتی که مشروط با طهارت باشد مانند نماز و طواف
 و مسکنات قرآن و همچنین است علی الظاهر مسلم است و چه مرده و چه زنده
 و صدقه طهره و مکروه است محل قرآن و دست بکشته آن مالیدن و خضاب
 کردن در حیض و اگر در آن حایض غسل کند مدتش بر طرف نمیشود و اگر در
 آن یا بعد از انقطاع قبل از غسل روزی که چهار صبح نیست و در مسجد که
 دیدن داخل نمیتواند شود و در سایر موارد درنگ نمیتواند نمود و نمیتواند
 در آن چیزی گذشت و میتواند بروشت و مکروه است عبور باینها بعد از خوف
 نجس نباشد و الا حرام است و اگر حیض مضطر شود باذن در مسجد نمیکند
 و اختیار نخواهد و حایض نیز علی الظاهر مانند حیض است حرام است بر او

ماز نشسته ذکر کند اگر خون تخلص قبل از ده روز قطع شد بهتر میکند
دارد شده است که بای چوب خورامه پودر میکند و پنبه بت رست در فرج داخل
نموده اند که صبر میکند اگر بعد از یکمی مثل خون باشد خارج خواهد شد و ظاهر است
که خصوصیت این ستر منجی باشد پس اگر پنبه پاک در آن عمل میکند و الا در آن
عددی و وقتی بهتر میکند ترک عبادت بگذرد و در روز سه روز تا تمام ده روز
دارد شده است و ممکن است حدیث بخیر و احوط اینست که استظهار ترک نشود پس اگر
در روز استظهار نموده یا مثلاً بگذرد و خون قطع نشد عذر تمام میکند تا روز دهم
پس اگر خون قطع شد بر رده آنچه در عذر تمام بود استظهار روزی که رفته است
قضا میکند بزرگ آن زمان زمان حیض بود و اگر از ده گذشت از عادت بالاتر است
این منده اند پس فی در استظهار بعد آورده است صحیح و صوم و صلوة روزه
استظهار را که ترک کرده است قضا میکند و متباده میریزد تا پاک شود یا ده روز
بگذرد در استظهار و در آن چند مسئله است استظهار در واجب و

مخالفت خون حیض پس زود و در وقت رختن و نشستن پرده بپوشد و در وقت
حیض مانند خون ایام عادت در ذات العاده و گاهی بصفت حیض
خون سیاه و غلیظ در کمر از سه و بیشتر از ده در غیر ایام عاده و نفاس و در
فرج و فرج مانده و قلی که در جوف باشد آغشته خواهد بود در حد صاحب
خون صغیر یا یا بیه باشد این آغشته بنا بر قول مشهور و ظاهر قسم
بزرگ که اگر بر روی پنبه موافق قرار ف که زن آن را بر میدارد و ظاهر شد
فیلد است پس در وقت نماز و منو میگیرد و بعد از تغییر پنبه یا بشستن آن رختن
فان فرج بعضی صحیح آنکه در پنبه دوزخه ظاهر باطن آن را پاکیزد و در
قسم جمیع اعمال سابقه را بعد آورده و در آنکه بجا آورده است بخش شده است
بغیر میدارد و غسل در صبح میکند اگر این خون را قبل از نماز صبح برپندارد
صبح یا در وقت ظهر و عصر و در مقام غسل تحقیق غرض نموده و بپوشد
با یک مسطحه نیست بلکه غیر فلیقه غسل دارد مانند صاحب دارک در وقت آنست

ابراد دارد آورد و اگر کسی خواهد بان رجوع کند اینست که خون جاری شود
 پس در آن بعد از احوال سابقه در غسل دیگر میکند یکی از برای ظهر و عصر و یکی
 معرب و غشا شرط دیدن چنین خون درین سه وقت پس اگر هیچ خون
 بصفت استخاضه نکرده پس در دو وقت دیگر بان صفت نریند غسل
 صبح انگش میکند لازم است عیال ظاهر غسل مبادرت بکند از آن
 نماز صبح در جمع کردن با این طهرین و مسائلی مگر آنکه هر یک از ظهر و عصر و معرب
 و غشا را بغسل عبیده غسل آورد و با مبادرت مسافاتی ندارد و عیال ظاهر
 قبل و سرعورت و اذان و اقامه خلافت در اینکه غسل در استخاضه
 بجز مجزئت بهوضو چنانکه ظاهر از اجازت با وضو نیز لازم است چنانکه
 با این ساجدین احوط ثانی است اگر خون کاسی قطع شود و درین
 زمان نماز را با شرایط حد آورده یعنی حکم بوجوب استطرأ توقف کرده اند و در آن
 تأتیه آتی اگر اتوقف را در آن کند احتمال است تا آخر صلوٰه ازین و غیره

مستخاضه با این دو نماز صبح و نیت با شد و چه نافله بکوهن جمع میکند
 و بکفعل جمع میکند مانند اینکه در نیت صبح را با نماز بکفعل جمع نماید چون
 مستخاضه اعمال گذشته را بعد آورد و حکم زن طاهر دارد و در همه باب و ثور نیز
 با و مقاربت میتواند نمود و جماعتی حرمت مقاربت قبل از غسل قایلند و اند
 و بعضی تحریر کرده اند با کراهت و اعیان طاهر است اگر احوال کند
 با نیت حکم بوجوبش که در این نماز شافعی است و اگر احوال بکفعل و نیت کند مانند
 غسل صبح و ظهر و روزه اش شافعی است و وقت روزه روز مسروط غسل معرب
 و غشا ریش آینه نیت و معلوم نیست توقف بر غسل معرب و غشا ریش
 و با نیت توقف اظهر صحیح تر است اگر علی صبح را پیش از صبح ادر آن کرده
 اظهر اینست که استخاضه حدیث و بمقتضای آن عمل باید نمود چنانچه
 حدیث قبل از وقت نماز واقع شود پس اگر قبل از وقت خون کیزد بود و در
 وقت قبله باشد انگش بکشد و نیت نماید بکشد اظهر حکم بوجوب غسل است و درین باب

دانش اقل نفوس در پرتو بدن عد نفوس بابر قول بجز از زده روز و منفی
شدن عد غالباً بعض نفوس و گاهی بعض نیز می شود مانند اینکه زن حامله از زمان
مطلقه شود و در طهر قبل از وضع حمل دیده باشد پس مجرب وضع حمل از عد
خارج می شود و نیز که عاقلش بر عریضت پس نفوس خارج می شود در دلیل
بودن بر بلوغ که بعضی ولادت متحقق می شود و بعضی نیز که نفوس دال بر تنگی
تغذیه حصول نمی آید از زن که حامله شده است در رجوع کردن به حالت اول
استیاضه و این اگر خون از ده تجاوز کند زیرا که این عادت عادت حیض
نه نفوس و همچنین در رجوع کردن مبتدا یا مضطرب یا قاربه و ممران و در وایات
چه آن در نفوس نیست در خلل اقل طهر با این دو حیض چه در نفوس نیست
در مسیت و حکام متعلقه بآن و در آن چند مسیت است
عمل مسیت بر مبالغه رفتن که سس کند یعنی اگر سرد شده است بهوت و سرد
عش داده اند یا هر چند کافرا باشد که عشش دهند و اگر تیرا قبل از سرد شدن

مس کند یا قبل از سرد شدن عشش داده باشد که ظمیر صفت عمل مسیت
واجب نیست و احوط اینست که اگر مس بهوت کرده باشد ظمیر سرد شده
بان طاعت کرده است نیز نموده باشد و همچنین فعل مسیت لازم است اگر قطعه
که استخوان دارد باشد از بدن مسیت که سرد شده باشد مس کند بلکه چنانچه
از زنده نیز اگر مس کند فعل میکند و جواب الکریم بابی استخوان یا استخوان دار
از زنده مرده غیر آدمی خون صمده دارد باشد عاقل از نفوس متعلق است
مثلاً اگر بر طوبت طاعت شده باشد حتی در اول اعتیاد و در حقیقت این
متعلق بقول جمعی زیرا که نجاست نجاست حیده است و اگر چیزی دیگر یا چیزی است
بر طوبت طاعت کند او را بنا به نیست و احوط اینست که آن نیز نشسته شود
اگر چه در وجوب متعلق است که هتتا مسیت بلکه اگر طهارت است خصوصاً
در صوبه که مسیت مرده حیوان باشد نه انسان عمل مسیت واجب نیست
اگر مسیت پیش از فوت عمل شرعاً آورده باشد مانند اینکه بایست برده باشد

بسیار عفو از رسول خدا روایت کرده است که هیچ نفرند که عمر را از بر بگردانند
 یعنی کثرت ایشان امر بزرگ شده است و مرین چون گفت باید و شرک چون مدان شود
 و هیچ اگر فارغ شود و کسی از نماز صبح بر کرده که از روی ایمان و تقوی بگذارد از انکه
 باشد از حضرت رسول روایت کرده است که خدا ترانه تر است میفرماید بنده
 مؤمن را ببلد چنانکه مادر فرزند خود را بفرزند از آن تربیت میفرماید میکند پس فرزند
 برسد کیسکه یک دارد از دیر رسیدن اوزی من با و از آنکه بر غضب کنم
 در روزی از دربار دینار را بگویم تمام شد ذکر اخراج رتبه باری رنگ نکات میباید
 و دارد شده است که سخاوت نیست اینکه گوید امر و زین که دم با است بخواند
 سخاوت است که گوید بیلانی مبتلا شده که کسی که بان مبتلا شده و ناخوشی که میباید
 بکمی نرسد مستحب است عبادت مرین کرد در چشم و دندان و دلی
 از قدرت است که قبل از آنکه تنه از نماز مرین عبادت مستحب باشد پس در دریا
 دور و در میان عبادت کند اگر ناخوشی ثواب کیست عید را و یکبار از نماز میباید

نزد

است که عید مردم در روزن و در عبادت و در عبادت و در عبادت و در عبادت
 بعد از ظهر کرد باشد مستحب است از نزد چهار تن و در جوشن و در جوشن و در جوشن
 جلوس شود و در از حدیث العبادت نشسته و انقباض مره اینست که در جوشن و در جوشن
 چنانکه گزارش بار در عبادت تجلیات و عبادت و در جوشن و در جوشن
 اگر بیشتر وقت کرده باشد در حقوق واجب و حقوق و در جوشن و در جوشن
 دوام ذکر موت تا اینست پس موت طبعی و مابعد الموت میرساند و در جوشن و در جوشن
 باشد مستحب است که با حسن ظن برود و کار خود میرساند
 مستحب است که مختصر را بقیض کند بکلمات شهادتین و اقرار بایده بصورت عید
 و الرحمن و الفیض و صفین اندازد و در جوشن و در جوشن و در جوشن و در جوشن
 لا اله الا الله اکبر است تا و سلام علی المرسلین و الله و رب العالمین که در
 فتوت نماز میخوانند و نقل نمودن ادبانه یا موصی از آنکه در آن فایده نماز میخواند
 اگر جان دادن بر و صعب باشد و همچنین قرآن خواندن در نزد خدا و در جوشن و در جوشن

سند اظهر رخی دین کند واجبست مؤثریت که عمل بی فرق
ملین و حبیت کراک یکم کفر باشد مانند غالی چون علی الهی و محم
که خدا جسم داند و نامی که عداوت با ابدیت پیغمبر داشته باشد و غیره
که بر اهرام رمان خروج کند و اگر مؤمن مستبد شود بعمل دادن فی نفسه خود
اورا بدمت او عمل نیند و اگر نه بدست امانه او را بدست خود عمل میدهد
جائقی تجویز کرده اند عمل فی نفسه بدست خود و اگر فی نفسه بدست
بغیر خود عمل در ظرف امان باشد اگر اعضا بدست بریدن بسبب غسل
باشد دسینه یا نشود سینه حکمیت دارد و مانند غسل و کفن و نماز و چادران
باشد چنانکه طاهر است ویت است و چه نباشد چنانکه طاهر از کلام علما ابرار است
و اگر غصه باشد سوره اسحوا آن دسینه باشد آن را نیز غسل میدهد و اگر در احرام
دادن باشد اگر چنین عضو از زنده بریده شده باشد اگر تمام استخوانها بر کوفت
بماند و بسبب اعمال از غسل و میزان نیست بماند و در بعضی احکام

باید از ذی بر لب تمی طلب کنند اولی و اخیری مردمان در امور
و سایر احکامیت و ارشادت و در و ارشادت مستعد و اولی و ابرار است
پس راجع است اولی است از زمان و شود اولیت بن خود از جمیع دره
و معنی اولیت بهوت و ولایت است که یا بقیه این امور را بعد از یاد گیری اذن
و در مثل اولی و ابرار است اگر غایت است کند و بگری اذن میدهد و بی اذن و کفر
بکند اگر بکند بمعنی است اصیثا را بنا بر مقرر و علم بر یک زن و مرد که
می تواند عمل داده و مقرر در اجاره و مقرر اجاره است که عمل منی در ابرار است
یعنی قطع شده و برادر او افکنده یا او را در میان پرهیزش عمل دهد و در دین
قطع یا پرهیز و اعلی نموده آب پزد و ذوقیت در بریده مرده یا پنهان آرد
و نیز در خوله و غیره خوله و نیز نیز مانند زنت در اینکه او را غسل دهد اگر افرام
باشد یعنی او را مسکونه عزیز کرده باشد هر چند ام الولد و نه تیره باشد بلکه مطلقه
سر زده یا مطلقه باشد و نیز نیز آقا را می تواند غسل داد و اگر اتم الولد و محرم باشد

چنان است پس هرگز مردن چنان کی بهمان غل و حنوط انگش می شود و چنان کی
 اگر می شود می کشند غل است می کشند و اگر این اعمال را بجا نیاورده باشد و در
 نصاب نمودن غسل مثل حکم سایر اموات است کیفیت این غسل است
 که اول بخت فارجه را از اذاله کرده و در آن غل دهند که هر یک مانند غل
 حیات باشد در آتشی در تپتی اول آب سرد بر بینی آبی که قتل سرد در آن باشد
 و متبعت که معش برک از آن داشته باشد و اگر بپزد و چندان نیز زد که معطر
 شود و قیوم باشد فور همین نقی سیم باب قراح یعنی فلعن ازین رو چنان می تواند بود
 داشته باشد ای که گاه هم شده داشته باطل آلود نباشد و اگر غل مستور باشد
 بر یک نیست می کشند الری صاب یعنی بزنند آب و دیگری معقب یعنی حرکت دهند
 باشد صاب غل است و اولی اینست که او نیز بخت نباشد و اگر بخت
 مالیدن اینست صاب کند او نیز غل است اگر سرد و کافور یافت نشود غل
 مذکور را بی سرد و کافور عمل می آید و اگر می کشند آبه دار باشد و بخوبی

غل دادن بتوش بهر سرد و پاشیدن پوست است بعضی به غل بتوش می دهند
 و نیم دهند دست خود را برین زده و همه دپشت دست راست را می کشند و اگر نه
 باید تم کند و از آن می فریاد باشد نیم دهند دست چپ را برین می زنند و چنان
 دپشت دستش را بهمان دست او می کشند و اگر مستعد باشد خود او را نیم
 بدهد اگر غل از ریش آب بر خود ریزند بر پشت متبعت که بر آب
 روی نیم در موضع مرقع بزنند یا آن روی بقیه مثل حالت احتضار بر پشت
 بخواباند و احوط و خوب است غل است درین حالت و بهتر اینست که بتوش
 را شب باشد سبب است که بر این است از برش کشیده و اگر بهوت بریزند
 و بخیه داشته باشد بخیه اش را کوده یا پاک زده باذن دارش بپزند در صورتیکه
 معطر داشته باشد چه در غل حرمت می رود بخیه اضافی می رود اولی لذت است
 و عطر نفس برین فرود دادن نه پراهن غل دادن چه پاک باشد یا بخور عطر را پاک
 باشد سنت است بخت زخم کردن پشتش و شستن برش بکف سرد و اولی

اینست پیش از شستن اول در حبش پاک کنند و احوط اینست که کبیه یا تانیه آن
 در دست کشیده باشد درین مقام و اولی اینست که در وقت شستن برین
 دست در کبیه باشد و هیچ حدیث صحیح نیست که کبیه در دست چسبیده
 و آن را در زیر غوطه که بر عورت انداخته است داخل نموده همان دست عورت را
 بشوید پیش از غسل اول یا بعد از دشان سه بار و پیش از غسل ثانی یا بعد از
 دشان سه بار و پیش از غسل ثالث یا بعد از غسل سه بار بشوید **مستحب است که غسل**
از جنبت رتبه است باید و قبل از غسل سه بار در کافور دست بکشد بدین ترتیب
 که اگر چنانچه در آن باشد درین وقت بپوشد و اگر چیزی بود از غسل بدارد آن
 و آن را با هم نماند **پروان آید همان را باید شست** هر چند در بر خاج شود و اگر کفن شود و آن
 قبل از دفن می شود و بعد از دفن متوافقی میکنند و شستن مقدم است
 بمغاسل کردن اگر شستن میرساند و اگر غسل و شستن مستعد باشد و متوافقی درین
 کتبه ببار نیست و وجوب کفن شود و اینست که متوافقی درین کار نباشد و بعد از آن

و آنچه در غرض است
 هر چند غسل هم بر او است
 و آن را با هم نماند

از تدریس برای تغییر اخراج نباید کرد تا بهنگام شستن نشود و دست بپوشد تا بعد از غسل
 و غسل در غیرین صراط است نه در زن صراط که مبادا بچه سا قو کند اظهار
 که و نمودن دست قبل از غسل شروع و متباعد باشد و واجب است
 که هر عضو را غصه شسته سه بار سه بار در هر غسل بشوید پس دست و مفصل انگشتان
 لغیم گوئیم که چون دست را بشوید و بعد از شستن بپوشد و عورتش را پیش
 باخچه بپوشد و غافل از آنست که خود را در کبیه داخل نموده عورتش را
 بپوشد اینست خوب سه مرتبه یا بعد از دشان شستن بعد از دست مالیدن شستن
 ببلایت بشوید غسل را در پیش بشوید پس در عضو اول که سر است ابتدا شستن این کند
 یعنی نموده دست سر و در پیش ببلایت خوب بشوید سه بار سه بار پس او را
 طایفه بپوشد چنانچه بپوشد و طرف شستن سه بار از سر تا پا و طرف شستن
 ببلایت یا بعد از شستن در وجه که گذشت و دست بر پشت و شستن ببلایت
 نایب همه جا برسد پس در اطراف دست بگرداند و طرف پیشش بخونیکه لغیم



علا الظاهر بر یک مقدم است و قد توسط درین سبب چه عرض میشود پس ثابت است
که پسر از قد وسط اقضار شود و هر چند داشت مضایقه داشته باشد ثابت است
میون یا منیر داشته باشد و مقدار رنگ قد آنست که از ناف تا زانو باشد
و مقدار پیرامین است که نصف ساق برسد و درینست که بی و صیقل و آن
داشت تا قدم نیز جاز باشد و مقدار سر تا سر در طول است که از نیست
سر و پا قدری زیاد بیاید که توان آنرا بست و در جانب عرض کل این سبب چه
باید بدن را پیوسته اند و بملاده آنها لاف در عرض و منعی داشته باشد
که توان طرفی را بطرفی برگردانند و باید هر یک سائر عورت باشند
ایکه از نماز که عورت را نباید سجده است لاف دیگر که سینه از بر دمی
باشد اگر ممکن شود و مانند زربخش باشد و مفرط باشد و هلام در دهان
لحمه مبطور زنی نموده ایم و آن پنج نیز منجبت و طول آن سه زنی است
در عرض منجبت یا نیم ساع تا یک ربع و پا منجبت که استیثاء در اندام است و منجبت
که در میان

در میان را اندیش پسینه انداخته که بر آن کافور و دوزره که گیسو خوشبو
که در بدنه پاشیده باشد و اگر ممکن نباشد انگشت چاقو میزند و از طرف
ذبح شدن چیزی از درش باشد و در درش نیز منجبت داخل بلند پس
بهره را بر کفش بر میان بسته یا سرپا چه را شگاف داده و بر کفش یعنی بر
نی کاشی بچیده آن را از آن شگاف آورده در میان را اندیش در طول
نموده عورتش را با آن منجم نموده از طرف دیگر آورده در زیر منجبت غرقه که
پیش بسته اند داخل نموده پیچیده آن را اندیش را خوب بسته تا بجای
که نام شود و در زمان موضع داخل کنند مقدارش در کی بحسب عرض
مردی که باشد و بحسب طول چندان باشد که است بعد آید از عجز و عا
و تخم کند و دو گوشه که دو طرف است عمامه را بر روی سینه بر تخته
بر روی کمر اندازد و بگویم عمامه از برای زن منفعه در زیر می دهند و بر آن
مبایز اند بستان بندی که پستانهایش را بسپارد تا آنجا که منجبت

محکم به بند و لفافه دیگری میافزایند بعد از آن لفافه و جبره که گذشت که آنرا
 بعد از آنکه بگویند و گویند که آن بوی است از پیش راه راه و جهت
 خطوط و آن مس کردن کافور با جود سبزه است که در نماز بآنها میبندند
 بپاشی و در کف دست و در زانو و در پشت ابهام پا و فلش صد و پنجاه
 و اگر هیچ ممکن نشود ساقهاست و دستهاست هموزن سیرزه در هم و در دست
 که روی شستغال صبر فایست و کمتر از دو در نصف چهار در سه در شش
 و کمتر یک در سه در شش و آنچه از شش یا در میانها از ابر بپاشند
 بریزند و بنا بر مهور و اظھر خطوط کردن یعنی مس کردن بوی که در چشم و گوش است
 کرده است و جریتهان منجست و آن در دجوب تر است از شش
 در حث خرمایا سد را باید با اناز و در سابق ازین چهار تربت افند است
 و اگر هیچ ممکن نشود از مرد حث تر است بعد بپاشد و فاده اندازند
 از تریت ما را بیکه ترا باشند و این جبهه به پنبه بچسباند و تا در نخشند
 مود است

و در است که عدالت حساب کفش در یوم واحد و ساعت واحد است
 مقدار آن زمانی که میت را در قبر داخل نموده و مردم رجوع کنند و این در جود
 از برای همین است و دفع این عذاب فرزند دادند پس بعد از خشک شدن
 عذاب و حسابی نکند بود است آنکه مقدار آن در طول بنا بر مهور است
 ربع میت است پس یکو جیس یکبار نخست بپاشند و سه بار دیگر
 این دو جریده سفید سبزه است بر شش از طرف راست ابتدا از بغیره که در شش
 و در از طرف چپش با این قبضه و از آن گذارد و میشود و دور میت که بر شش
 که بایست باشد است بعد آن و اگر همراه میت که در نکل نباشد در تر نکند
 و باغوز از آن از راه ایمن یا چپ یا بر فرزند و پسرند و سبزه و سبزه عام است
 است بر دوزن و بالغ و نابالغ منجست با اهلان پاشیدن
 از برای که یکس است و حرف پس لغافه را اولاً در کفن مردند پس بپاشد
 از برای که کافور زبان میباشد پس قبضه را چپ نموده همان عمل میکنند و خوشبو

است که شوهر نتواند بچهار سواد ماند زنت مطلقه بطلاق رجوع باین وجه
 لایحه ماند سرد و کافور نیز بر شوهر است علی الظاهر هر چند ضعیفه مالدار باشد
 مگر اینکه شوهر معسر باشد یعنی یار و بر مستیات در دیون ماند فوت کشته روز
 چری داشته باشد هر چند شوهر از دارش بر د علی الظاهر مرد و یکی بپرسد
 و ماند زن واجب النفقه است غلام و کنیز که اگر کنیز واجب النفقه شوهرش بپرسد
 و اصیقا طاراق رب واجب النفقه ماند پدر و مادر و ولد فقیر نیست که کفنی و
 امور واجبه بچهار سواد ماند نفقه دایم در و حجب بدل اگر زن را بیل برده باشد
 اظهر این باشد که کفنی شوهر بر کرده اند که متعلق بوجه شود بلکه این اظهر است
 کفنی واجب از اصل اسراج میشود هر چند میت و میت مرده باشد
 باین متفرق باشد اگر مال و فاقام کفنی واجب نکند و بعضی مانند نفقه
 کند چون نفقه بکند و اگر نفقه مادر باشد مستحق نفقه و نسبش
 بماند کنی بی پرست بماند و در میت که اگر انوایت است و کفنی کم باشد چنانچه

با هم در یک کفن کفن کنند و اگر میت چری و بطل باشد بپرسد و دفن
 میشود و پس مان بدل کفنی واجب میت بلکه میت و برادر دارد
 و اگر میت کند و در شه قبول نکند هر چه میت و کند میتی غیر میتند و اگر
 میت را بیدار و کفنی نکند آید مال و در شه است اگر از بر که میت باشد و اگر
 از میت لال یا کتفه داده شده باشد یا یکی برقی داده باشد عور میکند
 با فدا اص خود و اگر بر نشی بعنوان رکنه داده بوده اند بر نشی بر بیکرد که
 در مصالح خود صرف کند و لازم میت که در دین میت صرف بماند اگر میت دین
 داشته باشد و چون بفرقی با بین این مرد و بیل دفن و نماز میت نشی
 انان بود اولی و این است که پیش از فصل نیم آرا باین بحث متعلق اند
 پس گوئیم در نماز میت و آن در ضمن چه باشد مگر میشود و حجت
 فائزین در دین عمرتی و در غیر اثنا عشری از سایر فرق هدایه که در حجت
 انان و نهی و مرتد و مکر ضروری از ضروریات دین نباشند خلاف

بناشد بر همان حال نماز کرده میشود شرط نیست که مصلی متوالی بوده
یا در از جهت ایستادگی صغریا بکمر باشد و احوال نیست که سایر بنشیند
نماز مانند تکبیر درین نماز واقع نشود و حسبیت یا خیر نماز از غفلت دادن و گفتن
کردن اگر بغل و گفتن واجب شود و اگر گفتن میرسد بجا به پیشانیه میشود و اگر
ساز عورت میرسد در بر کمر کرده و عورتش بماند خشت و سنگ پوشیده بود
نماز کرده میشود سنت است ایستادن امام برابر کمر مرد و سینه زن و سینه
ایستادن امام در نزد سر زن و سینه مرد نیز وارد شده است و اگر جنازه
مرد و زنی جمیع شود سنت است جنازه زن را پیش روی جنازه مرد بگذارد که سینه
زن برابر کمر مرد واقع شود اگر امام خواهد بر مرد و بگذارد که جنازه بر مرد بگذارد
مرد و دختر که شش سال و بالاتر باشند شب نیز جمیع شود جنازه بر مرد بگذارد
مرد و دختر را بعد از پیرو زن را بعد از مرد و اگر بگذارد و غشائی تر جمیع شود
و جنازه بنده بعد از جنازه پیرو جنازه خشی بعد از جنازه بنده گذارسته میشود

بجز

حیث ضایع و غفلت بعد از نماز کردنت اگر خوف و تشویش باشد
سنت است باطلی است یا تیمم بودن و گفتن و بیلین را از پا بردن کردن در حال
نماز و بیکه نمی نهد و اینکه دستهای خود را در کمرات بگذارد و اینکه بعد از فراغ
از نماز خود حرکت نکند تا جنازه را در دست مردمان بپزد و بعضی بگویند که
سنت است امام و ماموم قایم شده اند و چون بیکه بخرج نشود مضایقه نیست
و تعظیم میرسد و اینکه نماز را در جانی بعد از آنکه معتاد باشد گذاردن از دست
و اگر امام امام را در اثناء نماز ادراک کند بعد از اتمام امام بغیر کمرات را
بنا در پی میگوید یعنی غناست در اینکه جنازه پیش از کمرات بگذارد
با کرده و اگر برزاق فایده و ادلی نیست که کسی که نماز کرده باشد نماز نکند
چنانکه احوال این است که اگر کسی نماز بریت واقع نشده باشد تا دفن شود
بر نماز کرده شود و اگر شده باشد دیگری که نماز کرده است نماز بگذارد
و بعد از مغفرت کند نمازیت را در همه وقت میتوان کرد حتی در وقت

زلفه صافه و اگر وقت صافه معین نباشد نماز میت را مقدم که میدارد
اگر جنازه یک کتیر یا دو کتیر کفنه شود و جنازه دیگر صافه شود و بعضی بگویند
نقد صافه را بپوشانند که این نماز را هم زنند و بر مرد و کفن نماز کنند یا این نماز را
تمام کرده بر ثانی نماز عید کنند و حکم زیاد برین از دفن بر ثانی واجب شود
در دفن و در آن چه شد است مستحب است در تشییع جنازه
عقب جنازه یا در دو طرف است چپش راه رفتن مقدم شدن بر آن
ترجیح بر چپ گوشه جنازه بچپ مرد در دهن و نوع که میرود و فصل است که
طرف جنازه را از دفن برست اول بدوش خود بردارد و در روز نذر عقیقه
تا برست نتهی شود و میخوانند در وقت دفن و در میان جنازه مستحب است
چون جنازه را از خاک قبر رسانند مستحب است که برین گذاشته
اند که صبر کند پس برایش برده باز زمانی صبر کند پس در آن وقت
پس مرد را از پا قبر برداشته و زن را از پیش رو قبله بپوشانند

الای...

در بکمر نه داخل کنند مستحب است که کسی که داخل قبر میشود از برای داخل
کردن بت در قبر اجنبی سر و پا برهنه بی رود و بندهای بسته خود را بکشد
تا اگر بکمر اینک میت رتن باشد و زوج اولی است و باقی هر دو زن
صالحه و اگر میراث مرد صالح و در حین داخل کردن بگوید بسم الله و بالله
و علمه و سئل الله علی الله علیه و آله و سلم واجب در میت است
در حفره در زمین که جسته و یا بدست راست و از سباع محفوظ نگردد و مستحب است
که غنای قبر بعد از میت پیغمبر کردن باشد و زیاده بر سه زرع مکره است
مستحب است که در قبر در او ان اگر این است بست باشد و مراد از کد است
که بعد از آنکه برین قبر است قبله قبر بعد از میت در آن به پهلوی او حفره کنند
و بهتر است که در پیش چنان باشد که توان در آن نشست و اگر است باشد
در بین قبر شوق سندی نمی ماند بکنند و اگر توانند که مانند زرد برین زمین
بترانق است واجب است که میت را در قبر و پهلوی است و قبله بپوشانند

وان عمل را بکند و ارد شده است که سه روز مانده میت کشته میشود و چون
دست یکان از برای هر نعنه در او آن نعنه طعام محیا میکنند و دارد شده است
که اگر در نزد اهل میت از عمارت میت دست است از برای ایشان طعام
ترک نیست زیاده بر سه روز و چون میت کزن از برای خود که ناعنه شش نفی
شود ترک نیست میکند که بستی بریت منوع نیست چه حضرت است
برابر اسیسم فرزند خود و جعفر طیار و درین عمارت بکشد کاشی از آفات لازم
میشود چنانکه مرد است که کسی که بر نفس خود خوف دارد از بید شدن بیدار
شدن عقل بفرغ و اندومی که او را عارض شده پس بایر که کند
آن عزت ساکن میشود زیارت اهل قبور مستحبست و نشان در درگاه
اینان است و چنانکه مرد است حاجت طلبدن در نزد قبور ایشان مطلوب است
ریز که دعوت نمیباید میشود از برای این خیرات و مبرات بکنوت و ذکر
از اجزای اینست که زیارت و صلوات و نماز و قرآن تلاوت کردن مقدور شود

آنها از برای غیره و آنکه مصومین علیهم السلام و عترت طاهره باعث قربانان
و رفتن بر گاه مدافعت عالمیان است مکرده است فرشی قریب که
تخته است یا غیر آن در غیر حال ضرورت و در حال ضرورت مانند رطوبت
رغین یا غنی مزار و میت یا تابوت نیز در قبر گذاشتن این نایب است
مردود است بقیه قبور بعد از مدتی شدن چه استخوان رسته رسته شود یا نه
و اگر در مقبره مسلمین واقع بشود که از برای است گذاشتن وقف باشد بکشد
عرام است و حکم بکراست در غیر قبور مصومین است چه کوتاه و در اندام
میت نقل میت از بلدی ببلدی دیگر نیز مکرده است مگر بوی در
مرفه و بوی مزار بعضی از شهدا و صلی و علی الرضا نقل میت عزت شود
و نقل میت فقرات ظاهر شود بجهت شهادت است که در موضع شهادت
دفن شود مکرده است دفن و میت و بالاتر در کفر و چند مرد و بیست
باشد که اینک اموات سپرد باشند ظاهر از اجزای اینست که جمعیت با ابا

در یک مقبره نباشد کرده است خند کردن در قبرستان است
بر قبر حرام است بنش قبر کرد و چند صورت اینک در میم باشد
و این خون مایه را بیکه مخلوط در آن رجوع با هر چیزی مایه نمود و چون
بنش شد و استخوان پیدا شد باید دفن نمود اینک در رین مقبره
با نرک از آن سرگاو یا گوسفند غصی دفن کرده باشند و ادلی است که
یا صاحب ارض و کفن را رضی شود بوجهی از رجوع مانند قیمت کفن و رین
نه مطایبه کردن عین خصوصاً اگر پای قرابت در میان باشد و اگر یک
اذن دهد در گذشتن میت در آن با قبر را پر کرده اند میتواند برکت
اینکه در قبر چیزی قیمتی افتاده باشد چه کبر باشد و چه قند و چه ادلی در
قبور می نشیند اگر بت دل کی را فرو برده باشد و مالک حق حوز را مطالبه
کند و توان غش و غفلت و مالش را انخراج کرد بفریب می کند و میت
در حوز بنش نیست آن اگر بت می رسد باشد که مکی باشد یا غی

ندارد بنش از بر سر شهادت بر عین میت اگر چنان گذشت باشد
که بفرزند میت میرسد باشد از بر سر شهادت احکام سوخته بر میت
مانده و روزه و تقسیم ترک و حلول و یون مؤجله و انتقال و لایت صغیر یک
شیع اگر بت دمی باشد و اگر تقبیل و کفین و نماز بر میت بعد از
باشد در حوز بنش نیست و شاید ادلی هم حوز را باشد و معلوم نیست
که بفرزند میت گذاردن میت بر عین را حوزید باشد استطاعت بر میت داشته
باشد بنش از بر سر نقل میت بکی از شجره مؤثره بر نقل که بت
حوزیت نشود چنانکه در نقل قبل از دفن است و بت
حرام است بر مرد و عاقل که دهن عاقل بر عین برادر و بر زن حوز
عاقل دهن معلوم نیست و اگر امت حوز است حرام است دفن عاقل
مسلمان در مقبره مسلمین مگر دینیه که از مسلم عاقل باشد فصل در در حوز
در تیمم و در آن چهار مطلب است مطلب اول در چیزی که باعث صحت تیمم است

مثلاً آب به توان باید حیزه باشد و سرمایش هزار تان است و در صورتیکه
متفرق شود بخورد هر چند کمتر از شش انگشت باشد و اگر آب بزل کند قبول لازم است
و اگر شش آنرا بزل کنند قبول لازم نیست و نکته فرق در دفع بر مکتوبات است
و اگر آب بعد از شش صورت دارد نیم میکند بلکه صورت داشته شکفته
و منها را مسح گذاری اگر از بار وضو آب بیاید نه برای غسل یا بکس در حال
که مرد واجب باشد طهارت ترا به راه با ما جمع میکند یعنی هم نیم میکند و هم وضو
غسل اگر بکشد یا به شش که پاره از پوسیدن آن نوار و کجاست باشد و این
ما را از جهت و حدت هر دو مذکور است و نظیر این است که برده نیم کند و این در صورت
که نیم تواند نمود و الا وضو گرفته با یا بکشد مگر میگوید سیم خوف و رفتن بر نفس
مترکه بر نفس خود و بر نفس کسی دیگر بقتل یا جرح یا حبس هر چند حبس کف باشد لازم
الادامه اگر میرفت و نه داشته باشد بلکه خوف بر نفس حیوانی که حق مالک
مانند چاروی سواری خود شش یا رفتن که مصاحبت او در سفر لازم است با خوف

بازدال

بر زوال عقل باشد و مجرد جنین یا پخته آب در لکن و حث بکفر است و صاحبی
رفتند از دوا خوف بر سیرت زن مسلمانی یا ربالی هر چند کم باشد با خوف عزت
با زودی یا از سبع باشد چه از برای منزل اگر آب بود یا از برای جوش
یا ترسد از غلش یا جدوت مرض یا زدن آن یا منفک بفرمان و مرده سفر
تواند شد اگر آبی را که دارد در طهارت صرف کند و بر غلش خود یا بر نفس یا بر دوا
شد با غلش متعلق باشد یا دانه که خواهد میرسد اگر آب صرف کند یا از زودی استحال نمی
تواند کرد و در کرم کردن ممکن نباشد یا از استعمال آب صداع و صحت میشود یا نه
و در کلی تقریب استعمال آب در صورت کعب و در ستمایش هر سکه که است
که بخورد بر کیدن اعضاء اگر آب طهارت و نجی داشته باشد و تسکین عارض شود
طهارت بریزد یا حیث را خوردن کجاست ام است طهارت را جمع در رفتن آنکه
شد یا میشود اگر استعمال کند یا مرضش یا بر تر میوردنش خود شش یا اجاری باشد
از آن حیزه که بقول او وثوق باشد هر چند یا نسی یا نسی باشد و در جرح

که تیمم بران واقع می شود و آن صعبه پاک است و خلافی است در اینکه مراد از صعبه
این است که اجساد سنگین است و آن اطهر است مراد خاک است و
درمانی است و بنا بر ادل ثلث است که اگر اسم از قبیل و زینتی بودن برود
رفته باشد مانند آنکه سنگین مانگ سنگین و این تعریف صحیح است
تیمم بر بدن مانند سر و در پنج و خاک معادن مانند خاک بفره و طلا و نپسن
خاسته دستان دارد مثلاً و تیمم با یک قبر جائز است مگر اینکه دایم که مانند الواه
بجز جنبی است و در بر یک جائز است با کراهت و همچنین رین شود
دار بعد از از آنکه از در آن و تیمم بر خاک مواضعی که بلند باشد
که از مخته نجاست دور است و بنا بر خشک و تر جائز است و بقصد طهارت کل و
اگر ممکن شود حلقه زدن آن یا جمع کردن آنکه حلقه زده در موضعی که بران
تیمم کند پس بر تیمم کنند تا خاک ملکیست هر چند جمع کردن آن بر حایه دیدن
و یا ل چار و او فرشی مثل باشد یا اینکه دستی همواری را بهانه زده تا بخار
بران

بر روی آنها جمع شود و اگر در دست رذن نشویش متفرق شدن بخار باشد
که بسج بران مانند دست بر آنها زده مسح میکند اگر بجز این بود موجود نشود
در آن کلامی است موقوفه که در ذایر مذکور است **مطلب** تیمم در کیفیت آن
و اجابت تیمم بقصد قربت و استساقه صلا یعنی مسح بودن نماز بقصد
رفع حدث و فرقی با این رفع حدث و استساقه صلوه در میان و صلوه کثرت
و بر اینست که میت در آب از وضو با غسل اینزدانسته باشد پس غسل
بنت میکند که تیمم بدل از غسل میکند واجب بقدرت کجا او محدث کجاست اصفرا نند
حوائب و بول بدل از وضو میت میکند و در جای که تیمم بنفسه مطلوب باشد
نقد بر اینست نمیند مانند تیمم از برای بیرون آمدن از یک ایستاده مسجد اعظم در
که باید نه دو و حسبیت بر حکم میت باشد آنرا آن و معادن میت تیمم در دست
خود را بمرتب با هم بپوشد پاک مسح و فایده ای چیزی که موقوف بودن او را از
صدق اعم عرف بیرون ببرد میزند و پیشانی خود را با خاک از رتله موی سر تا

یک غل کافی است و احوط در نیم است اگر کف از بند ساق باشد
پیشانی را بخاک مالند اگر نتواند به بقیه بند دست پیشانی را مسح کند و با
بقیه بند دست را نیز بخاک مالند و مانند دست مدافعت است اگر تغییر نیم
چیز نتواند دست بخاک گذشت و اگر از آله بخاست از دست ممکن نباشد به
حالت مسح میکند اگر دست خشک باشد پس ممالکین تا مسح دست کنند
بمسح پیشانی بخاک انگشت کند شرط نیست در صورت نیم طریقی بر برون بقیه بدن
واجب است و همین مسح کردن مانند اکثر از دست و احوط نیست که
موانع را در همین مرتبه بزد و بکنند بر نیم مباح میشود هر چه لطیف
باشد یعنی وضو و غل مباح میشود مانند ناز و طواف و هر چه سبک است
مانند را میگذارد نیم را و بعد از آن قدرت و ممکن بهم رسانیدن بر طهارت
مانند نیز نیم را که بعد از آن بعد آورده است میگذارد مجرد رویت آب
نفس عقده یا نثری و از جمله اثرات این تعین است که با نیم تجربه الا حرام ناز

لغز

کف پس آب صاف سرشند پس اظفار نیست که تمیض شکسته است
و ناز را با همین نیم تمام میکند و در نیست که اگر است را سه نیم بل از غل دارند
و ناز که دارند و قبل از دفن ممکن از غل شده اعماد فضل در کار نباشد
و احوط اعماد فضل است اظفر عدم اعماد ناز نیست و اما باید بداند
شده است احوط عدم حوازی نیم است از برای ناز صریح در دست و دست
و اظفر حوازی است مطلقا بعد از اگر غیر مر حوازی ادا باشد و این سبک نیز مدالی
در ناز نیست تا این مذکور است و این احوط یا اظفری که گفته در نیم است
ندار است و اینی مانند نیم که در وضو دقت مثلا از برای ناز اظفر و عطر است
و ناز داشت تا ناز مغرب را غل شد بزرگ میتوان در اول وقت کف
نیم ناز کرد و همچنین اگر از برای ناز نصف نیم بعد آورده باشد یا از برای ناز نیم
یا کون بر طهارت علی الاظهر اظفر نیست که اگر آب باشد بعد از کف
غل جنابت و غل است جنب ادا خواهد بود پس بر نیم میباید و همچنین

اگر کشت کبک شصت و نهم می کند و درین نثر تقیض و محاکا با این
 شصت و نهم و هشتاد و نهم است لازم نیست اعاده
 مازی که با نهم شده باشد منعم که بدل از غل جنابت نهم کرده باشد
 و آنرا سگته باشد کبک شصت و نهم را با نهم بدل از غل میکند و هنوز
 نمیکرد در چند آب بعد و هنوز دشته باشد کیسه از برای ناز جزا با
 وجود آب نهم کرد و بعد از ناز آب بخوردند وقت ناز داخل شد معلوم نیست
 که تواند با چنین نهمی داخل ناز و اجبی بخاست چپست و نظیر آن
 یکیت و نظرات نیز چپست بخاست و قسم است بول
 از حیوانی که خون جعبه داشته باشند و غیره کمال اللحم باشد چه با نمل و
 چه بی اسباب مانند اینکه موطن آن یا جلال باشد یعنی غذایش نهم باشد بر کبک
 آن خون خوردن و جلال اگر بهتر است و یعنی او را بسته غذائی صحیح دهند مانند
 اینکه کوسفند فلفل خوراده و در مزج فلفل را سه روز بهتر است که حلال
 کوش

کوش می شود و نظیر اینست که پرستو که حلال کوش باشد با کرا می کشیده
 منی از حیوانی که خون جعبه داشته باشد چپست حیوانی مانند کوسفند
 با آن قبل از آنکه بار شده باشد بغل یا بغل صحیح را پیش از نوت بغل آورده
 باشد و اجزای چپست میته نیز بخشی است چهارم و جدا یا بریده یا کده شده
 باشد یا از زنده که اگر بچه از قبل اجزاء صغیر مانند ریش بن یا صند و پوت ریزه
 که از مانند آبد و شور و سب و می شود یا مال کله امیوه باشد مانند سم و
 سنج کوسفند و مال کله امیوه بخش است مسکری علی در مایع بالا صاله باشد
 مانند راب و عرق نمکی و بک حرام است بخش نیست نفع
 که در حرکت بر خشی مال کله امیوه است این مانند مود و دندان و ناخن
 نازیم اصلا باشد و چه مرتبه از اسلام مانند خوارج و نواصب و عتدات که در
 بخش غل است کشت خون از حیوانی که خون جعبه داشته باشد قبل
 و چه کیز و آنچه در کوش و نهم باقی می ماند بعد از رفتن خون که سادات خلق و نهم

نفر

و
جبهه بخش است و بعینه آنرا می نامیم جمع مواضع محمله شسته می شود چه برین است
اگر برین است در خارج وقت یا در وقت لغو از نماز اطلاع بهر سبب قضا و اعاده
ندارد و عاده در وقت اعاده و در خارج وقت قضا میکند و اگر در وقت
شستن آنرا اظهر حکم بوجوب اعاده در وقت قضا و در وقت و اگر در میان
نماز اطلاع بهر سبب پس اگر اندک پیش از نماز بخش بود نماز باطلست اگر وقت
دست داشته باشد و الا نماز را تمام کرده و ایت طایفه اعاده میکند و اگر اندک
که پیشتر بخش بوده و به ترتیب بران اظهر نماید و بقیه را تمام میکند اگر استبداد
فعلی گزینند بعد بنیاد و الا از سر بگیرد اگر یکی از وجوه بخش باشد و عین بخش
ندانند و ظهیر ممکن نباشد و وجه عیز از آن دو وجه داشته باشد در هر یک بخانه
میکند اگر وقت دست داشته باشد و ترتیب امر دارد و بی فایده است و هر یک
بر عرصه مقدم نمیدارد اگر زنی یکی به داشته باشد و ترتیب فعلی از وجوه بخش
بول و بخش شود میتواند نماز را در آن وجه بخش بعد از دو رکعت روز یکبار آن

نکته

نظر داد و ادلی است که شستن در طرفه عصر میقتضی از آنکه لغو معلوم شد
که آب از جمله مطهرات بر عظم انداخته است و از جمله آنها آب است که پاک
کننده است مانند بول را که جرمی ندارد و بتأییدن شمع خود بر آن یکی
که بشکافد از زمین و دیوار کمرایکه دیوار دولانی باشد و در دور و علی بنی
رسیده باشد پس باید بر یک علی بنی بتأیید و درخت و سیوه و زرع و مانند
انها از غیر منقول و حیر و بویار اینها با طلاق کلام فقها پاک میکند هر چه
منقول باشد و از جمله آنها شش است اگر بخش را فاخر کرده و کند باید
اظهر حکم است باشد اگر چه بخش از غل کند معلوم نیست که جبهه بخش یا نه
شدن و بخش پاک شود بلکه اظهر اینست که پاک نمیشود و اظهر اینست که آلود
غرف تیره این حکم را داشته باشد و مشهور و اظهر اینست که از جمله
مطهرات است باینکه اعیان بخش مانند فضل خاک و کرم شود یا سنگ و خاک در
نکته از آنکه اندک نشسته نطفه بخش حیوان حلال گوشت و آب بخش بول حیوان کول

این غذا که با تخم یا شیر میوه آن کمال اللحم شود و خون بخش جز حیوان قضا
 بخش کباب یا میوه شود یا ضرر که شود هر چند علاج باشد مانند ریختن که
 یا جو در آن بنات عصاره آب انکور طهریت و بر فنی بنات الرز که
 شود یا دونه نش برد پاک می شود چنانکه حلال می شود و از جمله طهرت است
 پس بنابر مهور و انظر بنین و اجزاء بنین که باقی له از نسیم از نشت فنج
 باشد چه بر راه رفتن و چه بالیدن که با آن از آله عین بعد آید و اگر نا
 از عین بنات باشد مسار و یک بار راه رفتن کافی است یا اگر کند است
 نه پا و کفش و چکرا و پوت و مانند پوت مثل بقا بر این یاران آب
 چنان که بزرگ می شود نه آب قند عصاره انظر اگر مثل فلفل بر روی
 و غن با عمل شد چنانکه جامه باشد همان قدر را که چسبید و بنشین
 با بخش بر میوه و نمک است و اگر مایع و روان است همه بخش است و مانند
 نه اگر کفنی شود بنشین پاک می شود و مانند آن است که کشتن صید که موضع

ملاز

نبات دندان کشید و شود و پس دندان کشیده شود اگر زخم
 کی بر بر سوز باشد و فلفل و شش در طعام بیاید و مانند که در آن بویید
 علم بخت طعام می کند و الا خود دست می کند و اعلام دیگران لازم است
 و اگر اندام کند لازم نیست بر ایشان دست کشیدن حرام است اصل و بر
 در طرف طلا و نفقه و نیز انظر حرمت بقال و غیر اکل و ضربت مانند طلا
 انباء و لکن و پد سوز طلا و نفقه انظر امینت که در کش نمودن طلا و نفقه
 مانند ظرف مسخر چنین باشد و در نموده که آب طلا و نفقه دار باشد
 اجود مسفت و انظر در طلا کوب و نفقه کوب جواز است یا اگر است و
 امن از موضع طلا و نفقه دور می کند و ضرر کشی شد از طرف و نفقه با
 نفیس دارد که آن را با ادله جمع مباحث نفیس بقدر و خیر است این است
 نموده ایم اگر طرفی بر نوع ملک بخش شود و مراد از نوع است که بجز زین
 آب از طرف بردارد و انظر آن چنین که اول فاکه لکنند بعد و با برآ

بخش از طهر و جمع تمام است و اینکه توان با آب که در آن جمع شده است
بطهره و در آن از آب است طهره نموده است اگر قطع نباشد ششم
اندر اینست که غلبه بخش مانند یکی از آب است باشد مکرده است اول
آب که در ظرف ابرقی و آفتاب و مانند آنها در آفتاب گرم شده باشد چه
در وضو غسل استعمال شود و چه آرد با آن خیر شود و دارد شده است که موش
بر من می خورد و معلوم نیست که گراته اختصاص داشته باشد بطرف حلقه کبر
مانند مس و آهن آری انظر اینست که مکرر باشد اگر در مانند حوض گرم شود
سور و در آن از آن خورده و باقی مانده از استعمال حیوانات است پس آن
در طهارت و بیست تابع حیوانات پس بخش مانند مکرر و مکرر و مکرر طاهر
مانند که سفید پاک است و گاهی بود در گراته تابع لم حیوان می خورد مانند آب
و است در راز کوش و پودر آنها مکرده است و گاهی می خورد با پس منی که حرام گوشت است
و نوش کرده است مانند جلال یا مکرده نیز نیست مانند کربس علی الانظر سور

جلال

جلال بنی فضل خوار چنانکه گذشت مکرده است همچنین مرد را خوار از موضع
مانند و منشی از آب است عینیه عالی باشد همچنین سور و یقین از منتم باشد
باقتضای مردان از آب است سور موش طهر مکرده است سور مار و عقرب
نیز مکرده است آب چاه علی الانظر بخش طهارت که است بخش می خورد و طهر نیست
که در فضائی که مقدس است از برای واقع شدن نجاست محول باشد بر نجاست
نه واجب و با وجود این همه احکام نزع را با بغیر احکام آبی که از جمله آنها
است حمام است با احکام مستقلة در قبول حمام و نوره کشیدن و خفا کردن
و شانه کردن و سواک کردن و آبینه لکه کردن بغیر اینها از اینها
ذکر کرده ایم و همین جا ختم میکنم این باب و در احکام نماز و آن
مقسم می شود سبوی واجب و سنت و نماز واجب است نماز سبوی
عبدین که عباد ماه رمضان و عید قربان باشد کوف و خوف
رازله آیات از قبل دریدن با دمازنند طواف است

جمعه واجب بخیر و شبه آن و غیر از این نیست و آن بابت
 و از جمله آنها نوافل بوسیله است و آن دو مقدم بر یقه است و شماره با آن است
 احکام واجب و عند ذلک نماز بوسیله و واجب غیر بوسیله را بوسیله
 مناسب این رساله است باین گونه باشد چون احکام در این بوسیله
 بابت و در فعل آن صحیح ثواب بسیار است بحدی که دارد شده است که اگر
 نماز مقبول شود جمیع اعمال برود و دست و برخی از ثواب آن در دفعه دیگر
 ادلی اینست که احکام آنها را با احکام سایر در این مقصود است مقدم بر
 فصل دیگر کنم لهذا بگویم در اوقات نماز بوسیله و در ستر بر نوافل
 بوسیله نیز مذکور می شود و کیفیت نماز است که در بعضی از این فصل مذکور است
 معینان تقصیر باین که مجلی از ادعیه آن و از خواندن نماز مذکور می شود و غیر
 سوال و آنست که بعضی از ابرادان ایمانی پس در آن چند مسئله است
 اول وقت ظهر و اوقات است و آن معلوم می شود در اثر نماز بابتی که
 بوقت

۹۱
 سوال
 جواب
 حکم
 اول

دلیل

در جانب مشرق بعد از احوال نقصان و در بعضی از نماز با ظهور ظل آن بعد از مدوم
 شدن و پس کردن آن با زمین الیین نیست بحدی که در وقت جنوب بپایان
 باشد و تخمین نقطه جنوب و تحقیق قبل از دایره منتهی معلوم می شود و از آن بوسیله
 در دفعه این اقل مذکور می شود است و چون زوال شد از وقت بعد گذرد
 چهار رکعت از برای حضری و دو رکعت از برای سفری یا بنیاط مانند وضو نشستن
 یا عمل کردن احتصاص ظهر دارد و بعد از آن وقت مشترک با این نماز عصر
 تا بانی نماز آخر وقت بعد چهار رکعت یا بنیاط از برای ص فرود رکعت
 از برای مسافر پس وقت مختص می شود عصر پس ظهر قضا است و از جمله این چند
 و اثر آن وقت اینست که اگر عصر می آید در وقت مختص ظهر واقع شود مقدم بر ظهر
 صحیح تواند بود بخلاف اینکه در وقت مشترک عصر مقدم شود و همچنین از نماز
 تا عصر می آید در وقت مختص ظهر واقع و اگر با فرق وقت مقدم بر رکعت وقت
 مانده باشد و نماز ظهر عدا یا مقدم بر عصر شود ظهر و عصر هر دو صحیح است

عمدت تا باقی بماند از نصف شب معذور وقت محض است که چهار رکعت ابرائی
 حاضر و در رکعت ابرار مسافرت و وقت قضیت تا عمدت تا ثلث شب
 و وقت اجزای عمدت تا نصف شب و جمعی گفته اند که نماز مغرب و عشاء
 ابرار برای حفظ تا صبح قضیت است و بعضی این قول را آنچه متفرع برین قول است
 معذوری رسیده است و وقت قضیت تا صبح امتداد دارد تا میوه احب و دشمن شود
 و وقت اجزای عمدت تا طلوع آفتاب و آن نماز کدگان است موافق حدیث
 که مردمان چون از نماز در مساجد فارغ شده بخی میرقه اند کدگان را درین
 وقت ابرار برای نماز پدید آورده اند و وقت نافله ظهر و آن سه رکعت است
 که از ظهر گذارده می شود عمدت تا یک بعد از دو سه نعلی شود و اگر شخصی وقت باشد
 بعد از دو قدم ریزد و وقت نافله عصر از صبح زوال امتداد دارد تا بعد از چهار قدم
 و اگر کسی رکعت نافله ظهر را در وقت نافله ابرار که درین وقت بگذرد
 و وقت نافله صبح چون در وقت بقیه را می تواند پیش از وقت که در وقت عصر و نافله

انظر

و عصر را باریادی چهار رکعت در روز جمعه می تواند بر ظهر مقدم گذاشت و اول
 اینست که شش رکعت را در نزد هین شدن آفتاب بروی زمین و شش رکعت را
 در صحن ارتفاع آفتاب و شش رکعت را در نزد یک زوال و در وقت دیگر
 قبل از زوال یا بعد از زوال بعد آورد و بی ترتیب بعد آوردن همه بجز ظهر و عصر و
 ظهر اینست که در روزهای غیر از جمعه نیز نافله را توان پیش انداخت اگر توبیش
 داشته باشد که مشغله عارضی شود که نتواند نافله گذارد و وقت نافله مغرب
 نماز مغرب تا سر غروب نماز مغرب را بگذرد و اولی اینست که شغل باشد
 شود و اگر وقت نافله گذارد هر چند در رکعت نافله مغرب اگر ده باشد و اگر
 در در رکعت دیگر سه رکعت کرده باشد آن را تمام کند کرده است نعم ما بین
 نافله مغرب و این نافله و نماز مغرب و شب بعد از نافله مغرب اولی اینست که تعقیب
 باشد نماز پنج رکعتی ظهر نافله را در صلوات الله و علیها و علی آبها و علیها و بینها
 نافله شده بعد از تعقیب نماز و وقت و نیزه بعد از امتداد دارد بعد از وقت

که آن را فله نوافل قرار دهد یعنی هر فله که بعد از غث مکینه و تیره را بعد از مکینه
 و وقت نافله شب بعد از نصف شب تا صبح و هر چه بصبح نزد مکینه باشد بهتر است
 و افضل است که سه رکعت شفع و دو ترا که مجموع را نیز ذکر گویند و یا همین صبح
 و صبح کاذب بعد آورد و همچنین است نافله صبح و بعد از طلوع صادق تر نافله
 میتوان بعد آورد تا ظاهر شدن رُخسنا بر مشرق و احوط اینست که آخر وقت
 نافله صبح را طلوع صبح صادق و اینم و دارد سه رکعت که رسول خدا صلی الله علیه
 و آله و سلم و اینها بین الفجرین میخواندند و منی آتیا یعنی کردن و تر بین الفجرین
 همان است که گفتیم و توسط نوین و منی توسط نوین بوفین معلوم میشود و بعد از حدیث
 صحیح که آنجا بعد از برخاستن از خواب و سوال نمودن و وضو گرفتن از نافله
 چهار رکعت را بعد آورده اند که در رکوع طول میداده اند بعد از قرائت و سجود نیز
 بعد از رکوع طول میداد پس بخوابد و بعد از برخاستن چهار رکعت در همین و تیره
 بعد از دو رکعت بخوابد پس بخواند و زود نافله صبح را ببرد و اگر چهار رکعت نافله

ادراک

ادراک کرد و صبح طلوع شد نماز را بسبب میتوان پیش انداخت بر وی فله
 نافله شب را مقدم بر نصف شب میتواند داشت یکبار در مانع یا بر خواب باشد
 یا بقرین کوفت سفر نتواند بدارد و از این را بقیه مقرر می شود مانند اینکه
 از جنابت در سفر یا سر مارتند یا بقرین بر پی نتواند برخیزد پس میتواند
 نافله شب را با دو ترا از اول شب بعد آورد اگر قضا افقیت اگر وقت و
 نهد نماز شب یا ادراک چهار رکعت سه رکعت شفع و دو ترا نافله صبح گفت
 یکبار اگر چه قضا بقیه صبح است سه رکعت شفع و دو ترا باشد
 و دو رکعت پس در دو رکعتی شفع سلام میدهد و اگر برب و ایات است
 که شفع قنوت ندارد و از بعضی از روایات که فالی از نصف نیست ظاهر میشود
 که امام اقامه قنوت خواند در معزده و تردد و قنوت است بقصص که
 مذکور میشود چون در او ان قصه مذکور شد که کیفیت نماز شب را
 با افسانه ان موافق خواهد این ساله مذکور خواهد نمود پس بقصصی که مذکور

هر د عالی که خوانده خوانده و بعد بر حواسه متغول دور کمر شفع می شود
نار میگوید الهی تعرض لک فی هذا التلّی المتعزّضون وقصدا
بند الفاصدون واما فضلک ومعرفه فک لطلابون و
لک فی هذا التلّی نقات وجوایز و عطا یا و مواهب من بها
على من نشاء من عبادک و تمنعها من کم تسبق لک العالی العالی
وینک و بها آناذ اعبدک البقیة الیک المومل فضلک ومعرفه
فان کنت یا مولای علیک بعايد من عطفک و صل علی محمد
الطیب الطاهر من الحیرین الفاضلین و حد علی بطول معرفه
بارت العالیة و صل علی الله علی خاتم النبیین و الاله العالی
و سلم تسلیما ان الله حید بحید اللهم انی ادعک کما امرت فاعجب
لی ما وعدت ان لا تخلف البعاد پس بر خسته می شود و در آن وقت
و تر می شود و در آن بعد از حد سوره تو حمد را سه مرتبه و قل اعوذ برب الفلق
و قل اعوذ

و قل اعوذ برب الفلق را نیز می خواند پس سه بار بر دهنه متغول می شود
خواندن می شود بالرب و بالکریم پس میاید خود را بسپه میکند بر کمر
و میگوید و بین مغرور و ترانجه و در حدت صحیح و اوست که معلوم می شود
لا اله الا الله الحلیم الکریم لا اله الا الله العلی العظیم سبحان
الله رب السموات السبع و رب الارضین السبع و ما بین
و ما بین و رب العرش العظیم اللهم انت الله نور السموات
و الارض و انت الله عالم رزق السموات و الارض و انت الله
خالق السموات و الارض و انت الله عیاد السموات و الارض
و انت الله قوام السموات و الارض و انت الله متبرک المستغنی
و انت الله عیانت المستغنی و انت الله المفرج عن المردین و انت
الله المروح عن المعومین و انت الله مجیب دعوی المومنین و انت الله
اله العالمین و انت الله کاشف السوء و انت الله بل تنزل و کتانه رزم

كُلُّ حَاجَةٍ يَا اللَّهُ لَيْسَ بِرُدِّ غَضَبِكَ إِلَّا حِلٌّ مِنْ عَذَابِكَ إِلَّا
رَحْمَتَكَ وَلَا يَجِي مِنْكَ إِلَّا النُّصْرَةُ إِلَيْكَ فَهَبْ لِي مَنْ لَدُنْكَ يَا إِلَهِي
رَحْمَةً تُقِنِّي لَهَا مِنْ رَحْمَتِهِ مَنْ سِوَاكَ يَا الْعَزِيزَ الْقَادِرَ الَّذِي لَهَا أَحَبَّتْ جَمِيعُ
مَا فِي الْبِلَادِ وَلَهَا تَسْرَعَتِ الْعِبَادُ وَلَا تُهْلِكُنِي غَمًّا حَتَّى تَقَرَّ لِي وَ
تُرْمَنِي وَتَعْرِفَنِي لَا سِعَابَةَ فِي دُعَائِي وَإِنْ قَرِنِي الْعَاقِبَةُ إِلَى مَنِي أَهْلِي
وَأَقْلَبِي عَذْرَتِي وَلَا تُشْمِتْ بِي عَدُوِّي وَلَا تُمَكِّنْ مِنْ رَقَبَتِي اللَّهُمَّ
رَفَعْنِي مِمَّنْ دَاخِلِي يَصْعُقُنِي وَإِنْ وَصَعْنِي مِمَّنْ دَاخِلِي يَرْفُقُنِي
وَإِنْ أَهْلَكْتَنِي مِمَّنْ دَاخِلِي يَجُولُ بَيْنَكَ وَبَيْنِي أَوْ بَعْدَ مَنِّكَ لِي فِي
فِي شَيْءٍ مِنْ أَمْرِي وَقَدْ عَلِمْتُ أَنَّ لَيْسَ فِي حِلِّكَ ظُلْمٌ وَلَا فِي تَقْلِيلِكَ عِجْلَةً
وَأَنَا بَعْدَ مَنْ جَاءَ الْقَوْتُ وَأَنَا تَجَنُّجُ إِلَى الظُّلْمِ الضَّعِيفُ وَقَدْ عَابَتْ
عَنْ ذَلِكَ عَمَلُوا كَيْدًا يَا إِلَهِي فَلَا تَجْعَلْنِي لِلْبِلَادِ عَرَضًا وَلَا لِلنَّفَقِ
تَعْبًا وَهَلْ لِي وَنَفْسِي وَأَقْلَبِي عَذْرَتِي وَلَا تُبْعِثْنِي بِلَا عَلَى أَرْبَلَةٍ

نَعْدَ

فَقَدْ تَرَى مَخْفِي وَفَلْتَهُ حِيلَتِي أَسْتَعِينُكَ يَا إِلَهِي لَدُنْكَ مَا عَذْبِي وَاسْتَجِيرُ
يَكُنْ لِي نَارًا جَوْنِي وَأَسْأَلُكَ الْجَنَّةَ فَلَا تُخَيِّبْنِي بِسُوءِ عَالِي كَمْ
خَوَاهُ كَبَدٌ وَسُوءٌ كَمْ كَذِبٌ رَجُلٌ نَفَرٌ وَهُوَ رَاوِدٌ رَاوِدٌ رَاوِدٌ رَاوِدٌ
بَابُكَ لِكُلِّهِ اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِقُلُوبِي وَتِلْكَ مِنْ رُبِّكَ عَذَابُكَ وَفَدَانِي
أَنْ تَخْصُ رَاوِدَ كُورِكَ بِسُوءِ مَقَامِكَ مَرْتَبَةً يَكُونُ اسْتِغْفَرُ اللَّهُ رَبِّي
وَأَتُوبُ الْكِبْرَ مَا يَصُدُّ مَرْتَبَةً وَإِنْ فَهَرْتُ وَبَرَأَيْتُ كَمْ مَرَّةٍ مَعْدُ
بَابُكَ رَابِعَةٌ اسْتَكَدَّ وَرَتَّبَ بِسُوءِ رُوحِي بِكَ كَرَاهِيَةً بِسُوءِ
مَرْتَبَةٍ يَكُونُ اسْتِغْفَرُ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ يَجْمَعُ ظُلْمِي
حُجْرَتِي وَأَسْرَافِي عَلَى نَفْسِي وَأَتُوبُ إِلَيْكَ بِسُوءِ رُبِّكَ سَائِدَةً
فَلَمْ تُقِنِّي وَبَشَّرَ مَا صَنَعْتُ وَهَذِهِ يَدَايَ يَا رَبِّ جَرَدًا بِمَا كَسَبْتُ
وَهَذِهِ يَدَايَ يَا رَبِّ جَرَدًا بِمَا كَسَبْتُ وَهَذَا أَدَايُكَ خُذْ لِي قَبْلَكَ
فِي نَفْسِي الرِّضَا حَتَّى رَضِيَ لَكَ الْعَبْدُ لَا أَعُوذُ بِسُوءِ مَرْتَبَةٍ يَكُونُ

الْعَقْدُ

شهد بعد آورده و بعد از سلام پنج فاطمه زهرا صلوات الله علیها و علی اهل
بیتها و اینها را بعد آورده و دعا سرودند و جای عزیز را بخواند و چون سنان
شهر رمضان عاید آمد از سبب که با تفرع و رازی و کریم خوانده باشد
در چند عامی باشد و بعضی مضامین عربی آن الهام شده باشد تا این
یا مَوْجُودُ فِي كُلِّ مَكَانٍ لَعَلَّكَ تَسْمَعُ بِذَلِكَ فَقَدْ عَظُمَ حُجَّتِي وَقَدْ حَيَّاهُ
مَوْلَايَ يَا مَوْلَايَ آتِي الْأَهْوَالَ نَذْرًا وَأَلْهَاهُ انْتَهَى وَلَوْ أَنَّ بَيْنَ
إِلَّا الْمَوْتَ لَكُنِّي كَقَدَمِ مَا بَعْدَ الْمَوْتِ أَعْظَمَ وَأَدْفَى مَوْلَايَ ^{يَا مَوْلَايَ}
حَتَّى مَتَى وَإِلَى مَتَى أَقُولُ لَكَ الْعَبْدُ مَرَّةً بَعْدَ أُخْرَى ثُمَّ لَا تَجِدُهُ
صِدْقًا وَلَا وَفَاءً يَا غَوْنَاهُ ثُمَّ وَأَعُوذُ بِهِ بِكَ يَا اللَّهُ مِنْ هَوْنِي قُلْتَنِي
وَمِنْ عُدْوَانِي قَدْ اسْتَكْبَرَ عَلَيَّ وَمِنْ دُنْيَا قَدْ تَزَيَّنْتُ بِهَا وَمِنْ بَعْثِي
أَمَارَةٍ بِالْإِسْوَاءِ الْأَمَارِ مَرَّةً مَوْلَايَ يَا مَوْلَايَ إِنْ كُنْتُ رَحِمْتَ مِثْلِي
فَارْحَمْنِي وَإِنْ كُنْتُ قَبِلْتَ مِثْلِي فَأَقْبَلْنِي يَا قَابِلَ السَّجَةِ الْبَكَاةِ

یا من

یا مَنْ لَمْ أَرَّكَ لَمْ أَعْرِفْ مِنْهُ الْحُسْنَى يَا مَنْ يُعَدِّي نِي بِالنِّعَمِ مَبَاهِجًا وَمَسَا
إِزْهَاقِي يَوْمَ آيَتِكَ نَوْدًا شَاخِصًا إِلَيْكَ بَعْدَ مَقْلَدًا عَلَيَّ نَذْرًا
جَمِيعُ الْخَلْقِ مِنِّي نَعْمَ وَالْإِيْمَنُ وَالْإِيْمَنُ وَمَنْ كَانَ لَهُ الْكَفَى وَسَعِيْنِي
لَمْ تَرْحَمْنِي قَدْ تَرَحَّمْتَنِي وَمَنْ يُؤْنِسُ فِي الْقَبْرِ وَحْشَتِي وَمَنْ يُطَقُّ
لِسَانِي إِذَا اخْلَوْتُ بِعَلْمِي وَسَأَلْتَنِي عَمَّا أَنْتَ أَعْلَمُ بِهِ مِنِّي فَإِنْ
قُلْتَ نَعَمْ فَإِنَّ الْمَرْبُ مِنْ عَذَابِكَ وَإِنْ قُلْتَ لَمْ أَفْعَلْ قُلْتَ لَمْ
أَلَنْ الشَّاهِدَ عَلَيْكَ تَعَفُّوكَ عَفْوُكَ يَا مَوْلَايَ بَدَلْ سَرَّائِلَ الْفَقِيرِ
عَفْوُكَ عَفْوُكَ يَا مَوْلَايَ بَدَلْ أَنْ تَعْلَلَ الْأَيْدِي إِلَى الْأَعْنَاقِ
يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ وَحِينَ كُفَّافَتِي مِنْ وَارِثَةِ مَنْ جَاءَتْهَا جَلِيلَةُ الْقَدْرِ عَلَيْهِ
الضَّامِينَ لَنْ سَبَّحُوا مَنْ دَرَسَ نَعْمًا مِنْ جَانِبِ اسْتِثْنَاءِ ابْنِ بَابُوِيَّةَ عَدَامَتِ
الْبُودُودِ وَارِدِ رَايَتِ كَدَمِ كَيْسَرِ الْمُوَيْنِ عَلَيْهِ وَعَلَى اجْنَةِ الْهَامِ
الضَّامِ بَيْنَ دَرْجَتِي لَيْلٍ يَفِي دَرْجَتِي بِأَفْضَالِهَا بِمِثْلِ دَرْجَتِي

الهي كرموت بقية حلت عن مقابليها بنقيلك وكم من جبرية نكمت
عن كنفها بكرمك الهي ان طال في غيبائك عمري وعظم في ^{لصفي}
ذنبني فانا مؤمل غير غفراك ولا يراج غير ضوايك الهي
افكر في عفوك فتعوني على خطيئتي ثم اذكر العظم من اخذك
فنعظم على بليتي اه ان انا قرأت في الصحف سينته انا ناسيها
وانت محبتها تفعل حذوه بباله من ما حذر لا تجبر عبيته
ولا تنفعه قبيلته اه من نار شبح الاكباد والهي اه من نار
زاعة للشوى اه من غمرة من كهات لظي بس كريك لبراز
مرد عالى كه خواي بخوان بس بهلوي رست خوانده ان في خلق سرت
والارض را از نور آل عمران ما اعز من آيه حوزنه بس سكران استمكت
يعزوه الوثقى التي لا افضام لها واعصمت بحبل اللين
واعوذ بالله من شر مسقة العرب والعجم امين بالله

والله

وتوكلت على الله الحيات تلمهي الى الله وتوكلت امرى الله
من توكل على الله توحسه ان الله بالغ امره قد جعل الله لكل
شي قدرا اللهم من اصبح حاجته الى الخلق فان حاجتي وعنتي
اليك بس انچه خواهد از ادعيه و مناجات و ادعيه و استغفار و نند
آنها بخواند و مرد عالى از برار مطالب شود و دينويه و افرويه خود
بالقبال و خضوع كه خواهد كرده باشد و بهين قدر انك بكنيم از ذكر
اعمال و و لطيف ادعيه و نماز تهجد و اگر كى حال داشته باشد دى
بدر نماز تهجد را از صميمه سياه بخواند و چون اين جمله بوجهي مقرر بود و
بوجهي سيقام بود مذكور شد عود بابق نموده گوئيم جازيت
جمع نافله را نشسته كردن اگر چه اولي امين كه در ركعت بركعت
حاسب شود و در نشستن جازيت بار آوراز كردن اگر چه اولي ندارد
نمودن است و معلوم نيست كه لي بذر نافله را بهيست يا بهلو خوانده توان كرد

از برای روف هر چند ربع یا ثلث است بگذرد تا آخر عشا آخره از این
 معرب را ببرد تا آخر متخاضه ظهر و معرب تا نازیکه شود داخل شد وقت
 فیصلت عصر عشا تا ظهر و عصر و معرب عشا در وقت فیصلت آن یک عمل نماند
 تا آخر نمودن نماز است تا بعد از آنکه نماز قضا بنا بر قول بروج در
 نماز قضا و آن اوقات تا آخر نماز معرب است از برای روزه دار و در صورت
 نماز عشا کردن نفس او با او در افطار کردن یا انتظار کشیدن روزه دار و دیگر
 او را تا آخر کی که ظن در دخول وقت دارد تا علم به بر سرش در ماند روز
 ابر تا آخر نماز کند بول و غایط را اخراج نموده بکشد طهارت کند
 تا آخر نماز است تا آخر شب تا آخر روز و نماز صبح تا آخر اول
 تا آخر کردن کی که سلس البول و سبطون باشد نماز ظهر و معرب را مانند آن
 متخاضه که گذشت تا آخر صاحبان عذر تا زوال عذر شود اگر چه در اول
 باشد مانند کی که سائر عورت نماز دایم دارد و از برای طهر آن که نجس است آب ندارد

با علم بقصد نماز و با آب از برای وضو و غسل نماز و بعد از غسل معبر تا آخر
 ماسوم از برای انتظار امام و عکس تا آخر از برای نازیکه ماسوم است
 تا آخر از برای مسافر تا منزل دارد و شده و از برای کسی که اقبال ندارد
 تا اقبال بهر ساند عی الطهر بطنه دخول وقت در ماند موی
 بر ناک نماز میتوان کرد پس اگر ابر شکفتند و معلوم شد که کل نماز باطلی
 در وقت بعد آمده است نماز صحیح و احوط حکم بطلان است اگر میتوانست تحقیق
 دخول وقت کرده و تحقیق کرده بطنه دخول وقت نماز کرد و وقت اتمام در نماز اگر
 نماز به هر چه باشد موجب ملاحظه وجه نماز و داخل نماز شده باشد
 سبب است مساوت بقصد نماز نه اینکه آنچه در بخت شده است مانند
 روز کرده نماز است بکشد اگر مشغول نماز عصر شد یا سوز
 نماز و با طهارت آورده که نماز را کرده است یا بیکر انداخته و مع الطهر است
 بیکر بیکر انداخته هر چند عصر دارد وقت مختص بعد آورده باشد و احوط آنکه

در این صورت و این عدول احتیاطی با آنکه در قضای از آن جناب
عدول میکند تا ترتیب بعد از آن و اگر ترتیب را اندام علی الظاهر از جهت قناعات
بلکه در این ترتیب عدول میکند و اگر بعد از عدول بی طر آرد که سابق بود
بود عدول میکند تا آن و از آن عدول در صورتی که تواند عدول کرده باشد
در رکوع رکعت سیم و اندر سده با سده و بی طر آرد که صبح بر نه اوست
این صورت نماز را تمام کرده بعد صبح قضا میکند در بقعه و در آن حجت
قبله کعبه است از آنکه آن را تواند دید یا مستقیم است از آنکه
نماز و اقبال قبله در نماز واجب است و اثر طاعت نماز است و اقبال قبله در
واجب اگر ممکن شود و اجابت و در نماز سنتی مستحب است و میتوان نماز سنتی را بر آن
چار و در سفر که در هر چند چار و در جفاف جهت قبله راه رود و در آنکه اقبال
میکند و همچنین است حال فرساده یا سواره و پیاده در حضرت یا در حضور و منفرد
بر چنین است و نماز در این چنین نیست زیرا که در حال ایستادن یا در حال

عدول

در

آنرا

آن را نمیتواند بعد آورد و در حال عذر مانند خوف و بیماری مانع از آن و در نماز
انحراف اقبال قبله میکند جائز است نماز در این غیره در بالای پشت و بر یکدیگر
کثرتی اگر حرکات فاحشه نکند و الا در حالت ایستادن نماز نمیکند و در
صورت انحراف از نماز المکن رعایت قبله میکند و اگر نماز ایستادن می باشد
طاعت اینست که اگر بخواهد قبله منبری بر وقت تمام باشد اگر چه با این رجوع
بقواعد نیست اولی است و افضل درین باب کیفیت دایره هدیه و بفضل علم
بلکه قبله را در وقت یاد کرده است و با عدم مکان تحریر و طسطن
اقوی میکند رجوع کردن به منبری و اگر میرنود به منبری و اگر میرنود به
عدول و اعد و الا بقول فاسخ شد از منظره بپرساند و الا بر منبری که خواهد نماز
میکند و احوط در صورت امکان نماز چهار رکعت است اگر چه در حرکتی
و نماز کردن معلوم شد از قبله منحرف شده و اگر خوف بدین دلیل بر نماند
نماز صحیح است و علی الظاهر اگر خوف بخواهد این چنین است و چنانکه معلوم نیست



منحه در آن باشد و ضرورتی مانند سرما و گرمای مفرط نباشد اگر مرد و زن
 مابین حایه نجس عارضی و حریر در نجس ناز میکند چنانکه اگر نجس بیه باشد و مرد
 را عر شود بپوشیدن حریر یا بیه حریر را بپوشد و احوط احتیاط بر آنست
 يتم به الصلوة حریر است مانند کمر بند و عرقین اگر چه مشورت و اظهار حریر است و اگر
 اینست که در بقای آنی مثلاً که رویا اثرش تنهائی حریر باشد ناز صبح باشد
 و اگر بجا رسیده در باطن لایحه کپله نهشته باشد احوط منع است از آن
 جائز است عیال اظهار با کراست ناز زن در حریر و جائز است ناز زن
 در طلا مانند زینت و کفش طلا و خشی مشعل عیال اظهار زینت و اظهار است
 که از برادر مرد است باعث بطلان ناز است حتی اگر طلا و در دست
 که جبر است و تکه و انتر طلا نیز چنین باشد و احتیاط اینست که اگر طلا
 ناز نکند و اظهار اینست که همراه بودن طلای مشکوک مانند تازی و با جمل
 یا غیر مشکوک جائز باشد در ناز حرام است ناز در پوست مرد و زن

و نیز

و بافت ^{شده} با رویت حرام است در جلد غیر ماکول اللحم مانند کرب و رو باه
 در چند ذبح شده باشد و نیز همین دارد ناز در پشم و کرک و مو و نیز حیوان
 غیر ماکول و طمأنینت که مو و ناخن و دندان چنان باشد پس در نقطه
 دلاکی در جاده عرق در رگمی دیگری میتواند ناز کرد آری حکم نجس نمی گنم
 الروی آدم جاده باشد در آن ناز کنند و در موم و عسل نیز مضایقه
 نیست عیال اظهار صراحتش همچنان بطلان بلی با اثرهای مانع صحت ناز نیست
 عورت مرد که سر آن در ناز و احب است ذکر و خصیصه و در دست
 و عورت زن همه بدن است سوار رود و کفها در دست و پشت بارت با نیزه
 الاقو و اولی اینست که مرد و زن ناف تا زانو را بپوشانند و بپوشانند عورت
 در دست است از شرط صحت ناز است پس با کشف عورت تا بطن را ناز صحت نیست
 بر چند کمی نه بیند یا در رخ نه تاریکی باشد و در غیر ناز نیز پوشانند آن
 لازم است از یک که نظر نمودن او عورت حرام است نه از زن یا تنه یا کتبی

که محرم باشد حیوان یا طفل غیر ممیز یا حبس یا جراحی که ضرورت و غیره
بر نظر کردن از برای حال ملکه اگر ستر عورت نیاید حتی یک و حش ناز باشد
میکنند اگر ناخوشی باشد که با و نظر کند و الا نشسته نماز میکند و در هر دو دل
رکوع و سجود را با یادش میگذارد اگر ممکن نشود چشم سپوش انداخته
بیت رکوع و سجده بیت رفع را پس و بیشتر سپوشاند از برای سجده سینه
بیت رفع را پس و شاید اول این باشد که ایام سجده را نشسته بعد آورد
چنانکه شاید اول این باشد که در ایام سجده مهر را بوجه پیشانی نشاند
مانند مریض و اگر ستر بعد رکعی از دو عورت پیش یا پس از پیش ایشان
اگر ستر نیاید بجز از آنکه باطل شود یا بجای و در دخول در ایام منظر نشاند
احوط در منتهی در این است چنانکه احوط در انداختن در کوهال است
اگر بجز آن ستر نیاید اگر چه رکوع و سجود را نیز با یادش خواند و اگر
ستر عورت در نماز پیدا شود ستر عورت نموده بقیه نماز را بعد از آن و در اول

فعل کثیر یا بدیهه که نماز را باطل میکند و وقت نماز است که اگر اگر کثیر
وقت نمیتواند نمود در همان حال به تر عورت نماز میکند و اگر وقت وقت
دارد و بجز فعل کثیر نماز را از سر میگیرد و تر عورت از خجسته تحت و حیثیت
پس یا بجز جبهه نماز صحیح است اگر بر کوفته با می نماز کند که نسبت بجای که از
بزرگوار کند مکث و اعاده باشد حکم بجهت صلوة میکنم کثیر که هنوز
همچو غری از دار آرد نده است در چند مورد مردن آن آزاد باشد مانند مدبر
سر بر نمی تواند سر بر نه میتواند نماز کرد و طایفه ایست که پوشیدن کردن
بزرگوار داشته باشد در چند ظاهر اینست که ستر باشد و پوشیدن سر کردن
و غیر مبالغ نیز نماز قمری خود را تا بالغ نشده است سر بر نه میتواند کرد
و اگر کثیر از خود در میان نماز یا دختر بالغ شود حکم ایشان حکم کی است بر نه
بود در میان نماز ستر عورت یافت و سابقا نگور شد نشسته
که در جمع بدن خود را پوشیده در زن در سه جامه پیرهن و مقنعه و از آنرا

صلوة در مکانی که لغت با اشیاء است تا اینکه محبوس باشد در آن باطل
باقی که می جزا از ادای آن اگر مادون در نماز باذن صریح در مکانی در آن
مکان مغول نماز شود و مالک مکان مادون را اگر خروج کند نماز را مادون
در همان مکان بوده تمام میکند و اگر مادون باذن صریح بنود و مادون باذن
ضمنی بود مثل آنکه در روز مهان یا با شش سپهر خروج شود در میان نماز که
پروان میرود چه وقت تنگ باشد یا نه و احوط اعاده نماز در وقت بلکه در خارج
وقت نیز است و اگر تنقیص احوال یا بدخواهی اطلاع بهرسانی رجوع کی نماید
شرط است در آن مصالح که موضع حجه پاک باشد و اگر نفس نفیس نشسته
شود بجز در هیچ موضع از آن سجده نمیکند مگر اینکه کجای ف و عاز غیر مکه
مانند مسجد در غیر موضع حجه شرط است یا پاک باشد یا نجس نشسته نمیکند بحدیث
مصحح شرط است در حال اشیاء نه مال نفیقه و اضطراب که بهائی در سجده
یا بر ارض واقع شود یا بر آنچه از آن رویده است که کول و ملبوس عادی باشد

سجده بر مانند پیش که نه ارض است و نه چیزی است که از آن رویند و باشد
صحیح نیست و همچنین بر ماکول و ملبوس عادی و نیز بر ملبوس عادی
یا فوت و فرود و احوط و طلا و نقره و اگر نماز از هم اریقت خارج نشد
باشد مانند نوره و کج قبل از طبع مانعی ندارد و اگر قیامت تنگ باشد
و کلی روشی و خاک طلا و نقره قبل از زوب و سجده بر کاغذ غیر عریض است و اگر
ماکول یا ملبوس باشد در ملبی دون ملبی احوط مکرم نیست حتی در آن سجده
ماکول و ملبوس نیست اگر چه حوز سجد بر فعال و خشت و کت و کت و کت
در سلام نیست که پیش از ارضیت خارج شده باشد و احوط اگر کت
سجده بر خاک که بجا تا معصی طبقه ارض را منور میکند و تسبیح از خاک که در
نوازش دارد و حتی اگر در دست بگرداند یا که تسبیح بگوید و نه مثل این است
که مقتضیات که در بیان این تسبیح کبود باشد و کلام ابط این در وقت
مکروه است جائز است سجده در حال نفیقه بر مانند و چینه و کتان و مانند

آنچه که در حال اعتبار سجده بر آنجا جائز نیست و همچنین در حال ضرورت مثل
کرمای سخت و سرمای سخت بر زمین یا اسن قیام را نمیتواند سجده کرد و اگر میرفت
بر پشت کف دست سجده میکند و نمیتواند همراه در تخته دست گرفت و در حین سجده
بر زمین گذاشت و سجده کرد و اگر اینست که مکروه است که زن برابر مرد میام
برود و ده کی نماز کنند و منع بر طرف میشود اگر در میان ایشان حاجتی باشد
یا زن در عقب مرد باشد یا اگر برابر باشند ده زرع از یکدیگر دور باشند
مکروه است نماز در اندرون حمام که علم نجاست داشته باشیم و اگر در
و ظاهر آتش و بام حمام مکروه نباشد و نیز مکروه است در پشت امده و حوله
شتره کاو و کوسفند و نیز مکروه است در نزد خانه و زمین شوره و ریگزار
که پیشانی در آن قرار گیرد و ما بین قبرستان مردون خایه و در می بعد از
ده زرع و اگر قبرستان مسجد ساخته شود معلوم نیست که گرامت است یا نه
معلوم نیست که است و نه این اگر و بفرمودن هر یک از آن مصوبین ^{که باید}

و ظاهر حدیث صحیح اینست که نماز در پیش روی قبر و در پیش صحیح نباشد مگر اگر
بفرمودن بفرموده باشد بلکه اینست که در غیر آن بر آن صحیح نیست
نموده یعنی در رفتن پشت بفرمودن کند و در پیش نایستد مکروه است
نماز در پشت نماز مانند خون در چند خالی از آتش باشد و فیه کلامی که باشد
بافر با طریقی باشد که در آن بول کند و در میان سجده و بر پشت آن و جایی
لباس و انواع و ترم و آتش چه خلع باشد یا نه و در سجده و سجده
و نه اما اگر آنکه بپوشد و آبی نیست اگر پیش و در حجت قبله نباشد
در و غیر آن نوده در و در سجده بول و فیه کلامی که باشد و در سجده
پشت آنست در و در معصوم و نه فی که و در و باشد نماز در تخته
در سجده افشاست از خانه و در و در فقه معتبر نیست و مسجد بنفشه
میزبانی فقه در و در زمین است و فیه کلامی که باشد و در سجده و در سجده
در سجده و در سجده و در سجده و در سجده و در سجده و در سجده

والله اعلم مروست که نماز ریت از برای مساجد که نمازهای واجب را در
مسجد کنند شست در حین رافتن شدن در مسجد با ریت مقدم که در پیش
و در حین خروج با ریت پس انداختن عکس دخول و خروج در ریت است
لذت و ملاحظه فعل و کفش نمودن که بابت داشته باشد و جاری کردن
در درخت شب و شب مجله که باعث مغفرت و آمرزش گناه است هر چند که در
بقدر کردی باشد که در چشم داخل میشود و چراغ روشن کردن که در
روشنی آن چراغ در مسجد باقی است ملائکه و حاملان عرش از برای پیش
میکنند مسجد با صفی فی سبیل الله ثواب عظیم دارد و هر چند که در
و اندک کلون چمن نمودن است و حکم آن با بطلی نام در دقایق است
مذکور است هر که خواهد آن رجوع کند هزار کلام صیامت که نماز خانه
که ایشان در خانه قرار بدهد از برای نماز خود و نماز اهل بیت خود حکم آن
باشد با حکم مسجدی که در مقام است از برای عامه مسلمین پس در حین نماز

با جز

با جنابت میتواند رافتند و آن را بایست میتواند داد و دارد شده است
که جناب امیر المؤمنین علیه و علی جنه و الله اعلم مسجد در دست او قرار
بود که نه بزرگ بود و نه کوچک و چون آفرینش میشد طهارت که پر دالی از دست
پرو در آن خانه و مشغول عبادت میشد و بعضی از علما فرموده اند که این بزرگ
و صیانت دیگر که بر همین سبقت معلوم میشود که این آن نماز در خانه مانند چرخ
در حال عبادت بلکه کسی که همراه باشد اگر چه طفل باشد هر که
سبقت کند بسوی مکانی از مسجد بار و ضمه محصور و نواها از موقوفه
اولویت دارد اما دایکه در آن نشسته یا ایستاده است و اگر کسی او را
از آن مکان دور کند که خود در آنجا نشسته باشد معصیت کرده است
در غایت در صحت صلوٰه چنان کی و حکم صحبت عالی از دغدغه نیست که ایستاده
ماند که اولی از آن اعراض کرده است و اگر خود از آن مکان
گذارد برای مانند وضو و روزه و محاورت در نظر داشته باشد در محل نماز

از قبر هر نسج و شانه و عباد در آن گذارد چنین کی ادلیت و اگر اصل
خود را باقی نگذارد و اراده اش عودش معلوم نباشد اظهر است که در مکرری
میتواند جا گرفت و اگر اراده عود طاهر باشد او ادلیت مقتضای
اطلاق نفس که سفت زنده بماند فی از قبر مسجد ادلیت آن اثبات آن در
دستاید مراد ملاحظه اخبار دیگران باشد که سابق در روز ثانی ادلیت
و اگر در شب سفت نموده است تا روز ادلیت و در صورتی که در شب سفت
اگر حاکم منعقد شود خلل و فسح در صغیر باشد مقتضای اطلاق ادلیت
صفوف و عدم تعهد مکان وقف و وضع مسجد از عبادت دیگری مستلزم
در آن مکان ایستاد مساجد در قصد مسافت اند و در ذخیره
فی اجتهاد مذکور است و آنچه درین باب ذکر میشود است که مرد است که اگر مردان
فیض است مسجد کوفه را امید هستند از مواضع معیده را در اعلیٰ صفا کرده بر آن
دارد میسندند و نماز فریضه در آن برابر و دافله برابر عبادت و سجد
اداره

و مسافرت میشود مگر از برای مسجد کرام و مسجد مدینه و مسجد کوفه
افضل از مسجد بیت المقدس برابر نماز است و بهرین چهار مسجد در ظرف مسجد
بعده است که جناب امیر المومنین علیه و آله السلام در اینجا نماز گذارد
و بعد از آن در غیبت در هر مدینه مسجد اعظم است که بعد از آن مسجد جامع نیز میشود
که بنا زد و برابر با صد نماز است و بعد از آن مسجد قیامه یعنی قبله بنا برهم نموده که بنا
در آن برابر است و پنج نماز است و بعد از آن مسجد بازار که برابر دوازده نماز است
و نماز مسجد بازار است که اهل بازار آن مسجد را از نماز خود جدا نموده باشند
نه هر مسجد که در بازار واقع است از جمله آداب خانه که عده اش در
ذخیره مذکور است نماز خانه شش در آن است که کثرت و وسیع کردن خانه
و بلند کردن آن زیاده بر مقتضای شست زرع و ولیمه دادن فائزین
لبش سیمین یعنی کوه خند ز چاقی که کوشش باب کین بد و حرام است نقش و بنا
بصورت ذی روح و مکرده است بصورت بد روح بنا بر قول و احتیاط مکرر

باشد نادایک مجلس غیرت است ساقط است اذان از جهات
 دوم اگر چه در مجلس شریف از نماز که جماعت اول همان نماز بعد از آن باشد
 و همایشان متفرق باشند و طایفه ایست که اقامه نیز ساقط است
 و کافی است در حکم بقوله اگر بعضی باقی باشند و مشغول تسبیح و تقیه باشند
 و احتیاط اینست که سفردیز اذان بلکه اقامه نیز نکند و معلوم نیست که بقوله
 و غیر استعد با محراب استعد و در شبستانها استعد و یکصد بار و اگر کسی
 کی اذان از نماز فرادی گفت باشد و باقی پیدا شود و خواهد پیش از آن
 باید اولی اذان است و اگر کسی در نماز جماعت و فرادی با اذان و اقامه میگوید
 نمود اگر بعد از آن تکبیر کرد و چنین اگر امام بشود و مسلم نشود بقیه اذان
 که چهار مرتبه الله اکبر و دو مرتبه الله ان لا اله الا الله و دو مرتبه الله ان
 محمد رسول الله و دو مرتبه حق علی الصلوة و دو مرتبه حق علی الفلاح و دو مرتبه حق
 علی خیر العباد و دو مرتبه الله اکبر الله الله الله بگوید و کیفیت اقامه نیز بدین صورت

و بدین

و بدین ترتیب است با تفاوت جزئی در آن و آن اینست که الله اکبر را اول
 دو بار میگوید و بعد از آن علی خیر العباد و دو مرتبه حق علی الصلوة میگوید و در آخر
 یک مرتبه لا اله الا الله میگوید و پنجاه و دو بار است امیر المومنین مانند آن عقیبا
 ولی الله گفتن جزء اذان و اقامه نیست بنابر حدیث مشهوره و اگر در اذان
 بگوید چنانکه متعارف است که دو مرتبه بعد از آن محمد رسول الله الله ان عقیبا
 ولی الله میگوید و به بیت جزء بودن و مشروع بودن بگوید بلکه به بیت تیس و بیست
 بگوید و الله ان لا اله الا الله با کم نیست و اذان بهم میخورد و کلام بطلان در آن
 مذکور است مسجد است که مؤذن مومن و عادل و خوش صوت و بصره
 با قات نماز و متبرع یعنی چشم دارد و مستطاب قدرت و صف و اقرب موضع
 مرتفع مانند بام مسجد و خانه و یا تال در اذان و تسبیح در اقامه و توقف
 در اواخر فصل هر دو در و بقیه در جمیع فصول و تارک کلام در میان اذان
 و اقامه و خصوصا بعد از قنات الصلوة که در مانند تقدیم امام و تسبیح منقوت

و بدین ترتیب در اذان و سایر خوب است

و فصل کنند باین اذان واقعه بدو رکعت نماز یجده یا نشتن یا یک کلام
بیش گذشتن یا تسبیح عشق یا سبک کردن باشد آری طاعت است که سجده
معرب ممنوع باشد و نشستن در آن منجاست مسجبت و خواندن
در سجده یا بسم الله احبب قلبی یا ابراهیم یا علی یا سارا و زنی دارا و احبب
عنه قبر پیغمبر رسول الله مستقر و قرارا و غیر آن که در ذمه فایده کلمات
حاضر است اذان را کسی واقعه را دیگری بگوید عیضا امام اگر چه اولی آنست
امام بگوید مشروع است اذان در غیر نماز چه وارد شده است که کسی چهل بار
گوشت خورزی که خلق میورد و یکسکه که خلق میورد اذان در گوش او بگوید بلکه
اذان واقعه بدو در غیر نماز نیز مشروع است چه مسجبت اذان در گوش
است مولود واقعه در گوش حبه کهش اما در نماز پس اذان واقعه در غیر نماز
ستانه روزی مسجبت چه نافله و چه نسیه بلکه مؤذن در غیر ریاض یومیه سه مرتبه است
میگوید اذان قبل از دخول وقت صحیح است مگر در صبح و اذان آن بعد از

اول

دخول وقت مسجبت در آنچه متعلق بایست نماز یومیه است و در حالت
آن مسجبت بنا بر وجوب سلام قیام و حد آن ایستادن و مهران
ثبت رایت که دهنش در سپاهین افکن یا فی الجمله بل بطرف رتوب
کردن منافات با آن ندارد و این قیام با اینکه واجب است احتیاطا
رکن نهم است که عدا و کفو در صورت احتیاط ترکش موجب بطلان
صلوة است و واجب است بنا بر مقرر و ظاهر استقلال در قیام با قدرت یعنی
بنده اعتقاد بخیر کند و هیچ که اگر آن چیز را بردارند بعتد و بالعجز کند و نماز
حاضر است تا است بایستد و اگر از آن عاجز باشد بتعویض بوزن مانند
عصا که بر آن تکیه کند مثله بوزن آن تا قیام بعد مسأورد و الزمان است
و تواند قیام را در ضمن راه رفتن بعد آورد یعنی نشیند و اگر باطله عاجز باشد
از ایستادن می نشیند و اگر نه بر نشستن قدرت بر قیام هم رساند عدا یا فی الجمله بخیر
و اگر قدرت بهم نرسد که از برای قیام در حال کسوف قیام بعد مسأورد و اگر قدرت

البته در حال کسوف

نی توان گفت که هیچ نماز نکرده اگر چه در حال قدرت هم برساند آنکه
نشسته قادر بر قیام شد ترک قرات نموده بر میخیزد و نماز تمام میکند و بکثرت
کن می نشیند و اگر برای رکوع قدرت هم برساند لا غیر پس اگر هنوز رکوع نرسد
بر خواسته احتیاط طایفه بعد آورده رکوع میکند و اگر کتف هم برساند بپوش
از ذکر با بجز در همان کیفیت منتهی است میشود و اگر بعد از رکوع قدرت هم برساند
رکعت سده می باشد پس بعد از طایفه بر نراند سجده میکند و در نافله احتیاط
جلوس می ایزت اگر چه اولی است که در رکعت یک رکعت حساب میشود و قدر
مزدت پهلوی و بیابا نماز نافله کردن و یا مادها را نمودن تا پیش
جائز نشسته یا خواهد نماز کردن اگر صحت مرید بعد از طایفه یا بجز خوف
موقوف باشد بر اینکه نماز را خواهد بکشد و همچنین اگر در رکعتی باشد و نرسد
در غیر آن بعد آورد و دانند که بسیار در در سه رکعت می شود اگر است
که گوئیم خوف زیادتی مرض و دیگر جاق شدن و خوف تنف و حصول اشتغال

سپار و مانند آنها نیز چنین باشد بنشد حقیقت آن و بجز در حال
آن در بیست و صد و غل جنایت گذشت و نماز است استاده حکمت در وقت
آن نیز گذشت و آنچه در این صلاه آن باید بدو کسبیم اینست که قصد خیر
نمانی استاده حکمت است پس باید قصد کند که صلوته را بهر دوام با بجز در وقت
هم خوانم یا اگر شکلی بکنم چون سبک است را بگذارم نماز را بهر دوام بگذارم
صوره ظاهر نماز با طریقت و اگر شک کند که قصد منافعی کرده است یا نه
شکش اینست که در وقت یا قصد اعلام منافعی نماز نیست مثلاً می بیند
چنان بگوید که کسی را نبه کند که طفل را محفلت کند از افساد و در پیش
و اگر بن است و این را محفلت اعلام بگوید نه بقصد ذکر اثر بعد از نماز است
اگر کسی محفلت باشد ما بین قصد تمام مقصد است که تواند داخل نماز شد
بلایکه مقین قصد تمام کند و بعد از قیام کردن یکی مانند تمام و داخل شدن
در نماز بعد از هر پیری شکست که اگر در میان نماز قصد اقامه را بهر دوام

درین مقام مباحث بسیاری در ذوق یادگوست پنجمه الاحرام وان رکن
 نماز است که ترک آن عداوت و کفر باطل می شود و صورت آن آنست که
 که در حال قیام یا قنوت بر آن باید مکروه بزرگه قیام در ضمن نیت الاحرام
 و باید نیز الله اکبر بخیزد و مکمل کند و شهادت فتح بگوید که گفتند که گفتند و گفتند
 به در ماهین هجره الاحرام مذکور که دو گفتند که نماز با طهارت و قنوت
 برین لفظ ترجمه آن را اگر چه واجب است بلند کردن یا برابر فرموده کوشی و این
 است قبله بودن در آن وقت و ایشان حتی گفتند که متصل بودن
 و بنا بر قول جمعی چه است غیر این متصل بودن و اظهار است که آنرا بعضی
 بگردد بلند شود و در آنجا آن بانها رزم رسیده باشد و رزم بدو
 منتهی و نیت نماز است و نیت است که امام صوت حوز را با مویدین بشنوند
 و نیت است که الله اکبر را جهزم و وقف کند و اگر چه این نیت در اول
 و آنه چنانکه گذشت و نیت است بنی طر که در این عظمت و کبرای الهی و منیر

کراں

نشدن با عداوت او در جنین نکر محبت است ششیمه عز از نکره احرام در اول
 بر فرضه و اول نماز است و در اول نماز و اول نماز و اول نماز و اول
 در رکعت احرام و دیر و کیفیت گفتن یا ابدیه آن در ذوق بر مذکور است
 و قنوت و بعت آن در ضمن چند سله بیان می شود و قنوت
 واجب غیر رکعت پس ترک آن کفر و نماز با طهارت و عداوت خداوند
 آن حتی نیت موجب بطلان نماز است و ازین باب است احطال از باب
 و حرکات و سکونات چه تغییر در معنی را مثل تبدیل کردن نیت به نیت و چه
 نکره مانده کرده دادن و ال احمد به بنا بر قنوت شاذ و معتبر قنوت
 یکی از استیسا و ایشان نافع و این نیز و ابی عمرو و ابی غامری هم و عمرو
 و کمال است و بعضی قنوت غیر از این رسیده اند باضافه ابی جعفر و یعقوب
 و خلف و احوط اقتضای بر قنوت سهیم است و احوط این قنوت است
 از طریق ابی بکر و ابی عمرو و اظهار است که متصل و مد لازم غنیم

بخواندن حمد میکند و اگر حمد را تمام نماند بر قدری را که دانند میخواند و حوط
اینست که عوض آنچه نماند از فاتحه و بعد از عدد و حرف آنچه نمی دانند از بقیه قرآن
بخواند با مراعات سه بابین احد و عوض باین معنی که اگر دو آیه اول حمد باشد
بماند اول آن را میخواند و بعد عوض از قرآن میخواند و اگر آنچه بماند در وسط حمد است
آن را در وسط قدر میبرد و اگر آنچه را میماند آخر حمد است ملکا عوض را
با تمام مقدم داشته بعد از آنکه میخواند و درین باب تفصیل خوب نیست که در
ذخیره مذکور است اظهر اینست که قرآن در فریضه حرام باشد و بی
یقین کرده اند که اگر نیست و حوب یا اینها بی قرآن شود نماز باطل میشود و
مراد از قرآن خواندن و جمع کردن ما بین دو سوره است بعد از حمد و غیر
لابد ف و الم ترکیب و الم نزع و الفی و احوط اینست که قرآن ما بین
سوره کامله و بعضی از آن سوره یا سوره دیگر نزنند و اگر استیفاء مستند باشد
و آیه را مانند تکرار کند مانعی ندارد و همچنین اگر فراموشی کرده است کلمه یا کلمات

الایه

اعاده کند تا بنی طرا آورد و نیز مانعی ندارد اگر آیه و بناتش فی الدینا حسنه
و فی الاخره حسنه و قنا عذاب النار را در قنوت بیست دعا بخواند چنانکه
دعا کردن بغیر قرآن نیز جائز است مانند هر حکمیه لغنی یا لغنی یا ابره لغنی
الرحمن عطفه کند و دعا کردن در هر جای نماز از هر طریق است و در قنوت
باینست ازین در دخول آیه ادخلوا بسلام اینرا میخواند و تکرار در حمد قرآن
و بی الظاهر تکرار مقام مقدم قرأت سوره میشود و عدد دل از سوره سپرد که
چون آن مذکور میشود قرآن نیست و در نافله قرآن مکروه یا محرم نیست
و اجابت بر مرد و هر دو قرأت صحیح و در رکعت اول معرب
و در رکعت اول غ و در بقیه اخفات و اجابت کرد بسم الله در هر دو سوره
که در همه نمازها جبرایان متجرب است و در باقی ادکار از اربع جبرایان و از برای
ما سوم که ما و از برای سغرد بر یکبار جبر و اخفات جائز است و ادلی اینست
که ما سوم در قنوت نیز بر چند جبرایان متجرب است صوت خود را با ما میخوانند

و احوال است که درین در موضع اخفات کند و بعد مسئله در است
 و همچنین اگر رسد در موضع اخفات هرگز نباید برگشت و اگر در میان نماز عاکم
 یا بی طر آرد که مثل است بجز کند و اخفات کرده است از تمامی در بقیه بجز
 و اعاده ماستی ضرورت دعا الظاهر بجز اخفات و در بقیه مستفاده
 پس در بجز هر صد انمودار می شود در اخفات و قبل اخفات است
 که اگر مانعی باشد مانند دیدن باد یا صوت آبی یا صوت خود نشود
 و اگر بی مانعی باشد که اگر کرده باشد مانند صد نفس که خود نیز نشود و اگر
 و بسم الله در اول هر سوره غیر از بر اوست جز سوره است ترتیب در حد و
 واجبیت و همچنین آیات آخیر پس اگر سوره را رسد پیش از حد بخواند بجز

اعاده

اعاده سوره کند و همچنین در آیات و موالات نیز لازم است پس اگر کلمات
 طولی بعد آرد که از قاری بودن بدرود قرات را اعاده کند
 اگر از راه سهوا باشد و عمدًا امتیازی نماز را اعاده کند و اگر از فعلی
 بدون رود نماز را اعاده کند علی الظاهر هر چند در صورت سهوا باشد
 و علی الظاهر رعایت صورت حد سوره در نماز واجب است نه اینکه عمد و سهوا
 باشد بخواند مانند شماره کردن چیزی حرام است در نماز واجب
 سوره غافه خواندن یعنی الم عبده و الم عبده و الم عبده و الم عبده و الم عبده
 اندارد و در غیر تفسیر بکسی که یکی از اینها را خواند نیز جایز نیست و اگر سوره
 قرات کند عدول میکند بجز دیگر هر چند از نصف یا از موضع عبده گذشته
 باشد و اگر رسد بخواند در فریضه از سوره ای شماره بکند و بعد از نماز
 اعاده بکند بکند و در نافله فوراً عبده نماید و محل عبده بجز تمام کردن آن
 و در هر وقت بعد از آن که تمام آیات بقدر و درین سوره طاعت از حد

و نداند که لبم الله را بیت همین سوره گفته است یا نه التفات میکند و اگر کسی
گفت دعادت دارد بخواند تو حید تو حید میخواند و اگر عادت ندارد و میداند
که یک بیت لبم الله گفته است احوط اینست که بیت تو حید لبم الله را ادا کند
درین باب بعضی از فروع پیش این در ذقیر مذکور است رکعت
و آن رکعت که ترک آن عدا و هوا نماز باطل میشود و آن در هر رکعتی
سوا نماز آیات یک مرتبه است و واجب است در آن منحنی شدن بقدر کف
دست فی الجمله و ذرا از واقع شود که اگر خواهد چیزی از آن گفت یا نگوید
و باید انحناء از بار رکوع باشد از بار بر داشتن چیزی مانند مهر زدن
و الا باید است ایاده از بار رکوع آنی بعد آورد و اگر سنگ در کوفه کرده است
ایاده آنی بعد آورد و بعد از آن طر آورد که من رکوع کرده بودم چون رکعت گذشت
نماز باطل است و اگر قصد سجود آن بعد از آن پس طر آورد که رکوع نماز
پس سجود آن خود را بگذرد رساند پس طر آورد که بقیاد رکوع کرده بودم

بلبلان

بلبلان نماز معلوم نیست زیرا که انحناء مکرر نشد است و ذکر در رکوع واجب است
و اظهر اینست که هر ذکر یا حتی لا اله الا الله و الحمد لله و سبحان الله کان باشد
در حال ایستاد و احوط اینست که در حال ایستاد یا یا یا رب العظیم و غیره
گفته یا سبحان الله و یا برکوبید یا سبحان الله را یک مرتبه در حین انحراف رکوبید
و واجبست طمانینه در معین ذکر یا بقرت و رفع پس و طمانینه بعد از رفع
رأس یا بقرت نیز واجبست و حدی ندارد و با عجز ساقط است و اگر
ی جز از آنی باشد چه بیکه باشد عصا و چه بی آن و چه بی طرف راست
یا چپ ایامیکند مبر و با عجز چشم و یکسکه تقرب پیری یا از روی خفت منحنی
بعد از آنی و صد رکوع باشد از بار رکوع آنی بیشتر میکند و اگر نتواند عصا
بگرفته نموده مهر پشت خود را دست گذارد است و از بار رکوع بانی از خلق
انقباض باشد و اگر آنی پیش بیشتر از صد رکوع باشد و باند عصا تواند بند
تراز قدانی رکوع در قیام ایستاد تا در رکوع منحنی شود بعد از آنی رکوعی

میکنند از روی وجوب و غیر مستور مخلقه که دانش کوتاه یاد از این است
مستور مخلقه رجوع میکند و سبقت بگیرد برای رکوع و بنویسد یا الله
بگیر میگوید و حاجتی بخواهش شیخ طوسی بخیر کرده و بگوید در حقش شهادت
منفی در آن طریقت و زرع بدین درین بگیرد در همه بختها سبقت و
سبقت در حال قیام و رکوع و سجود و جلوس از صمیمی و طبع کنند
که در ذخیره نورست و محصل آن بر وجه انصاف اینست که مقصود از غفله
ایستاد دستها را آویخت بر رانهایش که پشتش بهم چسبده و با پاها
از یکدیگر جدا گشت که در میان آنها سه پشت فاصله بود و سرافشاید
سبقت قبله بود و با خشم و سکت از اگر گفته حد و دور را بر تریاخی و بگوید
ان مقدار که نفس توان کشید صبر کرد پس ایستاده گفت پس کوه کرد
گفت خود را از انوما خود در حالتی که پشتش رو به پیشان نهاده و در انوما
از انوما خود را بعقب خود تا اینکه پشتش نشود که اگر قطره روغن یا آب

باشد

ریخته بایستد کمال خود بود و کردارش نشسته و چشم خود را پوشیده و بر پشت
دیگر با این قدمها را سبقت گرفته کردن و سه مرتبه ترنیل ذکر سبحان العظیم
و بگوید گفته چون درست رستند سبع اسلین حده گفته پس بگوید بگوید
خود را تا برابر روی خود بگذارد و این آمده دستها خود را پیش و از انوما
گذشت و سواشی صبح دیگر دستها را برابر رو بگذارد بلکه با این ترک می در دستها
باشد و نماز خجسته را انوما بگذارد بلکه اندک منحرف از مقامات بگذارد و سه مرتبه
گفت سبحان ربی الاهی و بگوید و مسح جزوی از بدن خود را بر عضوی دیگر
گذشت و بر پشت عضو سجده کرد و چپه رو و گفت دست خود و دو کاسه را انوما
و دو پشت ایهام پا و پنی و فرمود و وضع منی بر زمین نشست پس رفع رانها
از بکده کرده و در پشت گفت ایستاده بر جانب چپ خود و گذشت
پای راست را بر شکم پای چپ و گفت استغفر الله ربی و انوبای پس نشست بکمر
گفت و بکده بایستد را بعد آورد و گفت در آن آنچه در سجده اول گفته بود و بگوید

احوط است که پیش از آنکه بکشد تا آنرا بر موضع صحیح رساند نه اینکه پیشانی
 برداشته بر موضع صحیح بگذارد اگر چه حکم بطلان نمیکند اگر چنین کند و علم
 و یکر ذکر بخورد و سجده بر عضو در رکوع گذشت و بعد از افعال مصوی از این اعضا
 اشکایه مبطل نماز است نه سهوا در غیر وجه و بعد از هر مرتبه و در وقت نماز
 و در خارج قضا میکند و واجب در هر یک مسمر است و واجب در جمع
 دستها باطن گفت و در دو انگشت بزرگ با لزوم وضع باطن معلوم است
 و در اجابت سبکی بر جمیع اعضا داخل و اگر بر پیه یا ششم نهاده
 شود اول بماند که پس آن را سفت میکند و عاجز از سجود یا میکند
 پس پیش و اگر پیشانی در دست باشد کوفه ال میگذارد صحیح از جبهه بر
 برسد و اگر در گذشتن جبهه بالمره بود یا بشد یکی از دو طرف را چنین را
 میکند و احوط تقدیم همین است و با عجز از آن روز قیامی جبهه نمیکند
 و با عجز از آن ایما میکند با خم شدن بمقدار سجده گذشت متبوعی

ادد

فرد آمدن مرد و اول بر دستها و اولی تقدیم دست راست بر دست
 و زن بر از نواف و میاید و در وقت برخاستن اول دستها را از زمین جدا
 میکند پس از نواف را عکس مرد و زن در رکوع چشم میثود و دستها را
 بالاتر از نواف و در بین رکوع میکند و در ظاهر اینست که خم شدن با چرخ
 از کف دست زن بر نواف برسد لازم است هر چند زن را بالای رانو میکند
 و با خود را در بین ایستادن حجت و متصل میکند و دستها را بپشت سینه خود ضم
 میکند و بقیه حکم از سجده کردن رسمی و تکرار ذکر بخورد و وضع نشستن پیشانی
 و استغفار گذشت و نیز سبب نشستن بعد از بکاشانه که آن را جبهه بر تافت
 گویند و نیز سبب نشستن کعبه کوی - و قوه اقوم و قعد در بین برخاستن با گفتن
 اللهم اقبل ثوبکم و ثوبکم اقوم و قعد و اگر خواهی و اگر کعبه هم بود بر دست
 و جبهه امیر المؤمنین علیه و آله ایستاده و آنرا اندام چون در دو رکعت اول بر نواف
 بگویند و ثوبکم اقوم و قعد میکنند نشسته و آن وجه است

در رکعتی در رکعت آخر رکعت سیم و چهارم در سه رکعتی و همچنین
 نیز در حجتی شهادت اول شهادت دوم و صلوات است و استخفاف آن لا اله الا الله
 و استخفاف آن محمد رسول الله کافیت و اعیانیت که در شهادت اول
 و صد لا ربک را نیز ضم کند و با رسول الله عیده و رسول که بگوید پس صلوات
 بگوید یا بنی نوع اللهم صل علی محمد و آل محمد و در شهادتانی نیز واجب نیست
 و سلام میدهد و از جمله کلمات است و باید و حجتی که استخفاف آن در شهادت دوم
 و بقدر شفاعت فائده و از نفع در رتبه که در شهادت دوم استخفاف آن لغت است و از
 ذکر و ادعیه شهادت در اختیار داده شده است هر که خواهد بان رجوع کند
 انظر و حجتی که از دو صیغه السلام علینا و علی عباد الله الین یا السلام علیکم ورحمة
 وبرکاته است و اگر صیغه اول را بگوید صیغه ثانی مستحب است و غرض است و این
 نماز فرج میشود هر چند قصد تسبیح نکند و بنا بر مقرر مفسر سلام را در تلبیه
 کرده باشد بگوشت چشم خود دست است کند و امام یا بگوید

خبر

خود دست بین میکند و ماموم و دو سلام بصیغه السلام علیکم میگوید یکی بر دست
 راست و دیگری بر دست چپ هر چند در آن طرف کی نباشد و در برای باشد
 و مستحب است که امام بصیغه السلام علیکم قصد ایستادگی و حفظه و ابروی کند
 و اینکه از جانب خدا میان میکند سلامتی و امنی از عذاب و از قیامت را
 و ماموم سلام اول قصد جواب سلام امام میکند و اظهار امنیت که این سلام
 واجب نباشد و در صیغه ثانی قصد ایستادگی و حفظه و ابروی میکند و منفرد نیز
 سلام خود را قصد ایستادگی و حفظه میکند در ذکر تلبیه است
 بعنوان احتیاط مستحب است قنوت در رکعت دوم قبل از رکوع مخصوصا در
 نماز هجره و مخصوصا در صبح و عصر و بهترین قنوتها رکعت است و
 طول آن مستحب است بعد از دعا و قنوت از قرآن مقتضای وقت و بگویند
 عار که در چهار رکعت و در آن گفتار به بیان الله میتوان کرد و میتوان
 در آن دعا برای سیرت و غیرت یا هدای دین و منافقین کرد و در حجتی

مقتضا

آن در این اقل بوی ادلت و رساله مبوطه عربیه در آن این اقل نوشته بود
کلام را مبوطه در شرح ارشاد ذکر نموده و در ذریعته اشاره می نموده است
و وقت این نماز در وقت زوال آفتاب در درجه است و بنا بر قول اکثر محدثین
ناسایه هر چیزی مثل همان چیز شود اگر کبریا در وقت ادراک شود اگر
جمعه و اگر کبر ادراک شود مانند کبر اصیاط اعاده ظهر است بعد از آن که در آن
جمعه در نماز این نماز واقع می شود جماعتی و نفرتی و بی
از ایشان امام باشد و شکل نیست که ماسوین باید قصد اقامه و اقامه
اینست که امام نیز قصد است این را در نظر داشته باشد و در خطبه قبل از آن
ایستاده با قدرت بر قیام واقع می شود که هر یک از این دو خطبه مشتمل بر
ملفوظ ائمه و صلوة بر پیغمبر و آل او علیهم الصلوة والسلام باشد و اعتقاد است
که مشتمل بر شش دین نیز باشد و مشتمل بر دو خط و قرائت سوره خفیه نیز باشد
و در خطبه اول و فصل پانین و در خطبه کیلویس و خواندن آیه ان الله یحب ال

الصلوة

و در خطبه ثانی نیز باشد و کلام در وجوب بار حجاب آنرا کلام یا جمعه و
آنرا در ذریعته کبر است شروع نیست و افعی ماضی و جمعه در کبر است
بکفر نسخ و اگر در جمعه گذارد شود ثانی بالجل است از سبق و سابق معلوم است
پس با حق با همان بعد بکفر نسخ و در شده جمعه بگذارد و از سابق و لاحق
معلوم نشود با علم نفسی سبق و در شدن بکفر نسخ و در و طایفه جمعه بگذارد
و با عدم امکان در هر دو مقام ظهر را اعاده میکنند و اگر مقدار بودن
این دو جمعه مایستقی و لاحق بودن هیچک معلوم نباشد و بقدر بکفر نسخ
از یکدیگر دور نتواند شد همه یکجا اعاده میکنند و ادلی اعاده ظهر با جمعه
است باینکه که عدد معتبر در وجوب جمعه با سوم وجه امامت تصفیه تکلیف
و ذکر تبت و حریت و مسافر بودن و سالم بودن از کوری و عرج
و مرض و پیری مانع از قدرت بر حضور و در بودن مسکن به پیش از و در نسخ
باشند و فی هر اینست که اگر این جماعت نیز از بده و زن حضور می نمایند

می تواند جمع گذارد و بعد از آن متحقق می شود بلکه بده نیز چنین است
جمع از وقت نماز اول وقت می تواند چهار رکعتی یا اگر در وقت
که در خطبه پیش از نماز جمع خوانده شود و صورت بلند شود که عدد متفرق شود و این
سفر بعد از اذان قبل از نماز جمع و کرده است بعد از طلوع صبح قبل از اذان و غیره
اذان ثانی و مراد از ثانی در وقوع است هر چند پیش روی خطبه باشد الا
شروع قبل از ذکر گفته شده باشد و بیع کردن نیز در وقت وجوب قبل
از نماز جمع حرام است و لکن اگر اذان بعد از جمع است با آنکه سعیت کرده است
و ظاهر اینست که واجب باشد بر طاعت بودن در صحن خطبه و تکلم کردن
امام و مأموم که بعد از آن متحقق می شود در صحن خطبه کرد در حال هود
نحو اذان طفل یا چه و احوط اینست که هر چه در نماز حرام باشد در خطبه
بجای نیاید و لیکه از امام جمع می تواند مجبور را در رکعت اول اگر کند بعد از اذان
مأموم می سجد نموده یا امام نمی خواند و قبل از رکوع و اگر نتوانست سجد کرد

که در رکوع نمی خواند و در سجده ثانی اگر نماند متابعت نموده رکعت اول خود
حاجب میکند و رکعت ثانی را بعد از اتمام نماز امام خود بعد می آورد و اگر بیدنی
یا امام هیچ ادراک نکرد ظهر را اعاده میکند و اگر رکوع اول نتوانست ادراک
کرد نه یا امام و نه قبل از سجود امام صبر میکند تا رکوع رکعت ثانی را در یا با امام
یا قبل از سجود امام و آن را رکعت اول خود حساب میکند و بکسب خطبه
مواظب بر نماز در اول وقت و در اعطای تسبیح باشد و در حال خطبه بر چیزی مانند
نیمز یا عصا یا کمان یا چوب و تکیه نموده و سلام بر بردمان گذ چون بر
نیمز آید و بنشیند بر نیمز تا مؤذن اذان بگوید در نماز
عبدین است و این نماز بر ارتباط جمود و حبس است و در خطبه علی الظاهر شکر
نیت جهل که در جمع شکر بود بلکه مستحب است و ظاهر علی اعتبار و حدیث است
درین نماز مانند نماز جمع اگر چه با تعبیر این در میگویند و نماز نشود با نیت قعود
نافع ندارد و اگر ارتباط و جمود متحقق نشود جماعت و فرادی علی الظاهر مقبول است

میخواند و قنوت خوانده رکوع میکند و رکوع را میخواند باز حمد و سوره میکند
 میخواند و پیش از رکوع چهارم قنوت میخواند بهین نوع پنج رکوع میکند در هر
 رقع را یکی از رکوع است و رکوع و چون رکوع پنجم تمام شد سوره حمد را میخواند
 گفته بیده میبرد و بعد از دو سجده برخواستنه باز حمد و سوره میخواند و قنوت بخواند
 و در بیت سابق پنج رکوع نیز در چهار رکعت بعمل میآورد و بعد از رکوع
 مع الله میخواند گفته بیده کرده تشهد و بیسم الله پس در هر رکعت دو رکعت
 ده رکوع و پنج قنوت میخواند یعنی پیش از هر رکعتی از رکوع مانند دوم و چهارم
 و ششم و هشتم و دهم قنوت میخواند این اگر چه در بعضی میآید
 و بیان از برای عباد است قنوت یک رکعت که نور تر ازین میخواند آن
 اینست که بعد از حمد در رکوع اول پنج رکوع میخواند یعنی میخواند مانند اول
 پنج سجده میکند و یک سجده را بعد از حمد خواند رکوع نموده بعد از رقع این سجده را
 از سوره رومی خواند باده و بهین نوع تعقیب در سوره انداخته رکوع یک سجده نموده

تواند کرد

خوانده شود و در رکعت ثانی نیز چنین میکند اول وقت این نماز در
 خوف و کوف از ابتدا کرنش آن به و ماه است و آخر وقت آن
 ابتدای و استن است بنا بر قنوت و اظهار نیست که قریش تمام شد است
 و الحمد در زمان اینست که نماز واجب باشد در چند وقت نمیکند از برای
 نماز و شیاء احوط در خوف و کوف نیز چنین باشد و نماز مادام که
 اوست در زمانه اگر مطلع بر خوف و کوف نشد مگر بعد از
 ناهای الله قضا لازم نیست مگر آنکه تمام قرص گرفته باشد و در سایر اوقات
 مانند بعد از نماز و پیش از آن الحاق بر ساینده مینماید قضا
 و اگر مطلع شد و عدا یا نینا نماز کرد قضا میکند مستحب است که
 باجماعت کردن و در وقت محجور کردن و طول دادن بعد از زمان
 خوف و کوف و اعاده نماز اگر قبل از آنکه فارع شود یا نشستن و شمول
 انباشتن اگر کوف در وقت فریضه بویسه واقع شود هر یک

مضیق است آنرا مقدم کند و با وسعت و انشراح است از برای مرد و
ایشان را در اول تقدیم و فوت و اگر کمان و توفات و صافه شوال
آیات شود و در بیان ناز مضیق بودن وقت و صافه معلوم شد ناز را قطع
کرده و صافه را بیکد و بعد از ناز ناز آیت از برای نیکو که
بود تمام میکند و احوط آنرا در عزیمت اگر با سوم یک کوع را بیکد و وقت
اول ادراک نکرد و مفضل که در ناز داخل شد و با امام سلام داد و یا
یک کوع را در رکعت یا نه ادراک نکرد و مفضل نه تواند درین رکعت داخل شد
و رکعت دیگر را فردای که بغضل و یا الخلع بر پیاده بین از اخص از فردا
است بمن مأخوذ می شود در نازت که بعد از یا عهد یا بین بر کشتن
می شود و شرط در آن شده بودن غنی که متعلق نذات مثل شال
دو رکعت ناز مانند ناز صبح کردن نه اینکه ناز کند که بی رکعت بعد
سلام ناز کرده باشد یا نازی قرأت کرده باشد و اگر نازی

مانند

مانند ظهر را مانند ناز کند و نازش منعقد می شود پس اگر ناز نکرده
نزد بر و ناز می شود و کثرت معلوم نیست ناز اگر ناز کند که چهار رکعت
ناز بیک سلام کند و اگر دو رکعت ناز در زمان یا یکی که نازت و زیاد
دارد ناز کند منعقد می شود و ظهر اینست که ناز بقیع در رکعت ناز
که کرده است نیز منعقد می شود و بیک ناز نافله ناز توان کرد هر چند ناقصا
در نوزده داشته باشد و صحیح ناز در رکعت نازی پوره یا با سوره فاطمه
نشسته و هر چه در ناز بوسیله شرط یا واجب است از طهارت و غرض
و مانند آنکه در ناز نذر نیز شرط و واجب است آری چون نافله در راه
سوره و پیاده و در خلاف جهت قبله صحیح است اگر باین جهت سر زده ناز
کند واقع ساحل نافله را واجب می شود و حکم عهد و بین نیز مانند
نذات از ناز ناز واجب ناز احتیاط است در سنگ میان است
و چهار سجده بنا بر آنکه گفته بود ناز نازی می کند و ناز قصات

با غصبی و نجس یا با نجس و غصبی عذر داخل نماز شود چه بجز عذر از آن
 خواندن حمد یا بقیه یا برکن متعلق شود مثل اینکه ترک رکوع و چه متعلق فعل
 کیفیت و صفات لازم نماز باشد مانند هجر و خفت یا از راه غلبه ترک
 نیت یا بدست مثل اینکه عذر فعلی که محصور است نماز کند بعد از آن
 جمیع این صور نماز باطل است آری چه در سبب و چه در خفت و چه در
 و همچنین چه در بعضی بوقت و مکان و آب و چه در تنگی جلد اگر ظاهر شود
 بعد از نماز غصب بودن یا نیت بودن معلوم شود و حال اینکه جلد را از نماز
 مسلمانان از دست مسلم یا مجنون یا مال حریده باشد نه اینکه از کافر حریده باشد
 مگر اینکه داند که او از دست مسلمان گرفته است و اعاده میکند نماز را اگر نداند
 که جاه نماز است یا نه بنا بر منثور در غلبه است که از روی سواد
 شود و آن باعث بطلان است اگر بشرط یا برکن متعلق شود مثل اینکه نیت تمام
 در ضمن نیت و بجز رکوع را سهو کند یا تکبیره الاحرام را سهو کند تا داخل
 شود

فعل

شود یا رکوع را سهو کند تا داخل شود بنا بر منثور یا هر دو مجده را در پیش
 کند تا داخل رکوع شود و همچنین باطل است بنا بر منثور و اظهر اگر رکعتی یا
 بیشتر در نماز چهار رکعتی یا سه رکعتی زیاد شود اگر چه در رکعت آخر بقدر نشد
 خواندن نشسته و نشسته را نیز خوانده باشد بی سلام و اگر در رکوع رکعت
 پنجم داخل نشد باشد رکعت را منتهی به حاشیه آنچه گفته است از نشسته
 و سلام میکند با دو سجده و همچنین باطل است اگر سهوا در نماز را
 رکعتی یاد کند و اگر تکبیر یا بیشتر سهوا ترک نموده سلام دهد پس اگر
 منافعی بیسج بعمل بیاورد یا بنا بر جهل یا بجهل یا بجهل یا بجهل یا بجهل یا بجهل
 بر سلام بموقع میکند و اگر منافعی بعد آورده است که سهوا و عداست
 مانند صحت و سبب بقدر نماز از سر میگیرد بنا بر منثور و اظهر و اگر منافعی
 منافعی سهوا یا سهوا مانند تقیم بقیه را بعد آورده یا مجده سهوا این تا برسد
 آنچه مورد است از مولای صاحب الزمان علیه و علی آباءه السلام که اگر

ظهر را هوا در دو رکعتی سلام داده باشد و در دو رکعتی عصر بخاطر آورد این دو رکعتی
 عصر را بقیه ظهر می کنند و نیز اظهر امنیت که اگر هوا سلام را در اوش نمود
 باشد و منافی بعد آورده باشد که بعد از هوا گمان نیست مانند حدیث نماز باطل باشد
 نه منافی که بعد منافی باشد مانند تعلیم پس سلام داده نماز صحیح خواهد بود
 و اگر دو سجده را هوا کند و نداند که از یک رکعت است یا نماز باطل باشد یا از دو رکعت
 اظهر بطلان صحت است و اگر داند که از دو رکعت است و نداند که از دو رکعت
 اول یا از دو رکعت آخر اظهر صحت نماز است از حدیث غیر زکی سقانی و دیگران
 ان قسم است قسم اول آنست که صحبت و مدار که ندارد مثل آنکه بعد بوده
 یا یکی از آنها را فراموش کرده رکوع کند یا ذکر در رکوع یا طمینه در آن را فراموش
 کند و تابع را پس کند یا زرع را پس و طمینه بعد از زرع را پس را فراموش کرده در سجده
 داخل شود یا ذکر در سجده اول یا ثانی یا طمینه در یکی از این را یا دفع بی از
 اعف سجده را در این غیر از پیشانی فراموش نماید تا زرع را پس کند یا زرع را پس طمینه

نماز

بعد از رفع را پس را در سجده اول فراموش کند تا در سجده دوم داخل شود
 قسم ثانی آنست که نماز صحبت و غانی بین مثل آنکه بعد از اوش رکعت
 یا بعد از او قبل از رکوع بخاطر آورد پس رکعتی آنچه را که کرده است بعمل ساید
 و اگر یک سجده را مثل کند باشد نماز او باطل است و اگر دو سجده را از هر
 یک در دو رکعتی سوالات بهم حوزده باشد و همچنین غانی میکند اگر رکوع را
 زکی کرده و هنوز سر سجده نکرده باشد یا یکدش سوگند یا بعد از فراموش کرده
 و در رکوع بعد داخل شده است بر نشسته بر همان ترتیل یا شکیب
 و همچنین اگر تشهد باشد و قبل از سلام بخاطر آورد و اگر بعد از سلام بخاطر آورد
 که دو سجده را ترک کرده است نماز باطل است و همچنین اگر تشهد یا یک سجده را
 فراموش کرده باشد و پیش از رکوع بخاطر آورد لیکن اگر جلوس باشد
 یکدش را نیز فراموش کرده باشد اول جلوس بعد می آورد و بعد سجده
 بلند پس آنچه لازم بعد از این سجده است بعمل می آورد و چند کرده باشد

۲
سه میکند و نقصان احتمالی که بزرگتر است بعد از نماز مختصرت در آن گمان
استاده بزرگتر عمل آورد یا نشسته و در رکعت گذر تا مقام بزرگتر شود
دو وجه بعد از اتمام رکعت پیش بنا بر چه رکعت نشسته نقصان احتمالی را که در رکعت
بود رکعت استاده تلقانی میکند و بهتر است که در سجده سیزدهم بکند تعقیب می شود
صحیح دو سجده و چهار رکعت بعد از اتمام رکعت پیش بنا بر چه رکعت نشسته
اول دو رکعت استاده پس در رکعت نشسته میکند و اظهار است که بزرگتر است
و اگر بوی در رکعت نشسته میکند و اظهار است که بزرگتر است و اگر بعضی
در رکعت نشسته میتواند نمود اگر چه احوط نشسته کردن است

شک یا بنی سه وجه بنا بر چه رکعت نشسته تلقانی بعد از نماز یا بزرگتر است
یا در رکعت نشسته میکند و اگر شک مستعلق بر پنج شود صورت شک یا
می شود که در بعضی از این نماز صحیح است مثل شک در میان چهار و پنج سجده
اطفال یا بنی بنا بر چه میکند در نماز که آن اگر صحیح و تلقانی نماز

جز دو سجده بود اگر شک یا بنی سه وجه و پنج شود بعد از آن عمل و
چهار نیز میکند و اگر شک یا بنی دو و سه وجه و پنج شود بعد از اتمام عمل
دو و سه وجه و عمل می آورد با سجده بود در شک یا بنی دو و چهار و پنج عمل
دو و چهار را میکند با سجده بود اگر نشسته یا بنی سه و پنج کند اگر نشسته
بطول است و اگر استاده چنین شک گذر رکعت را منهدم نموده عمل و
و چهار میکند با دو سجده بود اگر در حال ایام شک کند در پنج متعلق
شود بنا بر عمل از آنچه گفتیم فی الجمله معلوم می شود زیرا که اگر شک یا بنی چهار
و پنج شود رکعت را منهدم نموده عمل سه و چهار را میکند و اگر شک یا بنی
سه و چهار و پنج و بعد از اتمام رکعت عمل دو و سه و چهار را میکند
و اگر شک یا بنی دو و سه و چهار و پنج باشد نمازش باطل است زیرا که
احوال تعدیل شده است و اگر در رکوع داخل شده شک بر پنج متعلق
در صورتی که مستطابا عمل می شود مانند قبل از نماز رکوع و بعد از رکوع

قبل از رفع راس و در عده اول و یکم از مجموع این صور احتیاط است که اگر
 تمام شود بامده بود و حکم نصبت ناز شود و محترمت سلطان و آن طهرت پس از آن
 اعاده نیز صما میاید و اظهار نیست که اگر کشش نشی متعلق شود کشش در بعضی امور
 صحیح باشد با عمل احتیاط و تقصیر از ذیفا رهنوم میبود اگر بود از کشش
 مایه واقع شده کشش نیز میبود عمل بطن میبندد با احتیاط حتی در کشش این
 در دوسه قبل از کمال بدین اگر منظور شود که دست بنابر آن گرفته عمل احتیاط
 واجب ناز احتیاط حد است و ثبات کافی نیست و سوره نوار و مجرب است
 ان بخت و بفاصله ناز احتیاط را بی فعل نانی مانند حکم بعد از در و آنچه در ناز
 معبر است از شرایط مانند طهارت و ترعورت و افعال قبله میبود در ان نیز بقوت
 و اظهار نیست که اگر با این ناز احتیاط حد فی واقع شود و رفع حد شده
 احتیاط بعد از ناز صحیح باشد اظهار نیست که اگر در ناز احتیاط
 کشش کند ما بین یک و دو بنابر دو گذارد و اگر در دوسه کشش کند ان را در

المنه

داشته ناز را تمام کند و احتیاط کشش هر چند بعد از و قبل از اطل بدین باشد
 محله کشش کشش اعتن نموده در ناز احتیاط احتیاطی در کار نیست و همچنین
 اگر سوی کشش که اگر در ناز احتیاط کشش سوبایت کرده باشد سوبایت میبندد
 و همچنین اگر کشش در افعال ناز احتیاط کشش و عمل باقی باشد احتیاط کشش میبندد
 تفصل تمام در ان ذیفا رهنوم میبود کشش تمام احتیاط رها در با حفظ
 ماسوم و بکس یعنی کشش ماسوم احتیاط رها در با حفظ امام پس اگر ماسوم میبود در ناز
 صحیح ما بین یک و دو کشش کشش که اگر سغ و چنین کشش میگرد نازش با جمل بود کشش
 صحیح خواهد بود چون امام حفظ کرده است که یکیت میبود و بکس اگر امام کشش

و ماسوم حفظ باشد در دوسه رجوع با و یکیت و اگر نانی و فطانت در
 صورتی که هر یک از امام و ماسوم کشش کشش متفق علیه در کشش میگرد میبندد
 امام کشش کشش در دوسه و ماسوم در سه و چهار متفق علیه است هر دو بنا
 بر سه کشش کشش و اگر کشش متفق علیه داشته باشند و نه و فطانت و نه کشش کشش قبل

در اگر ماسوم کشش کشش و امام
 کشش کشش کشش و ماسوم کشش
 و فطانت کشش

اگر غیر رکن باشد مانند اینکه سنگ در یکجبهه کرده بود و بعد از تقانی بخاطر آورد
 که سجده را کرده بود پس چنین کسی بعد از نماز دو سجده میسوزد و باطل میسر اگر رکن
 مکرر شده باشد مانند اینکه در رکوع سنگ کرده و تقانی کرده باشد چنانکه
 کثیر اشک اگر سنگ در رکوع کند و بنگابتا ننموده سجده کند و بعد از سجده بنگابتا
 آورد که رکوع کرده بود و نمازش باطل بود زیرا که زیاده از تقانی و نقصان رکن عمدی بود
 سبیل نماز است محل سجده در چتر باقیست تا در رکنی داخل نشود است
 یا اگر تقانی کند مگر در رکن لازم نیاید پس اگر ذکر رکوع را سو کرده باشد
 و بعد از رفع رکن بخاطر آورد تقانی نکند زیرا که اگر برگشته رکوع کند با ذکر کی
 میشود و اگر یکجبهه یا بر دو سجده باشد یا سه سجده باشد در حیوانه در آنست
 نیز کرده باشد تا رکوع کرده است باید بر آورد و آنچه را کرده است بجا آورد
 بقیه را نیز تپسیر یا قور یعنی در آنست میخواند هر چند خوانده باشد و اگر در آنست
 در حال مغفرتی دانسته باشد بر سجده زیرا که اگر بر آورد و چون بقیه را نیز

باید بعبادت گذارد رکن میشود پس سوخته را بعد از نماز تقانی میکند اگر
 رکن باشد مانند یکجبهه یا نشد با سجده بود و اگر رکن باشد نماز باطل است
 نه و اینست که سجده سو در پنج موضع واجب است در هر کدو
 در یکجبهه یا نشد تا رکوع کند در تقسیم کردن و سلام دادن و بقیه
 سو در سنگ این چهار رکن در جایی که صحیح و بقیه رکن شده است
 در نشستن بموضع و برخاستن بموضع و در آن نیز اگر چه حدیث صحیح و آنست
 حکم بوجوب نماز نیست اگر چه احوط اینست که ترک نشود و ادلی اینست
 که در هر زیاده و نقصانی که باعث بطلان نشود و سجده سو کرده شود
 در هر جا که سجده سو شود مراد از آن دو سجده است که میت کند بطلان
 بر زمین گذشتن و اگر امام باشد و ماسوم باید در سجده با اذن قبل کند
 پس اسد ابر قبل از نماز برای تمام این میگوید و الا بگوید کار نیست چون
 سجده گذشت چه امام و چه ماسوم و چه سفرد و در هر یک از دو سجده میگوید

بسم الله و بالله و صلى الله على محمد و آله و سلم يا بسم الله و بالله اللهم
 على محمد و آل محمد جانحه اول در نیت و ثانی در کافی است یا بسم الله و بالله
 السلام علیکم ایها النبی و رحمة الله و بركاته پس تشهد خفیف خوانده سلام
 میدهد و این تشهد خفیف است تشهدان لا اله الا الله و تشهدان محمد و آل محمد
 اللهم صل علی محمد و آل محمد و کافی است در سلام سلام علیکم و این تشهد خوانده میشود
 چه آنچه مکرر کرده است تشهد باشد یا غیر تشهد و وجوب است در سجده سهو سجده
 عضو و نسیع کردن پیشانی بر چیزی که سجده بر آن صحیحی را حوط اینست که سجده
 باطنینه و ربیان و سجده بعل یا بدی که آنچه در سجده نازل شرط است را بجا نیاورد
 و اینم در محل این سجده بنا بر تصور و اظهار بعد از سلام و قبل از سلام است و اگر
 یا بعد از سجده را بعل نیاورد و نازل باطل نیست و بر او است که بعل نیاورد و اگر
 در چند مدتی بگذرد و اگر سجده که او از برای اجزاء نیست است مثل سجده یا نه
 اول سجده یا تشهد را بعل نیاورد و سجده سهو میکند و بقیه

در نیت

کند سبب خلل و مضایقت است و در نیت بعضی از آن تشهد از آن
 اوست با طمردمان است و در آن چندین است اگر در یک یا چند چیز یا در یک
 ترک شود مانند سجده و تشهد و یا طریقه و روتا و کعبه و غیره از آن جهت که
 یک سجده و هزار برای هر دو کافی است و اگر بجز از ترک سجده و دخول در تشهد یا بط
 آورد که سجده کرده است و طاقی را نیز فراموش کند تشهد می کند در آن داخل
 دو سجده نمیکند و همچنین اگر سهواً یک سجده رکعت اول را ترک کرد و فراموش کرد
 که سجده را ترک کرده است و تشهد را نیز در رکعت ثانی ترک کند و بجز از آن
 بخاطر آورد دو سجده نمیکند اگر در حال قیام شک در سجده یا تشهد کند
 لشک اعتدال میکند و نیز آنکه محل نشسته است پس اگر سهواً بنشیند نیز آنکه
 نیت اگر ایستاده است و شک کند که این ایستادن من قیام بعد از رکعت
 رکعت بیستم است یا نه که هنوز سجده ای را نکرده است یا قیام بعد از رکعت
 چهارم است نشسته بعد از آنکه بعل نیاورد و اگر بنا بر آن که بدارا کرده بگویم

سه باشد بگشائی و الا عمل دوسه و چهار را میکند
 اگر بپایانده شکر و ما بین دوسه و منتهی نرسد که در است بپایانده
 اکال بعد از منتهی اش باطل شد و گشائی نمود و گشائی صحیح و نوبت
 چون گشائی کردید باز شکر باطل است زیرا که گشائی در وقت اول بپایان
 بود باطل است چه معذور را خود شکر عودش است نه عین چه عاده معذور
 باطل است اگر در شکر ما بین دوسه و چهار شغل دور کند باز
 بپایانده شد و در میان قنات رکعت اول منتهی بخاطر آورد که بر سه رکعتی در
 نماز است سلام داده و بر زمین یک رکعت تمام میکند و نمازش صحیح و اگر
 رکعت دوم را ضربه باشد اظهر بطلان نماز است و بپایان
 و در وقت که یک رکعت را که گشائی نماز است بپایان و بپایان
 طاعتی کند هر چند فصل با صبیحه باشد و اعتیاد اعتیاد نماز است و اگر
 آورد که دو بود نماز دور گشائی اعتیاد تمام میکند و دور گشائی نشسته

و اگر قبل از دخول در اعتیاد بنظر آورد و دوسه بود و اگر رکعت
 است و بپایان شکر و از آنچه گفتیم حکم گشائی دوسه و چهار و سه و چهار
 نیز معلوم میشود واجب است یعنی نماز اعتیاد که یک رکعت است
 یا دور کند و اگر نماز اعتیاد قضا شود معترض شدن ادا یا قضا و اعتیاد
 ضرورت و همچنین اگر اعتیاد اعتیاد نماز قضا باشد و فوریت نماز
 اعتیاد و اجزاء منتهی بیکه بعد از نماز لازم است پس عدا اصل و نیت
 با ناکه دیگر نشود و اگر بعد از اقل شود ناکه را بهم میریزد و از نیت
 عدول اعتیاد میکند اگر کامل عدول باقی باشد و الا فریضه تمام میکند
 و بعد نماز اعتیاد میکند نماز اعتیاد واجب عینی است نه ایکنه
 صحیح بخیر باشد ما بین آن و استیفاء یعنی از سر سن نماز و در صورت
 که از سر یکبار نماز اعتیاد از ذمه اش ساقط میشود که یکبار و نیت
 با قبل از اکال باطل کند اگر از وقت گشائی عصر بعد از یک رکعت

نمانده باشد نماز ایتنا ظهر را بعد از عصر میکند و اگر بعد از چهار رکعت
وقت مانده باشد لا غیر عصر را پیش می اندازد علی الظاهر و اگر بعد از ایتنا طار
پیش از احاطه صد عدول از آن بهر معلوم نیست ریز که محتمل است که مانده باشد
الظهر با حوط اینست که اگر کعبه از رکعت اول بادیوم فوت شود و بدین
عارض شود که موجب ایتنا ط شود اول کعبه منیه قضا شود اگر کعبه از رکعت آخر باشد
مثلا یعنی اول کعبه موجب ایتنا ط واقع شود و کعبه منیه ط شود و درینست که اگر درین
مکان نماز نیت سجد منیه باشد اگر نشسته باشد یا ایستاده و در سه رکوع
بر سه نشسته پیش از رجوع استنشک و یکی رض نشسته که این سه بنای صحیح است
اول بهم نماز و عمل دوسه و چهار رکعت میکند نه اینکه از چهار رکعت است
الظهر یعنی وقت و حوط کعبه از نیت یا الظاهر عدم بدلان است
الرجوع و در بعضی از کتب و در باب ایتنا سور طریقه کعبه در اندک بعضی از کتب
وقت واقع خواهد شد و در ایتنا شریف رجوع کمال است پس از آن نماز
حقیق

حقیق پاک شود و از وقت چه آنی باشد که تواند بقربت بر وقت قرائت
مثلا بطریق یک رکعت را در وقت اول رکعت و کوتاهی کند قضا لازم است
وزنی دیگر که بطریق القرائت باشد و نموناد اول رکعت فوت شود و قضا
لازم باشد اگر امام داخل کند و خمس شده یا سوم معلوم بر حقیقت
بنوده افتد اگر دس اگر قبل از رکوع ملحق شد علی الظاهر قرائت نموده
بعد از انقار یا بعد از رکوع بقیه نماز را خود بی آورد و بعد از انقار و بعضی نماز
انگش میکند و همچنین اگر سبب ملحق شد نماز خود را تمام کرد
مأثور و ظهرا با حوط اینست که تکفیر در غیر حال نیت عدا اهرام و سبطا باشد
و در حال نیت نیت واجبیت و لیکن اگر ترک شود نماز باطل نیست
و مراد از تکفیر در نیت در نماز جا که سیان میکنند ولی ترک
بعضی اجزاء و بعضی که بعضی از علی است که یکی از دوسه را بر دیگری
معدل یا با جایز و نیز با مالای آن که نشستن تکفیر باشد

در عدا منکله بنیم است پس فرود بر دین و امانی معاد و گذشتن از
 در این که آب شده بگفتی فرود و اسطبل نیست علی الظاهر ^{تجلی}
 کرده است نه حرام و منیطل جانکه بعضی تا بر سر یک بسته اند و آن که تنی گفت
 بر یک که داخل نمودن است در حین رکوع و همچنین کرده است اینکه مردوی
 سر خود را محکم کند و در میان سرمانند که زدن و قول حرکت صیغفات
 حرام است قطع نماز واجب اختیار او جائز است از هر حفظ مال و گذشتن
 طفل از پرودن در میان چاه مثلا و حفظ بنده کز با ^{مکروه}
 در نماز و من دوره و خمیازه و صداد اذن نگشتان و دار و شده است
 که فوجی تغیر صداد اذن نگشتان و دار و شده است معذب شوند و برگشت
 آب من و منم انداختن و ناله و آه کشیدن و عیبه و حرف از آن برداشتن
 نیز که تکلم به و حرف و بالا تر حد اسطبل است و نیز مکروه است باید افعه ^{باید}
 و ریح که در شکم چیده باشد داخل در نماز شدن مگر اینکه و نشسته باشد

و نماز

و نماز فوت شود اگر تجیده و ضو کند و مگر اینکه مرا فقه قبل از داخل شدن
 در نماز نباشد بلکه واجب خواهد بود اتمام و نیز مکروه است بچ کردن
 موضع سجود بنوعیکه دو حرف از آن منعقل نشود ^{جائز است و نماز}
 در سلام و در حقیقت بنا بر مهور و منیطل پس سلام علیکم در جواب سلام علیکم
 میگوید و بعضی صیغفات صحیح در جواب سلام علیکم سلام علیکم میگوید گفت
 و ظاهرا در جواب است اگر مسلم طفل میزبان باشد و بگفتن دارد و افعه
 معصی کوبان طفل نیز و احوط اینست که معصی در گفتن جواب از صیغفات
 نقد فرات قرآن نیز داشته باشد چنانکه احوط تقدیر آن است نیز در
 صورتی که جواب گوید در صورتیکه دیگری جواب داده باشد و اگر
 کسی بای سلام تبسم دیگری بگوید مثل صباح بخیر یا بعدم رد نمیکند احوط گفتن
 سلام علیکم در جواب نیست قرآن است و در صورتیکه جواب واجب باشد
 بر معصی و معصی جواب نداده مشغول نماز شود گناه کار است و دلیل بر بعد از آنست

واحوط اعاده چنین نماز است بعد از جواب و منتهی و ظهر و حجب است
 یعنی جواب را چنان بگوید که اگر سلام دهنده گم باشد بشنود و بگوید
 سلام بگوید مصافی و کتبت کم منب این مقام است از ذی یزید بن طلحه
 اگر مصافی بگوید می تواند گفت و همچنین اگر دیگری علیه کند
 و صلوات بر محمد و آل محمد می تواند فرستاد و دارد شده است که اگر کسی علیه کند
 و دست بسم خواند بگوید که بگوید الله رب العالمین بگوید که الله رب العالمین
 البنی و سلم از سوره فتح پس او مرغی برودن آید و آن در شب است
 و روان شود تا به پیش عرش رسد و از جهت او تمغای میکند تا قیامت
 قضایست و حکم متعلقه با آنها چند و کدام است قضا گذاردن
 عبادت متوفیه است مانند نماز در خارج وقت بدلیل تر عروج یا بدینست
 که تاخیر کردن فریضه واجب از وقت آن از جمله کبائر است که بزرگ است
 و ترک آن با اعتقاد علل بودن ترک کفر و بیانی نیست و چنین فاسق را اگر کسی

بگذرد و تا دپس موزه باشند در چهارم میکنند چنانکه مرتبه و صلوات اند
 ترک نماز در بار اول واجب نیست و اگر واجب است ترک آن در بار اول
 بعد از عده دهنش شود می کند و امر او را در نه قسمت میکنند و علی الا
 قبه پیش پناه و بین است معقول است پس نماز خود را قضا میکند و کافر
 اصلا اگر مسلمان شود قضا را باید که کفر واجب نیست و همچنین اگر منی لغت است
 در دین شیع را قضا شود عبادات خود را اعاده میکند حتی حج اگر بر طریقه
 خود صحیحاً بعمل آورده باشد کفر نکند و اگر که بپوشیده اند عذر داده است
 آن را اعاده میکند و قضا اوقات پیش از بلوغ و اوقات جنون و همچنین
 اوقات جهلش اعاده میشود و هر چند ظهر است یا قضا است در بهوشی و بیکه
 لغت که در بهوشی واجب نیست در بهوشی است که سابق از جانب خدا
 باشد مانند باری نه اینکه بخوردن شراب و مانند آن خوردن در بهوشی خود
 خورد و از دست نه باشد که این خدا را که بخورد در بهوشی میکند و قضا

اگر دو نفر نماز کنند و هر دو گویند که امام بودیم نماز هر دو صحیحست و اگر گویند
 ماموم بودیم نماز هیچکس صحیح نیست و اگر شگ کنند در میان نماز مخصوصه
 معلوم نیست و احوط اعماد است اگر بعد از نماز شگ کنند و احوط است
 یک نفر است و در این حکم احوط اینست که مرد در پهلوی امام بایستد و منی
 حدیث المومن و عده جاتی در ذخایر مذکور است و اجابت از این
 ماموم نیست اقتداء و اگر امام معتد باشد فقید تعین کند و اگر امام محبت و نفر
 که بنوبه نماز میکنند و هر دو در پیش ماموم عادل باشند و ندانند که اینست یا آن
 اقتداء پیش نماز ضرر میکند و اگر کان کرد که حاضرین بدور بایستند
 و عمر و باشد صحیح الظاهر نماز صحیح نیست و اگر پیش نماز ضرر اقتداء کرد و حاضرین
 که عمر و است و ریند بود نماز صحیح است جمیع نیست اقتداء اگر امام را
 ماموم حایل باشد مانند پرده و دیوار که ماموم امام را پیوسته یا پیوسته بیند
 و اگر امام در پائین دیواری باشد مذکور کسی در برابر امام باشد که امام

بدر

بیند و دیگران آنکس را پیوسته یا پیوسته بیند و باین تقریب نماز معتبر
 ستونها و میان ستونها قصوری ندارد و چنانکه مابین صف اول و دوم
 باید حایل نباشد مابین در صفی و صفی نیز چنین است و اگر حایل
 باشد که مانع شده نشود در حالت قیام بجهت بودن آن یا مانند
 بخره و شبکه باشد در صحیفه اقتداء امر است فی الجمله و اظهر حوازی است این
 اعتبار حایل بودن در ضرر نیست که ماموم مرد باشد و در زن صحیح الظاهر
 مانع نیست اگر چه اولی نیست که در این مقام نیز مانع نباشد
 باید میان امام و ماموم صحیح الظاهر دوری چنان نباشد که کام نتوان
 بلکه مانع چنان باشد که چون بیده رود نتواند بجهت رفت که تقریب است
 چهار شتر میشود و باین در صفی و صفی باقی نرود و بودن بهیچ نوع معتبر است
 اظهر بطلان نماز ماموم است اگر امام در بالای بلندی مثل بالابان
 باشند در بلندی که سرایش باشد مانند دامن کوه و عکس عابر است اگر

ماسوم در بطنی با فراط مثل ناره نباشد و مجرب بودن هر یک در بابی که نقل
 نباشد یاد در میان نه کر کو یک باشد که کام توان زد مانعی ندارد احوط است
 که در صغی کلابا و بعضا بعد از صغی باقی کلابا بپنج کبیر گویند عارض نیست تقدم امام
 بر امام و اگر پاشنه ماسوم مقدم بر پاشنه امام باشد مقدم است هر چند
 سرگشتان امام بهتر باشد و احوط تا ماسوم استعداات و ایکنه اگر بکفر
 باشد بطرف استیسا باشد اگر مرد باشد و اگر زن یا پسر از یهود باشد
 در عقب امام بیستند و حسبیت نسبت امام نبی ماسوم تقدم
 بخوبی بلکه تا فریاد در افعال از امام علی الاولی تا ثواب جماعت به باشد و
 این اولی لازم است در بجز الاحرام و در اذکار رکوع و سجود نیز احوط تا آخر است
 پس اگر بعد از امام در افعال تقدم بخوبی مثل قبل از امام رفع رکع کند و رکعت
 ناقصه کرده باشد مگر ایکنه و ایکنه که روزه قلی خواهد شد و تکرار رکعت در این صفت
 مغفرت اگر غذا پسر زرع رکع کند بنا بر قول معظم صاحب الامیه بر نیل دور

ان

انظر عدم جواز قرائت ماسوم است در رکعت اول اخفایه و همچنین در
 در رکعت اول بجزیه الصوت امام یا همه شیخ یا بنود و اگر سبب نشود
 سبب است که در بین مقدم قرائت کند چنانکه در در رکعت اول اخفایه که
 قرائت بلند است نه تسبیح میگوید انظر این است که ماسوم در در رکعت آخر
 خود که در رکعت آخر امامت قرائت می کند شاید و حجب بودن انظر
 باشد برای احوط رکعت و انظر احوط و حجب قرائت بجهت اربع
 در در رکعت ماسوم که در رکعت آخر امام نیز باشد اگر ماسوم در رکعت امام
 ادراک کند امام در در رکعت آخر ادراک کند قرائت میکند حمد و سوره
 الرکن شود و انفع که یکد چون تمام ضرورت و اگر بعد از امامان
 تواند نمود هر قدر که ممکن است می تواند و در غیره که تواند خواند علی الطهر باید
 ترک نموده رکوع یا با امام ادراک کند و این سبب است تنقیح تمام و روزه غایب و اگر
 معصوم و است - نوعی شود اگر ان الفت مسایق و ان الفت می تواند

بایا میکند ز جنس است صحیح نیست اما یکسکه افرس باشد نیست
لیکن که ناطق باشد یا حد را نداند کلام یا بعضا نیست یا بومی که چنین باشد اگر
حد را نداند و سوره نداند و موم بکلی باشد اقتدا را موم جاریست و عکس
الظاهر جاز نیست و اگر حرف در کلام مترادف با لفظ را اگر خواهد ادا کند
باید تکرار ادا نماید بکلی صحیح ادا تواند نمود و ظاهر اینست که در چند کیفیت
قرائت صحیح است نه از فصاحت و قرات امامی که این عبارت است
باشد و معلوم نیست که چنین کی لازم باشد که بصحیح الا و اقتدا لای
کمی که حد را کلام یا بعضا نداند و وقت نمک باشد از یاد رفتی و در نیست
که اقتدا بر چنین کی لازم باشد مستحب است که امام یا مومین صورت
حوز را بشنوند در جمیع اوقات عکس کرده است الزام ادای رتبه
روی و در از چند صد و حدیثی مستحب است که کی را که قایت داشته باشد
قیم تمام حوز کند و کرده است که چنین کی سبق باشد یعنی بعضا

تاریخ

با امام ادا را که کرده باشد شد در رکعت دوم ملحق شده باشد و اگر امام
نائب مناسب حوز کند یا تواند نمود متعرب بهوشی شد مستحب است که مومین
کسی که سبق باشد پیش و ادا کنند و ادبیه را با مومین بعمل بیاورند و در وقت
که بعضی یا مومین دست نه نماز حوز را تمام کنند و درین مقام علام مومین متغیر
ایراد در صاحب حدیثی در وقت گیرند کور است جاریست اقتدا کردن
و فرسازد بکلیس با کتب در غیر صبح و معرب و قول بجز ضعیف است
و میتواند مسافر را در رکعت اول و عصر را در رکعت آخر ظهر یا عصر اقتدا
کرد و اگر مومین مسافر اقتدا کند میتواند در دو رکعت دیگر که باقی مانده است
مومین بگزارند خود اقتدا کند اماست چند نفر مکرر است اول سبق
چنانکه گذشت دوم کی که مومین است او را کاره باشند سیم است
و فرسازد بکلیس چهارم و پنجم است کدام دارد و مومین ششم و هفتم
نوبه معتم است اعرابی بجهت از جمله آداب معتبره در جماعت است

اگر کسی در این راه باشد و در این راه
 اگر کسی در این راه باشد و در این راه
 اگر کسی در این راه باشد و در این راه
 اگر کسی در این راه باشد و در این راه
 اگر کسی در این راه باشد و در این راه
 اگر کسی در این راه باشد و در این راه
 اگر کسی در این راه باشد و در این راه
 اگر کسی در این راه باشد و در این راه
 اگر کسی در این راه باشد و در این راه
 اگر کسی در این راه باشد و در این راه

مامورین را در حلقه کند مثل هر دیندار و صورتی از این مامورین است که
 در طول راه به مکرر طالب تطویر باشند و اگر امام فخر رازی از این مامورین
 بی خود حرکت کند نامه مامورین از راه فرستاده شوند و بیکه امام اگر در کوچه
 پادشاهی را در این مسکنه از راه مامورین و در این مامورین که در کوچه
 رازی در کوچه مامورین طلال از راه مامورین و در این مامورین که در کوچه
 مامورین که در کوچه مامورین و در این مامورین که در کوچه مامورین
 مامورین که در کوچه مامورین و در این مامورین که در کوچه مامورین
 مامورین که در کوچه مامورین و در این مامورین که در کوچه مامورین
 مامورین که در کوچه مامورین و در این مامورین که در کوچه مامورین
 مامورین که در کوچه مامورین و در این مامورین که در کوچه مامورین
 مامورین که در کوچه مامورین و در این مامورین که در کوچه مامورین

رکوع ادراک کند رکعت را ادراک کرده است لکن در حوزة تيمزة الحرام
 پیش از بکشد در رکعت آخر یا پیش از تکبیر یا در تشهد و با ادراک تشهد
 تا بعد از سلام همان تکبیر الکف کرده نماز تمام کند تا مل داریم
 اگر ماسوم مطلع شود بر نجاستی در بدن یا صابنه امام واجبست که یاد گوید
 و در صحت اقتضای ماسوم تا مل داریم و اگر در میان نماز مطلع شود علی الظاهر
 اعاده نماز بر ماسوم لازم ندارد و نیست انفراد میتواند نمود
 کفنی که باز نشاء اقتضای نماز محض و بالعکس و شاره نماز نماز
 که کفیت و کیفیت حکونه است نماز نماز نماز نماز نماز نماز
 در صبح و معزنی بقوت و در ظهر و عصر و غایت که چهار رکعتی است در رکعت
 ساقط میشود پس مصلوة صخره نماز چهار رکعتی منافیست و لکن در کفنی
 من نفی ندارند آری در مصلوة خوف نیز فقر است و میتواند بود که در کفنی
 من نفی داشته باشند و با آن آن فی الجمله اینک خوف از دشمن در جنگ و

سند

شد اگر در سفر واقع شود یا در حضر علی الظاهر در صابنه و چه در آن چهار
 رکعتی در رکعت میخورد و باز است امام در نماز دور رکعتی خود که رکعت را بکشد
 از آنکه خود کرده و دست دیگر در مقام خصم میباشد اگر در غیر حوزة
 باشند و توبیخ باشد که اگر در مقام پیشانی نیستند ایشان در بزرگند
 پس ماسوم نیست انفراد کرده میرود و در مقام خصم میباشد و دست
 که در مقام خصم میباشد بودند میاید و با امام درین رکعت اقتضا میکند
 در چون امام در تشهد می نشیند ایشان رجوع به رکعت دیگر کرده با امام
 در تشهد ملحق شده با او سلام میگویند و اگر خوف شدت میرسانند و
 مغلوطه و امر بیشتر کشیدن و دست برپا دراز کردن شد بخورند
 بر نفسی که ملحق شد و نماز میکند از نهادن و نشستن و بعد از آن نماز
 با اهلان یا ایاد و اثاره کردن و اگر ایاد و اثاره در رکوع نیز ممکن نشود
 بجای رکعت بکشد و اگر بکشد بکشد بکشد بکشد بکشد بکشد

و سلام و دوریت که بجز از این چینی واجب نباشد و بقیه
صلوة خوف پیش ازین از ذخایر طلب میشود قهر کردن در صلوة مسافر
مربوط باینست و است اعتبار مسافت و آن است در مسافت
در دریا یا خشکی و اول این مسافت آخر شهر است اگر شهر بزرگ
باشد و الا آخر وجه این مسافت در یک روز طی باید یا در یک عتار
بر یا بیشتر تا دایم که از کثرت ایام مسافت در بین شهر است
رفتنی وجه در برگشتن تحفه تفرج از دبد از اسم مسافر بودن بدون
زود و اگر مسافتی در نظر گیرد و چون میداند که مسافت در مسافت
ناز شهر را نام گوید و بعد از ظهر معلوم کند که مسافت قهر بصره را نیز میگذرد
در چند این مسافت چندان باقی مانده باشد و افاده ظهری الظاهر و کار
بیت و نیز قهر میکند اگر داند که از طلوع صبح صادق تا مغرب
کاروان در زمان معتدل مانند بهار و مکان معتدل و که معتدل مسافت

و

خواهد نمود هر چند نداند که مسافت چقدر است و اگر معتدل در راه باشد
که یکی مسافت باشد و آن راه را پیش رکعت نه راه دیگر را که مسافت
قهر میکند و همچنین در برگشتن هر چند از راه دیگر برگردد معتدل
اینست که اگر چهار فرسنگ برود و اراده عود در همان روز داشته باشد
قهر میکند لعینان و حجب و اگر اراده عود قبل از ده روز ندارد و بعد از
ده روز با مغبی که مغبی بعد از طی چهار فرسنگ ده روز مانده هر که در این
فصل است به مغبی است که تمام میکند و دوریت که عمل با بقول ظاهر
یا احوط باشد و دورین باب کلام با لبط تمام در ذوق اینست که دوریت
فصل است و مستمر بر قهر بودن تا احوط است نه اینکه طاعت
کنند و اینست و نداند که چند فرسنگ در جستجوی او طی خواهد کرد و نه
اینکه در فرسنگ راه معتدل کرد و رایش بگوید یا هر که در آن مسافت
یا انتظار بیش و قافله کنند که اگر میرشد و بعد و الا برکت و نه

کند اینست که سفر مباح باشد چه واجب باشد مانند سفر که در
مسئله باشد مانند سفر زیارت و چه جائز باشد مانند سفر تجاری
سفر معصیت باشد یا بلکه عین سفر معصیت باشد مانند دزدی و قطع
الطریق و نوکری و غیره از برای این امر مسلمین و کفار و یهود و مسیحیان
از برای سبقت رفتن بر خلاف حق چه اصل سفر معصیت باشد مانند سفری که
باقی و از ربه از مولا و زن از شوهر و از از جنگ جهاد و حبس آید
و ازین باب است و از از ادای طلب یا قدرت بران و سفر با زن و ملک و غیره
و هتک زوج کرام و تلف اموال و ازین قبیل است اگر بشیر و خیر نکند
بفرستادن در چند سفر و ترش ضرر کند یا ظلم و غش و فرزند هر چند ازین
برخلاف و حبس و محبس دادن مثله در راه نیز از واقع شود که اگر
باعت بر بعضیها شود و بقتل اربع ازین صلی سفر کند و اگر در سفر زیارت که
رجعت مثله نتواند بقیلیم واجب نبود چنانکه در خبر نیست نمودن

که این

که این تقوی با ما سفر هم خورد و سفر نکند موجب قهر نیست آنرا
از برای قوت عیال باشد قهر میکند و همچنین از برای تجارت عیال و غیره
و سفر بقصد بیت مؤمن و زیارت کردن عیال و بختی و سایر امور عیال
قهرت و اگر در اثنا سفر مباح قصد معصیت کند سفر منقطع میشود و چنین
اگر از میان راه مخوف شود از برای سبقت نمودن و چون از معصیت برگشت یا بر راه
اندازد اینست که حکم سفر باقی عود میکند اینست که نیز سفر باشد
و عبارت از سفر شغل و طلبی باشد مانند ملکی و کشتی بن راق صد و ازین
قبیل است تا جویبار که در صحرائشان که طایفه یا نه باری حاجت بزر
الفرمانده دارد و از و کشتی بن ناز از تمام کرده روزه را میگیرند و سفر که اگر
دور و در منزل باشد که درین مکالم در سفر بود از زمان قهر میکند و در
مفوضات و مفوضات که غیر مذکور است چنین است بکند و حاجتی گفته اند
علم اهل و از زمان نیست اقامه در غیر بلد نیز چنین است و فی الجمله سفر دور

اینقول از حدیث ظاهر میشود و حاجتی گفته اند که در سفر دویم نیز قهر میکند و جهل
اینست که ملک قهر تمام میکند در یکفر با اظهاریاد و غریبا با حوط و جهل
در غیر ملک نیز همین است و بنا بر این قهر تمام در دو سفر اگر چه فرسوج رفته
همان روز بر کعبه و بار دیگر نیز چنین کند و سفر متحقق میشود و چنانکه اگر در سفر
منت فرنج بولین خود برسد که در آن منزلی داشته باشد که ششادری
ایستاد داشته باشد پس اگر بر کعبه و منزل رسیده و سفر کرده است و اگر
برگشت و کعبه و وطنی نماند نیز و سفر کرده است و مانند وطن است و اگر
اگر بعد از رسیدن سبب فرسج قهراق نه کند و یکبار تمام کرده معادست
کند یا سبب فرسج سبب فرسج رنجی رید و بعد از قهراق نه و قبل از باز کردن باز
تمام است سفر سیم نموده باشد است که تا قبل از رسیدن قهر نکند و
تخصیص یکی از دو چیز معلوم میشود یکی خفا اذان یعنی اذان متوسط در زمینها
در هوای متوسط نشیند نشود و دیگری خفاء بعد از آن یعنی چندان دور نشود که

از طرف چندان خود در هوای متوسطی گفته اند که سبب است و سبب
رغبت زود قهر نکند چنانکه مقول است که حضرت سید ابناء و امام بزرگوار
چون یکفر سبب راه میرفت قهر میکردند اگر چه در نیم فرسج غایب غایب
و بعد از آن میشود تمام شد کلام الرحوم و قدر حق چنانکه در رخصت معتبر است
در برکت نیز معتبر است که چون از راه بخواند تمام میکند اگر کسی بگوید
رسیدن بر وجه رخصت و قهر کردن یا قبل از آن سرود شود و در سفر معتبر
است که رخصت که در سفر نیز معتبر است که سبب است و سبب است که سبب است
باید تمام میکند و اگر از راه دور است و در آن قهر کردن باید تا کعبه رخصت رسید قهر میکند
و در صورتی که از کعبه دور است و در آن قهر کردن باید تا کعبه رخصت رسید قهر میکند
نمود و در صورتی که در آن قهر کردن باید تا کعبه رخصت رسید قهر میکند
غریب خود قهر میکند و در آن قهر کردن باید تا کعبه رخصت رسید قهر میکند
در آن قهر کردن باید تا کعبه رخصت رسید قهر میکند

نه در فراج آن اگر وقت را در منزل ادا کرده مسافرت قبل از
مبارز رسیدن بجای رخصت نمیکند و بالعکس تمام میکند اگر نماز را در منزل
کند مثلاً بیزا که اعتبار بحال اداست نه بحال و حجب مستحب است که در
عقیب هر فریضه مقصوره سبحانه و تعالی و لا اله الا الله و الله اعلم
سی یا بگوید و همچنین موضع ختم میکنم یا بانی را که در احکام صلوات
و بقیه احکام نازده را با دلائل اثبات اگر کسی خواهد رجوع بفرج خود نمود
بعضی از مهمات میل رکوع و خضوع و صوم در رکوع فطره نیز
این را نه نموده باشد نماز در روزه بمقارنه و استعینوا بالصبر و الصلوة
که بفرموده است در رکوع و صلوة در اتمیم الصلوة و اتوا الزکوة و صوم و زکوة
فطره مقتضای این من زکی و ذکر اسم رب فیه و در رسیدن این که رکعت
واجب اگر اعتدال خود نماز مقبول نیست در رکوع فطره اگر اعتدال خود روزی
مقبول نیست نمائند و هم چنین رکوع و خضوع چه ثانی که احضار است و در

بدل اداست که متعلق بغير دانست پس مختصر به آنچه از قبل گفته باید کرد
نمود در چهار فصل ترتیب مذکور میشود در رکوع مال و متعلق
و حجب نه چهره است طلا و نفقه که مسکوک باشند بکے معامله مانند
اشرفی در مال اگر در یک مغشوش باشند یا بعد از وضع غش بر جبهه باشد
باشد و یکمال شرعی که تمام شدن یا روزه ماه کامل و نمودار شدن مال
در روز دهم است در یک یک روز که معامله بر این واقع نشود و عوفی و
بدل نموده باشد و در یک دو دفعه دارد و دفعه اول طلا است
دینار و عرفت و آن هموزن یا زده مثقال صرفت پس از آن چیزی
واجب نمیشود تا چهار دینار نشود که عبارت از هموزن سه مثقال
صیرفی است و همین چهار چهار دینار نصف بانی است و نفقه نیز در
نصف دارد و دفعه اولی دویست در رسم شرعی است و آن است
مدون مثقال صیرفی است و پس از آن چیزی واجب نمیشود تا یکم

که سادی هست و کیشغال صیرفت رند پس لغات نفقه هست و کیشغال
و در کتر از نیست و کیشغال چیزی واجب نیست بلکه آن عفو است در نفقه و همچنین در
طلاق واجب که باید افراج شود مجهل و یکت در هر یک از طلا و نفقه و تکلف
با این افراج در طلا و نفقه بلکه در عنایت و حیوانات که مذکور می شود تکلف است
اعنی علی الظاهر از ابتدا سال شرعی تا از نصف نصف سال باشد معنی بالغ و
یقل و مالک معین باشد که در آن نفوق نموده بلکه مالک فی الحقیقه با مانع باشد
یا مال معصوم باشد یا کم سده باشد یا مزع و فنی را در نفوق کند و حیال
را این که بگذرد و چند بعد را باید آری اگر چند سال چنین بگذرد افراج نکند
یک سال آن سبب است و اگر دلی مانده بعد از یک سال شرع اگر دلی و
از برای سبب مثلاً در بیان نباشد یا یک که فیم شرع است و مالدار باشد
و تواند داد و دین نمود و مال صیغری باشیم را مثلاً در زنده بگذرد و نکند و
خود نکند میدهد و اگر دلی یا علی یعنی مالدار نباشد و جنبه قرار دهد چون

در زنده بگذرد در یک از خودش نیست و با اینکه خود حاضر است ریزا که نفوق
رو به شش عمر مرد است و یک از بیستم است چون معامله معین شده است و ظاهر
الطلاق صحیحی رهی که کنند این حکم است که یک عاید بیستم شود هر چند قسط نفوق
خود را در نظر داشته باشد پس قضیه عفو تابع قصود بودن جاری
در غیر این مقام است و در عالم شتر و گاو و گوسفند است
و گذشتن سال شرعی که زده ماه کالت چهارم گذشت در ایشان نیز شرط
علیه و نصای که در هر یک معتبر است و نیز شرط است در این چهار باب
جربیدن و عوامل و کاری بودن و اگر ببردت غنای خودی بگذرد و
عوض آن اسائه و سر خود بگذرد و هر چه است و هم چنین اگر ببردت
مال کار کنند و آنها را عوام بگویند و نصای شتر و گاو و گوسفند
نصای آن پنج پنج ریاد شدن است که در هر یک یک گوسفند افراج
می شود پس در بیست و پنج پنج گوسفند افراج می شود و نصای شش شش

چون دکنم و در نما و مویز است که بغير از آنجا بعت است و هر چه غیر از این
اجناس را بویست از محبوب مانند برنج و عدس و ماش و جوارس که یکبار در آن
باشد در آنجا زکوة مستحب است زیرا این عتدات از بوی و غائب آن چنانکه
مستحب است زکوة مادیان از این یعنی کارکن نباشد و سه خود چرب باشد
از آب که نجیب الطریق باشد سالی دو اثرنی و از غیر نجیب الطریق که
یا بویست یک اثرنی که یک با قلعو باشد یا در وزن آن باشد از غیر آن
چنانکه مستحب است زکوة التجارة یعنی زکوة مستحب است در مال التجارة الکبلا
باند و بر عدل صاب طه یا نقره باشد و بر پس المال بخرند و نفوذ شد پس
جبل و یک آن را نیز اخراج میکند و بعضی واجب میدانند و مجموع عتدات یکبار
دارند و آن در وزن سه صد صاع بودن است که هر صاعی عبارت
از یکین پیر و چهارده مثقال و ربع مثقال صیرفی باشد و مراد از فرغ بزرگ است
که شش صد مثقال باشد و چون باین مقدار رسید یا از آن گذشت از مجموع دو یک

افول

اخراج میشود اگر آب بنر یا باران مثلا حوزده باشد و نصف ده یک که است
یک باشد اگر آب دسنی حوزده باشد و اگر از نرد حوزده باشد
از هر یک که بیشتر آب خورده باشد بحسب آن عتدات با پیر یک منفعت
علا اتصال و لطیفه آراعت را میکند پس یک سید به اگر آب دسنی
بیشتر خورده باشد و اگر نصف این و نصف از آن خورده باشد از
نصفش ده یک و از نصفش نصف ده یک یعنی پست یک میدهند
اینکه ردی حساب کرده از مجموع پانزده یک به نهد چنانکه مولانا محمد
مجلسی و والد مرحوم او فرموده اند چه هر چند بحسب بر توهم مال نصف
ده یک و نصف پست یک به پانزده یک از مجموع است لیکن یک و تنق
از نظر متفاوت است چه پانزده یک شصت و نه مثقال چهارم است یا یک
ده یک نصف آن سه و نه و پست نصف و یک و یک و نیم است و قدر و جود
اخراج ده یک یا پست یک و قتی است که اگر مویز و رطل و عتدات

وجود کند پاک شود و جائز است اگر ربط انکور باشد بچین که اگر می شود
شد سبب صاع خواهد بود و در رسیدن بعضی مانع نیست پس گاهی میدهند
اگر مجموع نصف باشد بزرگتر از آنکه سببه کیست و علی الظاهر همین را حکم را دارد
یعنی بعضی ضم میشود با بعضی دیگر و چند بعضی با چیزی باشد و بعضی بهاری و اظهاریست
که در مانند انکور دار المرز که میوز میشود در کت و شت نباشد و مثلاً است
که زکوة واجب بر کسی است که این عذرت و برزاعت کردن مالک شده باشد
یا وقتی آن را بماند عین مالک شده باشد که چو کندم دانه نه بسته بکلم
نشده باشد حب آنجا و عوزه دانه نه بسته باشد و عواما سنج در زده
باشد و الا زکوة بر کسی واجب است که این اوصاف در زاده محقق شده
نه بر شری مثلاً که بعد از حصول این اوصاف باو منتقل شده باشد و اگر
که اظهر این باشد که اگر انکور مثلاً صادق نباشد و فردخته باشد زکوة
شرعاً باشد نه بایع در چند این تنبیه متعجب و غیرت لکن چون در

نوشتن

نوشتن این چه قصه زکوة بر مال و عین و صوم سنوز این بحث در
ذخیره منع شده بود تا رجوع کردن بآن کافی باشد در فهم مسئله انداخته
بهم و علت نموده باشد یا خیر و در مسئله که آیا اخراجات مصالح الاملاک
و تخم مثلاً مانند مال سلطان است که خراج ارض باشد و از سیاه فارغ شود
نه از مال مالک چنانکه مشهوره میباشند اگر چه نفی دارد چنانکه صاحب مدارک
تفریح بآن کرده است و عبارتش مالک عین است در کتب الفاظه نسبت
ایست که گفته است بعد از آنکه بخلاف و قهر شدن شیخ در مبدء و خلاف
بودن اخراجات بر صاحب مال نه بر فقرا و آزار فقده خود شیخ بر این
در فوائده القواعد نقل کرده است و گفته است که بعد من تفریح کرده است که در بیان
منون یعنی اخراجات نیست سوا مشورت و ایشات حکم شرعی و مشورت اخوان
و نیز گفته است بعد از آنکه بقول دیگر شیخ در نهایی که ما اخراجات از بیاید
فایع میشود و آن را از محقق و این ادیس و علامه نقل کرده است گفته است و المعتمد

که صدوسی در ستم باشد که صدی هزار و صد و معناد در ستم باشد که مشتقد
 بود شغال مرغ باشد که ششصد و چهارده شغال صیرفی باشد که سصد و
 لیکه پیر سصد و هشتاد و چهارده باشد و بوزن شاهی صد و چهارده
 سمن و نیم و ستم باشد بنا بر اینکه شغال همین ارثی باشد که چهارده
 نیم شغال صیرفی است و چون که نم و جو هر یک با بن مقدار رسد بعد از اخراج
 سلطان و آنچه خرج ده باشد از تخم و اجرت مصالح الاملاک از کاد و غلات
 ده بکریه اند اگر آب باران یا آب روان حوزده باشد و اگر از دلو
 و دلاب و امثال اینها آب خورده باشد نصف غنیمت دهد و در غنای و بزرگی
 حکم است در نصاب و قدر زکوٰه پس اگر زکات را بگیرند و دادند چندین سال
 که باند دیگر زکوٰه نباید داد مگر آنکه ببردند یا از فی و شال بر آن بکند
 زکوٰه نفین میباشد داد امنیت معنی نقد و صولی یا اینها بود کلام اخوند
 مجلسی و چون صدق از جمله ارباب نفوس است و طبقات است گفته شد بعضی

نقد و صولی بمنه عادل و بقید قیاس و اما آنچه صاحب رعد در فرموده است
 و صاحب ذخیره است بجا آورده است بقول خودش و اظهر من ذلك و اینکه
 آن کالبعی است در عدم است چیزی تا افرغ است آن مرحوم که کثرت پس آن محمد
 نظرت چه نظر از قول معلوم اما اعتراض علی بن محمد بن یحیی بن محمد بن محمد
 الصبیح است در آنکه مناط در افراج افراج از چیزی است که در دست اینک باشد
 و صد و معنی است و در مورد آنست اعلم باند در دست یکس چنانکه طهر است
 این معنی بود از آنکه بعد از تقاسم و چون ارباب باند اقسام مجموع افراجات دارد
 با سبب و غرض کن و نحو اینان از حد وضع میکنند اینک دست بولی داد
 دست از حد چنانکه طهر است از حد اینان و علی الظاهر این برای مستمر از بیدم
 التایم و حد درین از حد فخر نیست پس معلوم خواهد شد که مراد از
 کجاست غریک بعد از وضع افراجات است و مستقر نیست معلوم هم بود افراج
 سلطان را تقرب نیست که صد و صد و کلا رضی و هذا ایکل اللطاف در آن

ذکر سلطان بخدمت شده بود و آنچه علامه رسانیده آورده از برای قول
 مشهور و ذکر حسن محمد بن مسلم را کرد و گفت که محصوم در آن در نهاده و تیرگی لایق
 الفسق و العدا و ای رس کین فی النخل نظیره قمر که لعلیه و اذا ثبت
 ذلک فی ای رس ثبت فی عینه مروره عدم التوبه بفرق با طریقت یا بچه کفتم که
 و اگر نوشته میشود از برای هر رس زکوة از آن اخراج نمیشود چه آن حاصل
 الیدینت که از میان بدر رفته است نیز چنین است پس آنچه صاحب دار کرد و جری
 ان کفایت و اما التردیه ففعل کما و نفع التمدد عن غیر التمدد و قوله ان
 قل بالفرق عجز جده فان ذلک ثبت عند الجمع و قد صرح به من لا یغیر المؤمنه کما
 فی الشکره و انستی برادر است عجز دارد در نزد ما صاحب باری که قول الله
 یحقیق که کریم و بر بخوریم یکسکه مستغنی شده باشد یا بچه کفتم و با وجود این اعیان
 و است و اگر حزب عزیزی در آنچه کفتم توانی مجموع بجهائی که صاحب دارک بر وجه
 در تزیین و بدین مورد دارد آورده است جواب داد و مقام مقام تعقیب شما از آن
 بجز

و جزه بیت واجب است زکوة را معارف آن صرف کردن و از محض صرف
 فقر و مسکین بودن است و در شرایط در ایشان که واجب نقد و دفع نباشند
 و چنین سید نباشد مگر اینکه دفع نیز سید باشد و اگر سید محتاج باشد و
 نمواند زرع احتیاج بکشتن خمس یا زکوة مانند خود نموز یا زکوة که زرع احتیاج
 بکشتن زکوة از غیر سید باشد و احوط بلکه اگر اینست که پیش از زکوة ضرورت مانند
 فوت بکشد و در آن افند نمکند نه اینکه تواند چه در آن از آن گرفت که غنی شود
 چنانکه منوب است با کثر علی و عرشی که لغتم در زکوة واجب است نه مانند ضرورت
 علی الاطلاق و صدقات مذکور غیر است بر این است و عام نیست و مراد از زکوة
 یعنی فقر و مسکین اینست که مالک نیست یا بایه خود و عیال خود نباشد و
 قدرت بر تحصیل آن نیز نداشته باشد و اگر بالقوة کار و کاری را داشته باشد
 در کاری که لایق و مناسب است و آن کار نیز میرساند و کار نکند نمی تواند
 افند زکوة نموداری اگر بلیغ علم واجب بشود میتواند افند نمود و همچنین

سفر مباح باشد بخصیت که در سفر احتیاج بهرب نه و چیزی نداشته باشد که در آن
نیز از رب نه هر چند در منزل حوز غنی باشد و احتیاج نیست که نتواند قرض ببرد
چندان میتواند اخذ کرد که رفع احتیاجش بشود و اگر منزل رسید و چیزی از آن
فصل آورده باشد ظاهر اینست که آنرا باید بانه فقیری باشد که در مصارف
زکوة صرف کند چون دفع بیت زکوة میدهد کافی است هر چند آنرا
صله ندارد بلکه اگر موسنی شد منفعل شود اگر اند زکوة است ادلی بعنوان صلوه
همه که بطهر دادن است اینکه فقیر نموده گوید زکوة است و اگر طلبی از فقیر
مرد یا زن داشته باشد و همان قدر زکوة برود واجب باشد میتواند طلب
زکوة حساب کند اگر زن یا مرد مدیون باشد و نفقه داشته باشد و بیش از
از زکوة میتواند داد هر چند مدیون واجب النفقه مانند پدر دفع باشد زیرا
که نفقه واجب النفقه فقیر مانند پدر فقیر بر غنی لازم است نه ادای بیش پس آنرا از
زکوة میتوان داد و چنانکه میتوان زکوة با داد که برای روزگار باشد که واجب نیست

دفع نیست صرف کند از جمله مصارف بیت بودن است و چون شرط است
که آنرا زکوة موسنی باشد و حکم باین نامانع نیست باینکه موسنی زاید بودن
کافی است در بیتیم ادلی اینست که آنرا محتسب از کتب بود و ظنه القیام بلکه حال
باشد و شرط بودن عدالت ظاهر نیست اگر کسی زکوة حوز را بفرمونی داده باشد
و بشود آنچه داده است از برای او محسوب میشود و محدوده زکوة را باین
میده که اگر چه سایر اعمال را بفضیلت صحیح اعاده نمیکند و ادلی اینست
که مالک زکوة را بفقیر بدهد که از آنجا ترخیص است چه او را نامرت است
که بایده کرد اعظم اینست که بمرت حمل نقل کردن زکوة از شهری
ماند رشت بشهر دیگر مانند کرمانه معاً از برای بعضی از طلبه علوم دینی باشد
باضمان آن اگر مستحق درین بلد موجود باشد و نقل کرده باشد و
ضمان اگر مستحق موجود نباشد میتواند بمستحق در بلد یا خارج بلد یا در
شهری دیگر الا قرب فلا قرب قبل از رسیدن بکرمانه معاً رسانیده و پیش

ضامن است هر که مال غیر در نزد او باشد و غیر مطالبه کند و بیکس نداند یا
مال از برای بینه مثله وصیت شده باشد که باو داده شود و ممکن باشد
از دادن مال بپند و ندهد تا تلف شود افتد و اولی صرف نکات مال
در هر بلدی بقوای همان بلد است مثلا اگر در رشت و قزوین کوسفت
داشته باشد که هر یک باید رکات داده شود اولی صرف نکات ^{بیک}
در امانی آن بلد است مشهور و اظهر اینست که اگر اخراج رکات افراجه
از قبل اجرت کتال و دوزان در کار داشته باشد افراجه است بر مال
باستند بر فقره نه ای که افراجه است از رکات وضع شود جائز است بفقیر که
از مضایب اول که پنج درسم از دویست درسم است که مضایب اول ثلث
دادن خصوصاً در صورت کثرت مستحقین هر چند اولی با یکی کمتر از پنج درم
بدادن است و صدی از کثرت نیست چه جائز است زیاده بر غنی فقیر بفقیر
دادن اگر یکی باو داده شود و اگر بتدریج داده شود بعد از غنی شدن
بایز

جائز نیست که دیگر گرفته باشد مستحب است که بفقیر و امام ببله فقیه که نابینا
در افتد رتبه و فقیر چون رتبه را افتد کند از برای دفع دعا کند بایند
گفتن مزار رحمت کند یا مزار اعیان کند و برکت دهد و برکت
مکروه است که دفع بایش خود در غیر ضرورت بایند عین مالک شود
چیز را که رکات داده است چون مال ماه دوازدهم نمودار شد
در مانند نقین و جامایانی که نگور شد که گذشتن سال در هر یک
شرط است یا مثله تصیفه عذات شد و رطب و انور عونا و میز شدند
جائز نیست بایز رکات بلا عذر و با عذر مانند مستحق بودن و سکن بودن
در سیاهن مستحق در بختی دیگر مثله جائز است بایز مادام که عمر اندر رود
میت و اگر غزل و عدا کند رکات را در مال خود جائز است بایز در ادای آن
بکاه و دو ماده مثله با وجود مستحق بقرپ اشک را صلح یا انتظار یکیک معاد است
آمین و افتد کردن و علی الله در این صورت صاف است اگر تلف شود

خورد که نفقه او را خورند حتی همان کبصاع کبصاع داده باشد چه عیال که
باشد یا صیغه عاقل باشد یا غیر عاقل مومن یا مسلمان باشد یا کافر و صبی
زکوة فوت غالب است مانند جو که دم درخا و میزد و برنج از بازار است اگر زکوة کند
و بیزر و اول عزا پس میزبنت و میواند قیاس کبصاع روز یک از بی حاجت را
که واجب است از طلا یا نقره داد و احوط اینست که قیمت را از هر طلا
و نقره اخراج کند و متخی این زکوة نفقه مستحق رکنات مال است بنابر
و ان که نشت و معتبر اینست که ان را بفقر و مکین مومن مستحق که مال
نباشد و همچنین عیال واجب النفقه نباشد و سید نیز نباشد اگر دهنده غیر
باشد چنانکه در زکوة مفصل مذکور شد چه حکم فطره در رکنات مال است
احکام متعددت همین در باب فقیر و مکین مفصل در دو ورق قبل از
سمت مذکور شد و این الکفی منوره اعاده کلام در این سخن نایم و النفقه
چنانکه نشت دادن است ما بام و نفقه که اعراف و پنا ترند لبر و کردن

الارکان

در مواقع آن و اول اینست که با یکسان فقیر اکثر از کثیر رکنات نه میزد
رسیدن رکنات مستحق قبل از زوال یوم عید فطر یا غل و تعیین کردن آن
در مقدار مخصوص از مال که واجب است حسب احوال آن و کافی نیست
در غل اخراج قرار دادن که ازین مال بقدر فطره عدا خواهم که و اگر
غل و مد کرده باشد از مال خود میتواند تا چیزی نمود و تا یکماه و دو ماه
شد چنانکه در رکنات مال لغیم تا چیزی جائز است از برای انتظار افضت میاید
با فذ نفقه از غیر متخج که دانند که خواهد آمد و مطا بسنور و اگر فقیر یا بدو
کرده باشد معد و زبنت و فاضل نیست اگر فقیر شود و اگر فقیر در بدو
در صحت جواز عمل و نقل بیدر یکرا تا در ایام بلکه اگر عدم جواز زبنت و زنی
جواز فاضل خواهد بود اگر فقیر شود و اگر فقیر و متخی نباشد حد و نقل باشد
لی ضمان اگر تدر و تعزیه در حفظ و عمل و نقل نموده باشد و سبب است
نفقه ما قدر بعبود واجب النفقه و مکین اگر فقیر و متخی باشد لبر و کردن

فطره در ایشان و هر که فطره رود واجب است مانند عقیقه چون عیال
 عیالند بر خودشان لازم نیست و حتی روزه مالدار که نفقه خور زرع خود باشد و همان
 غنی که از کینه سیربان میخورد و از جمله عیال او محسوبست پس واجبست
 بر سیربان و انظار اینست که اگر سیربان فقیر باشد فطره دادن از همان
 باشد اگر چه ادا اینست که درین محکم همان داده باشد و نمیشود
 کلام در روزه مالدار اگر نو هر مردی چیزی باشد در خس و آنی باشد
 چیز واجبست در غنیمت و فوائذ است که در جنگ جهاد که بان
 پیغمبر یا امام علی است بکنند است اما مال کفار عربی مستقول
 باشد مانند طلا و نقره و چه غیر مستقول مانند زمین و چه از مال کفار غیر
 که بعد از اسلام آمده اند و بهر سبب در امام زمان هم فروغ کرده اند مانند اهل
 خردان و هر چند بقری المطلق کافر عربی صحیح تر ایشان چنانکه هر یک و یکی
 گواه است و آنچه در جنگ که با اذن امام واقع شده است و بعد از آن
 عیال

فصل

اول

غیر طبع اسلام بکنند است تمام مال امام است هر چند امام هم در آن در
 غنیمت و تبعیان بجز اخراج خس حکمی نکرده باشد تا حکم بکلیت نموده باشد
 تقربیر پس در است چنانکه آنچه بکند و در وقت از مال ایشان روزه داده
 شده است مال افند کنند است و در میت که در آن نیز اخراج خس
 باشد مطلقا یا در زمان حضور امام هم چنانکه موجب مدارک بان میفرماید
 تقربیر فی ارضه و شفا فذل ان مصیبت ما دبت و از مع این بخش
 پس خس چنین غنیمی را بعد از دفع اخراجات که در کفیل و بر حفظ و امان
 شده است امام زمان افند میکند و بقیه را از مستقول و غیر مستقول در
 میان تقنین ایشان از لشکر یا سایرین تقربیر مفضل در آن بجهاد است
 میکند و حکم خس غنیمت مثل حکم سایر قیام خست و ذکر آن خواهد آمد
 در بعد از آنکه مدد طلا و نقره و آهن و سایر فلزات که بکلیت
 و اصل آنها که زمین و کبریت و زنج و زنجیر باشد یا باقی و فروز و زنج

که اگر آن مانند صدق باشد و همچنین طلق یکبار است اگر از غیر غیر از رد
آب یا رنصل افند شود و جنس در عوض وقتی واجب می شود که اقلیت
یکبار غیر که مساوی وزن یکبار با قلع است و بدو حکم چند عوض باشد
عوض یکبار دایند یا برگر دایند بقی است علی الظاهر که از معدن مذکور
در کج چه در آن اثر اسلام باشد مانند اسم غیر ص با امام یا پاد
از ناپوشان اسلام در سکه اش منقوش بودن یا نباشد اگر چنین کجی در سکه
پیدا شود پس جنس آن را اخراج کرده بقیه مال خودش است و چنین جنس است
در کجی که در خزانه صاحب کسب جنس بر طرف شده باشد یا در این میان
پایان که آباد شده باشد در دارالاسلام پیدا شود که در آن اثر اسلام باشد
و اگر از اسلام باشد حکم لفظ خواهد داشت بنا بر قول اکثر فقهین و اولیای
خالی از تامل نیست بلکه اظهر آنست که حکم آن نیز مانند حکم نفع در وجوب
جنس ملک باقی و از آنچه گفتیم میسر معلوم می شود که اگر مال را در مانند پاش

پایه بر بردی ارضی در ریز زمین کج نخواهد بود تا خمس بر آن واجب باشد
بلکه مال کسی است که آن را باقیه است اگر از اسلام در آن بنا شده باشد
بنا بر اتصال دیگر اگر کج را در خانه خود که با جی مالک آن شده است
باید حکم آن نیز همین است و اگر عریضه باشد رجوع میکند بفرغ کردن
کسی که از عریضه است تا معلوم کند که از ذمت بیانه و اگر فاسد
که از ذمت رجوع میکند بعبا جان دیگر که بفی مالک در دست ایشان
بوده مالک آن بوده اند علی الاحوط الا در تب فالادب مگر اینکه دانند که
بعض از ایشان مالک هستند پس اگر کسی ازین حاکم کویه ازم است
اند خواهد بود اگر که بش معلوم نباشد بل کواه و قسم و اگر کویه از شیء
ماند بعد از هم خود افند میکند و بیهوش کار می دهد و می شود با ادعای وجهی که
گذاشت پس اگر هیچ مالک نباشد بجز تسبیح جمع صاحبان ملک و جرم
سوی ایشان یا دار ایشان و کسی ادعای مالکیت آن بجز بفرغ کند حکم آن

مستحق است و از آنچه کفیم معلوم میشود که اگر کج را مثلا مستاجر بنیاسم
ذمی جاری کرده باشد باید مال بایده میشود و علی الظاهر اگر بنیاسم
باشد مال در نه خواهد بود و تعریف مالک سابق ضرورت نیست مگر اینکه اندک
مال بر آن خودشان نیست و از آنچه کفیم معلوم میشود که اگر کسی غرضی بآتری
مثلا مرید باشد و بعد از پنج یا نحو در خوف او کیسه یا دانه قیمتی باید بآید
تعریف نمود یکی که از مرید است و اظهار چنانکه ظاهر حدیث صحیح نیست که
اگر صاحبی که از مرید است اظهار مالیت آن نمود تعریف مالک سابق بر آن
لازم نیست مال ملوک خودشان است و از آن نیز خمس اخراج میشود و اگر مال
که اقباع نموده که از دریا یا نهر ساح صید شده در خوف آن چیزی مانده
دری باید یا در رسم و دیناری باید هر چند که از آن از هلاک باشد
علی الظاهر مال ملوک بایده و تعریف باع در کار نیست و در آن نیز خمس
و حجب خمس در کج سر و ط است باینکه بر حد نصیب بند و جاعل نفی
کند

کرده اند که نصایب نصا بادل طلالت که بهر شغال رخا باشد که هموزن
بازده شغال صرافت و طر در حدیث صحیح است که مخفیست بودن نصیب
نصاب طلا پس اگر کجی باید که مثله هموزن صد و پنج شغال صرافت باشد از نفقه
ملوک که نصا بادل نفقه است محسوس داده میشود در آنچه ذیل باید
از اخراجات سالیانه خود و عیالشان هر گونه اخراجات که لایق بحالشان باشد
از پنج تنی رت و در زراعت و سایر کارها بهمانجا بر مقرر بلکه با جاع و حجاز
مستقره و مادر و از غنی در میراث و به دو یا نیز بر حجب فائز شده اند
که بعد از فوت و اخراجات سالیانه اگر فاضل آمد از آن نیز خمس داده میشود
و اعیان در آنست و اگر مال دیگر داشته باشد که در آن خمس میزند باشد
اعظم نیست که لازم نیست اخراجات از آن فرغ شود و احوط اینست که
از آن فرغ شود و کلاً یا از هر یک باینست در ارضی است که در آن
از رسم اقباع کذب پس از ذمی غنی گرفته میشود و بر مقرر بمقتضای نص صحیح

بامالک معلوم فی اجتهاد از خود بعنوان صلح راضی میکند و اگر مالک امیداند
و مال را فی اجتهاد میداند و لکن مجهول العین و القدر است و صلح راضی نمیشود و اگر
که آنچه قطع دارد که ملک او نیست واجب حواله امان قدر باشد و احوط
اینست که آنقدر بدو که داند قطع از آن بالاتر نیست بلکه مقدار را
میداند و مالک صاحب نمیداند آن مقدار را نقد میکند و قدری که بماند
و بعضی گفته اند که اگر چنین مال که موقوف است بامال خودش زیاده بر خمس باشد
زیاده بر خمس را نقد میکند و خمس را بابت میرساند و احتیاط آنست که
شاید احتوط صرف به آن در سادات باشد زیرا که این نوع صدقه بر آن
حرام نیست و اگر صاحب بود از خیر ابراج خمس یا نقد ظاهر است و علی
نه پذیرد و اگر اینست که برنجیغ خالی نباشد زیرا که بکیم شروع کرده است و
صناعت مجله اخراج بر وجه مذکور در مظالم است چنانکه آنچه را که مخیر القدر
نیز مجهول است و اقل یا بیش را اخرج میکند یا من باب احتیاط آنچه را که قطع

دارد که بالاتر از آن نیست و نقد میکند نیز در مظالم کویم و صحیح الملاقه
مظالم بر باری ازین حقوق نفیر از تقربات چنانکه صحیح الملاقه آن
بر راضی کردن ارباب استحقاق مراد آن مثل آنچه در ذمه اش در ذکر کرده است
از اعیان اموال عجز که عدوتنا مثلاً آنرا تلف گویند و الله اعلم که شستن
سال در چیزها از انواع خمس معتبر نیست و به زنت در ارباب ملک
که قسم پنجم خمس است تا یک ل مدان نفیر احتمال عارض شدن زیادتی
موقت و اغراجات در میان سال پس علی الله هر چون ربح ظاهر شده آن
آن را اول سال قدر میدهند و بینه روی در جمع اغراجات میکند هر چند
مدد و علیه یاقی که لایکس باشد دادن آن یا کفر خدا کردن پیر بشهر
دادن و حریا فرج مغر زیادت مستجمع را چون دفع کند کرد و چیزی فضل
ماند بعد از آن سال از آن فضل پنج یک میدهند و این قسم آخر است از قسم برای
که بعضی از فقهاء امانیه گفته اند که میشود بود که برای هر ربیع ابدار سال حساب کنند

و از رجب ثانی مئذنه و آ سال اتمام شود این صلبه معلوم شود کونیم اظهار
 که خمس شش حصه می شود نصف آن که سه ششم با مال امام است و سه ششم
 منقسم می شود و ما فی سه فرقه از بی ششم و معروف از بی ششم و ریز از بی ششم
 سادات از ذریه رسول خدا و امیر المؤمنین علیهما السلام نه سادات
 یا غنی یا الی این متلا اگر چه مستحق خمسند اگر چه صفت استحقاق یافت شود
 به مقتضای نظم رابطۀ علوی و ذئمه و حسبه و حسینه و طهارت
 و صورتیه از سادات کونیم که بقید نصف امام هم صرف در سه طایفه شود
 از سادات و در استحقاق نیز نف که مادرش سیده باشد و پدرش غنی
 خلافت اکثر علما فائزند بعد از استحقاق و ان اظهار است پس سه طایفه
 اول مساکین سادات اشاعیره است دوم انبیا پس از ایشان است
 و سنی آن در رتبه گذشت که مسافر و راه گدز باشند که بی چیزند و باشند
 در سفر و چند در خانه غنی باشند اگر سفر فرعی باشد و نوازند خود را

خود رسیده اگر خمس یافت نرسد پس بعد از اضمحاج اخذ میکنند که
 بنزل اب ندسیم بیامی سادات کونیم یعنی اطفال بی پدر و انکره است که فقر
 در ایشان نزوات و نیز اظهار است که بط کردن مجمع سادات یعنی مجمع
 اشخاص هر منفی از مساکین و بیامی و انی اسهل بله خمس را فرزند می باشد
 غایت باشد لازم نباشد بلکه اظهار است که هر خمس خاص شش خمس بیاید
 خمس مالش لازم نباشد که بعد از وضع حصه امام هم علی القیاس بعضی
 بر سه طایفه لازم باشد اگر چه احوط ایضا کسب جمع امضا ف بلکه ما
 المنی بطور استخاض بیاض فی فرمت و در نصف خمس که هم امام است
 در زمان غیبت خلافت در صرف آن در بقیه امضا و سادات
 من بقیه بعضی از اجزای غیره همول علیها اگر چه ایشان ماقص آی
 و امام به باید از مال خود جبر نقصان نوزد و باشند یا بعنوان امانت و سبب
 مرافق و نف مصالح حوزش مثلاً درین موت که حفظ باید تا انحراف نرود

و در هر از محل و غنی خمس
 باید و اگر با وجود فقر در
 مدینه و در شهر و غیره
 باشد یا بضمایم

به خبر دلالت ندارد بر جرم نفوذ در غیر آنجا مانند آنکه کردن زینت بر
که از جمله نفال است از برای زراعت مثلاً و مراد از اذن ملک و وطن کردن
گیر است که بآوردن امام از دار الحکومت یا نزدیکی طرفان و غیره
چه چنین غنیمی یا به از امام است یا محسن آن از امام است چنانکه گذشت
بیتبعان حلال کرده اند از برای طبع ولادت و مراد از مسکن و متبرافند
کردن مسکن است از اراضی مخصوصه بامام و حرمین آنجا که بر است
از غنایی که از مال کفار به اذن بچین آمده است و بعضی غیر کرده اند
مسکن را بجزیدن گیر یا قرار دادن مهر و وجه از ارباب باینکه مسکن را
داده شود و مسکن و متبراف نیز بجزیدن مسکن و تحمید آلات تجارت از
برج گفته اند و است آن نیز طاعت است چون داخل سونت سابق است
در صوم و آن واجب میشود دست میوه و بیکه منع شود
بنابر احکام تکلیفیه پس مردم مانند صوم بریم بنگ در آفرینان بیت است

منقول

و صوم نیز معیت مثل اینکه اگر معان معیت را بکند بگذارد آن روزه نه
صوم صمت یعنی قصد کند که روزه خاوشی کند می دارم صوم و صامت یعنی قصد کند
که روزه کند می دارم تا محراب آینه یاد آور دز که در میان افکار کنم و روزه زن
بلاذن شود در روز هشتی روزه ملک بآذن مولود در روز هشتی و هور
واجب در غیر مکر روزه را که نوز کرده باشد که سفر او حرام آنرا کند داشته باشد
و سه روز قبل و بعد یعنی قربانی و هجده روزه در قبل شتر که بایست آن را
بخور کرده باشد تبصیر که در رساله گذشت است به نهم مذکور میشود اگر چه
جای بابش علی تحقیق ناسک محبت و صوم عباده رمضان یعنی اول شوال
و عید افغانی یعنی مهمانی بجهت مانند صوم یککه دارد و خورد بر مومنی که
مغذی است و اورا الحیف کند در روزه نشی با کل و او اجابت کند
صوم بوم عرفه در صورتی که ضیافه شود از دعا کردن یا اشتباهی در آن
اود که احتمال عید بودن داشته باشد روزه همان بلاذن بر زبان و بیک

در روزه دند بی اذن چه بر بلکه با اذن مادر نیز علی الاحوط و مند و بسیار است
چه در سال مسیحت غیر از واجب و حرام و متوکل از آن روزه روز عید غدیر و شب
و سولد آتشی و حواص و رخص و رخصه و ایام سفی که سیزدهم و چهاردهم
و پانزدهم هر ماه است و سه روز از سه دهه هر ماه نجسه اول و نجسه آخر
و اول چهارشنبه در ده دوم و چون روزه این سه روز متوکل است و اردن است
که اگر بنا بر فکند آنرا قضا کند و اگر عجز شود از آن روز در روزی بگذرد یا بگذرد
تقدیر کند تا مسمان و ماه رجب و اول امینت که روزه سنتی و بار
ظهور با عذر حوزده نشود و تعقیب سنت این شب در جیش مذکور شود واجب
مانند روزه نثر رمضان که بالاحاطه واجب است و اما صوم روزیم عتار
در اعتقاف است که در اقز این سال مذکور میشود و کفارات مانند کوزه کردن
از ماه رمضان که آن را عدا حوزده باشد یا همین یعنی قسم و شبه آن اندوز
و عده روزه ثلاث روز یا چهارشنبه را مانند بخود لازم نموده است و لغت کند

بن

پیش آن واجب است نه بالاحاطه بلکه در حجب بقرینت زیاده لغت نیز است
مند و حد فست در صورتی که عذر مستعد باشد مثل غل غل روزه در نجسه در
ایکه اگر دو نجسه را عدا بعد از بخورد و کفاره باید بدو روز کرد و واجب است
نیز که روزه است و یا بجزد یکشنبه اول را حوزده و در شش مثل شده با بقره بم بخور
و یک کفاره میدهد و مقدر قول دوم است بلکه بر این اجماع نقد شده است
و احوط یا انظر علی خطه صحیح علی ابن مهزیار قول اول است و بعد از کفاره
علی الاحوط او علی الاظهر قضاء هر روز را که حوزده است نیز که میدارد و همچنین
قضا که میدارد با کفاره اگر با عذر حوزده باشد مانند اینکه چهار روزه است و میفر
سده است بفرمایع اگر نوز روزه نفراد حفر باشد و الا روزه
در سفر که میدارد یا پنجشنبه یا نور لیلی از عیدین باشد پس در روز عید اقل میکند
و جواب و قضا که میدارد بنا بر قول جمعی و جواب بمقتضا در روایت که در وقت
آنکه در شبات و حجب من حیث المن و الدلائل ماست و است و اکثر بدهم حجب

تا ظهر بجهت میت بنوازد نمود و اگر بعد از ظهر بخاطر آرد اساک کند و جوابا
و قضای از روز را که دارد و همچنین اگر در بوم اشک هیچ قصد روزه نگردد پیش
از ظهر مال بخت شود و قصد روزه واجب است و هیچ قصدا ندارد و اگر بوز
ظهر ملحق شد با ک میکند و جوابا هر چند چیزی نخورده باشد و قصاکه
سدر در هر چند چیزی نخورده باشد و اگر روزه از روزی را که میت گردیده
که داشتش را واجب نبود عینا روزه اش با معنی که نه ماه رمضان
ونه واجب محبتن بماندند زیرا عهد مثلا پیش از ظهر ایشان قرار گرفت که آن
روز را روزه بگیرد باز قضای ماه رمضان که موسع یا روزه که در صلی
بماندند ز کردن مثل و میت روزه کرد پیش از ظهر روزه اش صحیح و مجزی
از قضا یا نه از مطلق خواهد بود و اگر روزه واجب هیچ در روزه نشسته
باشد و بعد از ظهر ایشان قرار گیرد که قصد روزه نسی کند روزه اش
و ثواب همان قدر را خواهد داشت که در آن میت کرده است و اگر پیشان

ظهر چنین قصدی میت است ثواب روزه تمام روز را داشت در در شبی
و جاعنی از علایق میرسد اند که کافی است در ماه رمضان یک میت
که در شب اول میت کند که تمام ماه را روزه کند که بدارم و در زیر صحت است
و احوط اینست که ستمرا باشد زینت در شبهای دیگر اگر چه این وقتها و در
که غالباً این منعکست است هر چند قصد روزه هر ذرا بخواهد کند
اگر قصد نیست بودن در روزه ماه رمضان کند بطلان معلوم نیست
بلکه قصد نیست بودن ماه رمضان لغو خواهد بود اگر از راه انگی خورد
این روزه نشود و با صلی یا بکفر از ماه رمضان است اگر قصد نیست کند
مثل یا نه از مطلق روزه اش روزه ماه رمضان خواهد بود و علم
باشد مرد در رمضان است اگر بنا ایشان باشد که این روزه از نزد
مطلق باشد از ماه رمضان در صحت چنین روزه تمام و احوط نیست
در ایوم اشک باشد و قصد و عیب کند صحیح میت و قضا را آن

گفته اند در بعضی حدیث صحیح هر چند معلوم شود که ماه رمضان بود و اگر فقد کنند
 بودن را در دوزخ است و صحت و فقد بودن آن که منافاتی است در نفس الله
 مغفرت ریز که بطور مختلف است در بعضی آن روز از آخر شعبان و اگر در ایام
 انگ ریزه کند که اگر آخر شعبان است و اگر اول ماه رمضان است
 واجب به دو صحیح است ریز که واجب بودن بود در روزیت یا روز شنبه
 ش عباد بن ابی قریب از ابو اظهر عن ابی رماه رمضان یزید ریز که مثل
 یزید است و یعنی را که ما بود بود که است و یزید شعبان باشد کرده است
 ریز که شعبان بودن را معلق کرد و بودن این بود در نفس الله را شعبان
 و ایقاع و دوزخ را از رمضان قصه کرده است بنا بر نفس الله و حال تکلف
 بقرآن است مقتضای ظاهر خصوص از روایات که دلیل حکم بقیت یزید
 اگر بود انگ را در دوزخ بقصد واجب بودن و دوزخ بکسر قضا سبب
 و صحت ریزه طفل نیز و بعضی آنکه دوزخ است و غرض است که این را است

یا یزید است و خطاب را از این روز و متعلق بول است و طفل می بلک خطاب
 شرع نیست چه آن را این ثمر تر نیست اگر چه اظهد اول است و اول است
 که بقصد احکام صوم را در چند شکی بیان کنیم واجب است
 اوزه مساکی کردن و اجتناب بخون از اکل خبیث و شرب هر چیزی
 که ماکول و مسرف عادی باشد مانند نان و طعام یا غیر عادی مانند
 سنگ ریزه و کل و ذغال و برک و رح و آب برک و ریش و رخا شدن
 و اطل در شرب و روزه اول که معتاد است مفند صوم است اتفاق دوم خبر است
 قسم دیگر در این تراجم علی نقل شده است از جماع در قبل از
 و آن مفند است هر چند منی نباید و اظهد این است که جماع در دوزخ نیز
 چنان باشد نسبت بفعل و مفعول و احوط اینست که بطل بهیمنه حکم لغو
 صوم شود حرام است است یعنی طبعاً منی کردن مانند دست زدن یا
 زن هر چند منی نباید و اجاعی است که مفند صوم است اگر منی باید و احوط

نیز مطلق حکم قضای رمضان باشد و اظهر اینست که تواند روزه سنتی که داشت
 در چند عدا غل کرده باشد صبح و احوط اینست که اگر زن عاقل و عا
 غل کند روزه آن روز اقصا کند بلکه شاید آن اظهر باشد و همچنین
 حکم زن نفا و تحاضه اگر ترک کند غل واجب و تقصیر آن در کتب غل
 و معلوم نیست لازم بودن قضا اگر هر یک از جنب و عاقل و نفا و تحاضه
 مغفول گرام کردن استغفار برای غل شد و صبح پیش از روزه باید قبل از
 غل اگر دانند که چنین خواهد شد و احوط اینست که در یک نیم روز با اعتبار
 نخوابند و روزه غل کنند و اگر در روز حیث شود روزه فسد نیست
 اول اینست که پیش از غل نماز واجب است و اگر نماز را نماند
 عذر غلیظ بخوف و آن در نزد معظم اصحاب امامیه معذور است و بعضی
 عذر را در چند غلیظ نباشد معذور دانسته اند و جمعی در دو غلیظ را نیز نال غل
 کرده اند و آن احوط است از احتیاط تابع و اظهر فرست

اندر دو غلیظ یا
 غل غل

نفا در صوم و روزه عابر نیست و این تعریب امر بر زبان و عقیده برین
 رغایا می بر پسند که کار ما در روزه ماه رمضان چه باید بود اگر زن پاک
 در سوس گنیم یا حوز را از فیض روزه نشانی سنتی محرم میکنند که چون بترک
 نمی نوبیم در نای دراز را که پیش از روزه ساعت روزه کند
 داشت روزه که معذوریم بخوردن تریاک در روزه ساعت روزه
 و جواب از حد زهر ایشان اینست که تریاک را بشوایند بکینند و خود را
 از عس برانند و اگر سلطان نیستند بخریه کنند هر چه زیرا که معذور
 صوم دانستیم مانند اهل در رب و جامع در صورتیست که عدا واقع شود
 نه عدا و نه با دیار مانند اینکه بشته یا کمی مانند نفس کشیدن یا بی قصد
 روزه در روز و یا لغوه بر زنجلی کی داخل کنند یا بخوردش دهند مانند زن
 ناکجی که در عذر خورد و آن اتفاق است یا با عذر بخورد و همچنین اگر با
 نفعه ای با یا سوس در میان باشد مانند اینکه در مجلس غل یا فرستد

و این روز نیست و نه را مثلاً عید کرده باشند اگر اینکس نخورد متضرر شود
پس اگر بعد از ضرورت یکدیگر را عذر در جایی باشد که از روی جهل مسیده الکل
شدند خلاف در قضا و کفاره که ترتیب است بر فساد صوم و اظهار حکم بخوار
صوم است بزرگ اگر در روزی که نهشته است که عبارت از اسکان است نهشته
پس قضا باطل است اولی که لازم است بفریب عروض بعضی از اسباب
و در این طریقت رواج یافته چه آن علی الظاهر قبیح است بر مانند و نیت
اینکه آنچه بعمل می آید در سعادت و عین عذر از العمل آورد یا بلا عذر از عمل
آورد و علی الظاهر حمل عذر است چنانکه از حدیث صحیح معلوم می شود
با که میت یکیدن فتم از برای رفع عطش یا چیزی که آب گشت یا آنچه
از برای طبع شد یا جاییدن را کف طعم از برای غذا دادن طعم گایم
کبوتر شد چون فرزند آن را عذر حاضر است که مرد در آب نشسته
روز روزه و علی الظاهر از برای روزه کرده است و همچنین جائز است

از برای مرد و زن بلکه آن بختیست چه بچو چنگ و چه بچوب تراکان
آبی بر فون بناید یا اگر مرد و زن پایانه برزد در چند متفرق
است و بعضاً و کفاره کردیم لکن بعضی از ما که در محله و اکویم و حیث
قضا ما کفاره در پنج یا شش چیز در اکل و شرب و کول
و مشرب عادی باشد یا غیر عادی در جماع در مبد قبل از آن و
در برش در بانی نامزد جنابت عداً تا صبح طلع شود و دلیل
بر وجوب کفاره آن حایض و نفاس و حیضه اگر ترک کند در شب و نیت
در احتیاط یعنی طبع آن نمی آید آن در اعیال بعد غیظ
خلق بنابر مشهور و بر آن علی الظاهر اجماع نقل شده است اگر چه جامع نیست
کرده بعضاً و تحقیق می رسد و کلام ایشان ظاهر از قوی نیست و امیاط
ظواهر است چنانکه واجب است کفاره در ماه رمضان بنابر معنای
در قضا، ماه رمضان نیز لازم است اگر بعد از ظهر آنرا فسد کند پیش از ظهر

تشخیص دادن چیزی از مضطرات العجل آورده اند اینک هر روز یا جماع کند پس
 که صبح بوده است پس در ماه رمضان آن روز را چیزی نخورد و قضا کند بیدار
 و در غیر رمضان افطار نکند چنانکه مضمون حدیث صحیح است و بعضی از علما
 دانسته اند که نزد همین نیز مانند ماه رمضان باشد پس اگر مرد را بر باشد
 یا ملاحظه که تشخیص از صبح بودن راقض ندارد و همین در صورت مغرضه
 قضا کند بیدار و پیش از ملاحظه افاق چون اکل لذت مند در چند اعتدال بقبل که
 گوید من ملاحظه کردم صبح نیست و تحقیق آن در شبستان و صاحب دارک
 میل کرده است با قط بودن قضا اگر مجز و عادل باشد چه آن جهت است
 شریع و در میت صحت ایستاد و بر عکس این اگر دو عادل اجازت کنند
 که صحبت و اعتنا نکرده و حوزده باشد قضا و کفاره لازم است علی الاثر چنانکه
 جاقی اوتب دانسته اند تقوی بکفر اظهر بقبضار و صحیح زاده در بیان
 مغیره دیگر اگر قضا باشد نظر غایب باشد باقی تقوی با در صورت ابری بودن
 منته

منته و حال بلل میسر بیند و بعد سکن شدن و منته است که قضا ندانند
 و تحقیق آن مجزوم کرده است که اگر افطار بغیر اعتدال باشد و دعا باشد
 قضا لازم نباشد و اگر بینه حبس شده است و صاحب مدارک در آن شکل
 کرده است تقوی عدم دلیل بر عموم محبت بینه خصوصاً در جاهای مقوی
 که واجب است در آن بحقیقت قضا نامشکول صاحب مدارک اگر کونه
 کما نیست در عموم محبت بینه ظهور حکم ملاحظه مؤلفه معصومه این صدقه از آن
 که در چیزی از برای توصلات تا بدان مرتبه آن را بعینه و زک کما
 و این مانند عام است که آن را عریضه و آن در ذی است یا ملکیت
 در نزد تو و شاید خود را فروخته باشد یا عبودان صدقه و جمله او را
 فروخته باشد یا امر تو یعنی زنی که در محاله است خود را یا میره رضاعی
 نواست پس در نزد والکین الله علی بن اخی بنین لک عیذر لک و نعم
 بینه یعنی هر چیزی را چنین است تا پیش تو را برای تو عیذر یا قیوم شود

تیره

بین تمام شد حدیث و درجه استلال کلیت حکم است در او استیاء کما علی
 و ساری و این چنین باقیین شدن در خلاف کلیت چه معنی عام است
 قام مقام است است درین باب و شکی نیست در اینکه تین حذف مطلقا نیست
 پس پس نیز چنین خواهد بود گویند که کلیت عبارت از لفظی است که
 بکلیت نفوذ و صفت افعال مسلم است مستلزم حکم بکلیت در هر چیزی است در صحت
 و لزوم مسووعیت در کلام پس نیست یا استلزام ظهور دارد و الله اعلم و این
 قی کردن و بعضی عبارت از قضا گفته اند که بر جوب آن قی نیستیم بر جوب کفایت
 قی نیست و اند و اگر با میان قی کند قضا ندارد استیاء از برای حکم
 رفع غلطی در این واضح کردن و منفی کردن که با میان کلیت فرود
 مکمل تقضای حدیث صحیح قضا لازم است اگر آب کلیت داخل شود در منفی
 که و منوار برای نازستی اگر چه معروف در ما بین علما جواز منفی است در
 و منور و غیره و در روایتی دارد شده است که بعد از منفی آب منور

در جواب

که بعد از این آب منور و از دم قضا مسلم نیست اگر منفی است که از برای
 کلیت و دریا منور و استلزام که در این گفته است با میان فرود برد
 جنب جوانیدن بار دوم با نیست غل و سوار شدن تا صبح و قضا در جواب اول
 لازم نیست در چند صبح بعد از نور تقضی که گذشت اول اینست
 که صام ترک صلا نموده بعضی گفته اند که اگر تقصیر در صلا کردن بماند از زیر دست
 در روز چندی بدون آید و آنرا استلزام فرود قضا لازم است و این قول بطریق
 آری الهی نیست که اگر بعد از آن فرود بر قضا و کفاره هر دو لازم باشد
 چنانکه واجب است که بخورند و آنچه در این دارد بر فرود قضا که ملح است
 که صحیح است و اگر بخورند قضا و کفاره میدهند اگر کی قضا شود بر پیش
 و در جواب ذکر روز هفتی علی الفهم صحیح و قضا دارد استیاء
 و این که از سر دین جدا شود اگر بغیر دین رند فرود بردن آنها جاز است
 و اگر بعد از قضا گفته اند جاز نیست فرود بردن چه برودن آنرا اهل در

و اگر سقوط تقرب باشد که فحش شد که آن روز روزه بود و ظهر فقط عادت
در چند نوبت کن کار است که مستحرم است و روزه کرده است طاهر و در روزه است که
در آن نیز ضلالتی نباشد چنانکه اگر زن بعد از غسل موجب کفاره حیض بیند و روزه
نمی‌شود بقصد کفاره اگر چه مهر را دم کفاره است در این صورت آنچه می‌باشد
است مانند عروسی سفر اضطراری و آن اظهر است و در آن اجماع نقل شده است
یککه روزه ماه رمضان را عیالاً عادتاً افطار کند یعنی داند که روزه
واجب است و عابد می‌وزد بچیزی که قطعاً معفو و مغفور روزه است مثل الکحل
جماع و طحال اند چنین کار مرتبه دو واجب العقل است اگر مرتبه اول باشد
یعنی بر یا مادرش در حین انعقاد نطفه شش مسمی باشد و اگر حلال داند نکره یا
مرتبه علی باشد یا بقلبی که او را افطار کرده باشد امام الکفی تعبیرش میکند تا در مرتبه
یا سه مرتبه و اگر تغییر روزه مذکور نکند و در مرتبه سیم عکلاف و جوار قتل
ارباب کبیر در باب سیم با کتل تغییر زد و بار یا در مرتبه چهارم با کتل تغییر زد ^{و انقضی}

می‌شود

می‌شود و اگر معصیت بر وجه مذکور که از جمله کفایان کبریه است واقع شود کفرا
سه بار یا بیشتر یا یکبار در هر بار تغییر شرع بعد از آن کفای تغییر می‌کند
مغفور و اظهر اینست که اگر مرد روزه دار زن روزه دار خود را اجبار کند
بر جماع در کفاره میدهد و اگر روزه طاعت کند هر یک کفاره علیحدگی میدهد
در صورت اول شوهر یا پناه آریانه نیز می‌کند که دو تغییر باشد و در صورت
ثانی هر یک را بر زن است و بیخ آریانه تغییر می‌کند و معلوم نیست که زن
خوبه مانند کفر باشد یعنی اگر شوهر با او در خواب جماع کند که او جزو دار
نمود و لیسایت بر محل کفاره و تغییر بر روزه اگر چه شیخ طوسی آن قایل
شده است و نیز معلوم نیست که تنای یا جنب مانند اگر او روزه باشد
مذهب مدار کند و الله گفته است که اگر مسافر اجبار کند روزه خود را بنا
بر قولی روزه کفاره اجبار بر روزه را تحمل می‌شود نه از خود را روزه اگر روزه بود
واجب نیست و علاوه احوال داده است در قواعد که کفاره مطلقاً قطعاً

بزرگ و طاعت و روزه زن فاسدیت پس صاحب مدارک گفته است
و ظاهر این قیود نیست که اگر او برین وجه با حق باشد و کویا و مجلسی این باشد
که معافی خیرم که فاسدیت باشد معافی است و خود گفته است که اصح خیرم است
بجای احتمال است اجابیم بر غیر حق که واجب است بردن نام مذکرات صاحب
مدارک و صحت قیود در توجیه کلام علامه و در آنچه اصح دانسته است ظاهر نیست
ریز که نفع بضع ملک زوجه است پس این وجهی که است در هر دو مقام
الکراه بر دلی که اینجا منفعت ملک است مستلزم اجبار بر روزه بر تکلیف از
رای جماع نیست تا احوال است در اجبار بر ایستادن و منفرع می شود بآنچه
کیفیت است بین مالیکانه زوجه و روزه اگر زوجه قسم یار کند یا نکر کند که
اگر نشاء زن را نزدیج کند بکراهت این است جماع راجع به قرب صاحب
مستند در همان روز با او بعد آورد و روزه نیز الزام کند بجز اینست بلکه روزه
دو تن آن روز را پس است اجبار و غلبه زوجه بر زوجه تا با او جماع کند

معلوم

معلوم نیست و روزه نیز چون مکروه است روزه اش فاسدیت است
که هر چند رساله غایبه است و منصرف است لال نیست اما در رساله بعنوان
احال باشد حکم که موجب تفرق از ان نشود حرام نیست پس گوئیم اینجا
مدارک تواند در مناطی که دادی نگفتم نموده آنرا مسلم قرار دین می تواند گفت
که مسلم می دانم که منافع بضع ملک زوجه باشد مطلق حتی در یوم صوم و واجب
و شاید در توان بود در این مضاعف شدن کفاره و تعذر زوجه که مجازا
نمی رسد است از این بقضاء غلبه بر زوجه که کفاره و تعذر زوجه را چه روزه جزا
مقتضی نموده است کفاره و تعذری بر او می شود تا زوجه آنرا تحمل نکند پس مقتضی
شدن کفاره و تعذر در مابزه زوجه اقدام است بر پیوند منفعتی در روزه
که آن منفعت در آن زمان مالک نموده است آنچه لغوی غایت یقوت
صاحب مدارک و فقها ترجیح از بر او است علی القدر که مستند شدی و علمم
موجبات اگر بعد از غلبه بضع در ایام صوم لکن ظاهر آن صلح نزد و آنرا

مقتضی

اجماع امامیه گردانند که قبول نداریم روزه که در اکراده نوعی از تجمیع است که در روزهای
 و نیز تقویم یکدیگر تحمل در اکراده مکتوف اصحاب است پس لازم نمی آید از ثبوت روزه
 بتوهم دلالت کردن دلیل ثبوت را بتمام با اینکه دلیل در بیان نیست تمام
 کلام محقق و کلامی در جماع مرد و زنی است که در دوره دار باشند کلام
 در جهنت که ثبوت روزه در باشد در باب
 اینست که یکدوم ماه متوالی یعنی بی رپی روزه واجب باشد و نوزده
 روزه که در مجده روز روزه یکبار در هر ماه است که اگر کسی
 باشد از غنای قبه و اطعمه شگفت نکین و دو ماه روزه که در این هر چه
 نقد میکند و در روزه بخیر باین این در عمل چنانکه بعضی این قسده نه چه
 چند مستند قول اول صحت اصطلاح را ندارد لکن منجر به شریعت
 و اخوط با اعتبار صوم است که آن را بی رپی
 بعمل آرند

باین

و اگر از صوم بالمره عا فر شوند و احتیاطا از تصدق بازاء هر روزی بکنند
 عا فر شود که بعضی آن را نیز به طور نیست داده اند تغفار میکند اقله بیا اگر چه
 از کلام صاحب مدارک معلوم میشود که با عجز از صوم انتقال بتغفار سقوط
 باشد در کلام اصحاب
 نکلی نیست در اینکه داده و برون مالیه
 از زنده و مرده بخیرش مدیون و بی خواستش او صاحب طلب محب
 بر اوست نه صاحب اگر چه ان از قبل معاملات است و در موانع است
 و اتفاقا مافی الذمه بی و کاتب نمیکند و ظاهر نیست که بر عا انواع است
 از قبل صلوة و اداء رکوة و کفاره صوم و بغفل آوردن روزه و حج و مانند
 آنها از قبل است نیز توان بعمل آورد چنانکه مخصوص است و بر بی الذمه بود
 و دارد سنده است که بت به آکف منتفع میشود و از ضیق نکلی که دارد
 از آن مستخلص میشود و لکن این اعمال با عمل سایر احوال و مضاعف میشود و اگر
 بر عا این اعمال از جهات نذره بعد از و در روزه که نذره منتفع شود و اگر

عمل نیز افزوده شود در موضعی که نیابت پذیر باشد مانند زیارات و ابراهیم
 اگر کفارات مانند عقیقه و اطعمه مسکین و حاجاتی آن قمری باشد و نه از قبل
 و ماه متوالی روزی که دلتی چه آن عبادت بدین که قبول نیابت مادام
 ایت در آن معلوم نیست اگر چه بعضی آن نیز قائلند و احوط در مانند عقیقه و اطعمه
 نیز توکید است مگر در ایضای صایم چند چیز صحت زیان
 میسبب دلت باری کردن و مانند آنها اگر خوف حرکت نمون است
 و از ازاله منی باشد سر کشیدن در روز بخیزی که طعمی داشته باشد و کفایت
 و بقول دیگر سر کشیدن مطلق مکرر است و در صورتیکه طعمش کفایت نکند
 است و ادالی نیست که در آن بکونی چکانه چه صبیحی بکارت و بعضی بجز قیل
 شده اند و اصل سندن در حمام و خون کم کردن اگر در صنف
 امد است کند و او مانند آن به باغ بالا کشیدن اگر بکونی نرسد
 بوبیدن ریا عین و آل جمع رکبان است و در مکان کسب است

که غرض

که خوشبو باشد و گراست در خشم مذکرات و دارد شده است که بیدار نشود
 کرده است و انتقال لب از پیش عطر و کلابه خوشبو کردن خود و جبهه در
 دادن خوشبو مانند کشته و صندل و مکرر دینت بکده دارد شده است
 که طبع تحفه صایم است ترک کردن جبهه جسد و پوشیدن عایه
 تا خلط شود نشستن زن روزه دارد در میان آب بعضی بکارت
 شکر در جبهه و در روز جمعه و در شب جمعه در شب مطلق صنف در شب
 ماه رمضان و در روز ماه رمضان قیام شده اند و چند حق باشد و
 بفضای آل سحیل فرزند امام جعفر صادق از پدر بزرگوارش و لوفی چند
 در مدح ما باشد و در نمودن آن حضرت و لوفی یعنی هر چند در مدح است
 باشد در شب مطلق و در شب و روز ماه رمضان لها و شکر کرده است
 و محمد است چنانکه بعضی از محققین در جزین احوال داده اند اینکه روایت است
 بر آنکه تحمل بر بقیه باشد خصوصا خطبه یا نه در و لوفی یا حدیث و غیره

۲
۸
و

وان تعاقبت بفتح فاء هر چند در بست که زمان نیست صوم او است
 و مشهور اینست که اگر در بعضی روز زمان صوم مانند وسط یا آخر روز
 باشد جنون میرسد یا مغنی علیه و بهوش باشد با آنکه نیست صوم را کرده باشد
 صومش صحیح باشد زیرا که در موده است بر اینکه متوی اعنی صوم و بنیت
 آورد و در وقت شریعت نیست و با این در بعضی تفرقه با این نوم و جنون میوز
 که الزام نیست صوم را کرده باشد در جمیع زمان صوم یا بعضی از آن در وقت
 باشد و روزی که صومست هم عروفت نوم که ایشان در بعضی است غایب باشد
 عقل و عورتان عقل نیست و در است جنون با نوم در موه و اقسام بود
 تا آن حال که و این موه در وقت فانی با آنچه گفته شد و این مسئله چون از
 جمله محکمات است چنانکه به خط رجوع مبارک و مالک معلوم میوز و در کلام
 در آخر صوم ساله در آن بطور ایم و از آنچه گفته شد در مغنی علیه معلوم
 و اینست که در بعضی غایب و در روز ایشان صحیح نیست هر چند قبل غروب است

بند و صحیح است که اگر غفلت و واجب العمل او در بعضی از وقت است
 جمیع و عاجز نیست در روز که در وقت یکدیگر است بر وقت مانداده
 ماه رمضان و اینست که در روز نسی در سفر و شروع باشد و در چینه
 شروع باشد که در روز بدل می یعنی قربانی در که و چیده و در کبر
 میوز بدل شری که باید موده باشد آن را اگر بعد اقبل از غروب است
 کوچ کرده باشد از عرفات و در روز که که در وقت از اقبل بعد غروب
 کرده باشد بنابر مشهور است و در احوط این نیست که کی چنین میوز
 صحیح است در روز مرغن اگر متفر از صوم نژود و اگر تجربه حال خود یا یا بنظر
 بقول طبیب حاذق در چینه قی باشد و اند یا نطفه میرسد که متفر میوز
 چه میوز یا در روز طهر باشد که بال اندیش نیست صورت در میوز یا شقی
 متفر در روز که که عاده متحمل آن نتواند شد صحیح نیست و عاده در روز
 موده است در وقت در براج بودن افطار برای صحیح اگر خوف بیماری باشد

تغریب آنکه میفرستد در روزی بر غیر مرین و اجسست و شغیر آنکه بخیز
اندر فرستد و هر روز در مائین فیض صحت ریزا که خوف از کبد و شریانی
خوف از زیاده و ضرر و طول کشیدن است این علامت است در صورت تغریب
تغریب نفی عرج و عسر که ماول ماحل است عین فی عین عرج و بریدیم
ایر و لا یرید بکم اعز با صبحی عزیز کلا افر با الصوم فاعطله واجب تا شش کلش
و در آن نیز تا شش تا شش کشت که بلوغ کجاست در آن
که به شش نه سال و در بین حیض و در مردگی شش تا پانزده سال
یا با خلام و انبات شش تا شش در هر دو و اینکه قبل از بلوغ ریش
اینان عبادات لازم نیست لکن روزه که دهن و خرد و پیرنا بالغ قبل از
بلوغ مانند شش سال و نه سال و دوا دهن و لی لیان را روزه و شش
که تواند و در وقت که تواند بخورند هر چند نیم چاشت یا بعد از ظهر باشد
تا عادت کند مطلوب است در تربیت کشت که در حیات

روز ماه رمضان بر یکسال را دیده است هر چند شش دهن برود و بر آید
یا روزه مال از او بشود و در عادت است شود که گویند ما دیدیم است
شش ماه را یا با شش ماه معینه قطع علم بهر ما ندیم و معلوم بیوت اگر کسی از
دو عادت شش ماه شش را در شش چهارشنبه دیدیم و دیگری گویند ماه معینه
در شش ماه دیدیم تا شش روزه با هم گویند که شش ماه اول ماه رمضان
است و نیز واجب است اگر با شش ماه معینه قطع تا شش شود یا یک ماه تا شش
که ماه را دیدیم است یا در عادت حکایت شش روزه و عادت کنند
بزیب یا حکم شرع حکم کند بیوت یا گویند خود دیده ام علی الظاهر
چه بیوت بعلم یا تا از بیوت بقول عدلین است یا از ماه شش که تا شش
لوی از جوه سی روز که شش باشد قطعاً یا بعد از بیوت یا تا شش که گویند
که دیدیم بیوت یا تا شش یا برای هر شش شش که با یکدیگر شش بیوت
انقضی دانند و معلوم بیوت بیوت اگر دو شش را در روزه باشد از یکدیگر

و وقت است قول طاعت و احوط الحاق مغنی علیه است بمجنون در وجوب کفیه
بیت قبل از زوال و وجوب قضا اگر احوط کند صحت از مرض است
پس اگر قبل از زوال حاق شود و صحت بمرنه و چیزی تناول کرده باشد
و جواب کفیه بیت صوم میکند در روزی که بیمار و اگر چیزی تناول کرده باشد
باید زهر باشد و چند چیزی نخورده باشد از روی اشتیاق یا کراهت قضا
نکته میدارد اقامه عشره است با حکم اقامه است مانند کثرتی روز
متر و در هر روز از بعد از یاسفر شغل و عمل بودن مانند مکاری و کشی
و تا بر همیشه شود و یک روز در منزل یا در بلد دیگر مانند تفصیل
در سبب تعزیرات که نیست پس حکم اقامه دارد در روز یکبار و تفصیل مکرر
و همچنین یک اقامه عشره میکند اگر پیش از ظهر اقامه کند و چیزی نخورده باشد در روز
نکته میدارد و الله اس که میکند چنانکه در مریض کثرت و اگر ساز از روی جهل
بسته آورده که دارد در جای که باید بگذرد و صحت است پس قضا را در روزی که

روز الله بهر ساینده میوزد و قضا که میدارد و معلوم نیست که عام بیکبار است
کرده باشند آن را بعد از باشد در مریض مد و در بیت چه عالم و چه جاهل
فال بودن از حیض و نفاس است آنچه بتقریب آن قضا
میوزد بمنوع و کمال است و سلام است پس بنا باین و مجنون و کافر قضا نیست
موقوفه روزی را که قبل از طلوع صبح صادق مانع و کافر اعتدال و مثل
و مصعب در کسانند بیکبار یا بقرع کرده است یا بیکبار در آن صحت نیست
در ادا از کافران و اهل بیت نه مرتبه و نه فی آن مذهب که مستبر و شیوشتا
عشری شود پس آنچه از بخار است که بعد از آن میخورد از زحور و قضا
نیکنند مکررات را اگر آنرا بفرشته اثنا عشر روزه باشند و قضا میکند
ایضا از ایشان فوت شده باشد و قضا نه تنه آنچه کرده اند غیر از آنکه
تفصیل است نه بتقریب صحت عبادات بدان است چه صحت عبادات سر و ط
با اعتقاد ولایت و واجب الاطاعه تا غنی از اثنا عشر است قضا

بر که در روز بروز واجب بوده است و زکاة ده است آن را عدا یا هوایا
 تقری عذری مانند سفر یا مرض یا حیض یا عیاش که غیر باطنی و محض و غلبه
 و کافرا مع باشد قضا میکند اگر چه روزی هم مقام قضا نشود و اگر نذر نهم
 شود چنانکه در باره شیخ و شیخ و روزی اعطاش و یکدیگر مریض باشد و مستمر شود
 مرضش تا رمضان دیگر نذر داد آن سبب که مقام است بعد از انقضاء
 میشود چه شیخ و شیخ یعنی هر دو روزی که نذر نماند و روزی که داشت
 که بمقتضای سید که عاده تواند نمود آنست و همچنین تواند قضا کرد
 هر روزی یکدیگر الاظهر یا دو مدی و الحوط میدهند ربع صاع و کعبه
 یکی بریزد چهارده شاق و ربع شقال است و روزی اعطاش یعنی یکدیگر
 کشند و نذر است که دایا در میان روز باید آن بخورد اگر قادر بر قضا باشد
 نیز یکبار از هر روزی سید و دعوایا با یکدیگر داد آن دو است همچنین
 مریض که مستمر المرض باشد یا در عذری حوزده باشد و مرض مانع قضا گشت
 عذرا

عذرا و احتیاط طور این صورت قضا است و از بعضی از اخبار در حین
 نذر نیز ظاهر میشود بعنوان استحباب دان اظهار است چنانکه عابثی یا بطل کف
 و اگر مستمر المرض باشد بلکه توانست که پیش از رسیدن ماه رمضان روزی
 ببرد و کحل الخار که در وقت هم نذر سید و سیم تنه که سید و سیم
 ظاهر اینست که نذر سید و سیم نذر در جای که نذر باید داده باشد هر چند
 ماه رمضان برسد بگذرد چنانکه هنوز و انظر اینست که اگر عدم نذر و استمرار
 مرض در ماه رمضان باشد در هر یک حکم این باشد که باید نذر داده شود
 و قضا لازم باشد و از این باب بقتضای است که در رمضان نانی بقضا
 نذر است و اگر کحل الخار نذر بلکه ساز شد یا در وقت نذر خبر
 انقضاء و چون حوزت روزی ببرد مانع از نذر خود مانند سفر ضروری یا عیاش
 قضا که میدارد و نذر
 قضا نذر ماه رمضان نذر نذر نذر
 نذر در آن معتبر نیست باین معنی که آنچه اذل بگیرد قضا روز اذل است

لکن کرده است سبب قضا را و از جمله آنچه بآن متمسک شده است در الکاف
خود را بتی است که از کفین و دیت کرده است که الی غیر در آن از ابی عبد الله علیه السلام
سوال کرد که وصیت کردن زن که در ماه رمضان بگذراند و در سوال فرستاد
که من روزی در آن قضا کنم و فرمود وصیت این از من منش کفتم بلکه فرستاد
و فرمود قضا که داشته بنویسد و بزرگ حد از عرف و بل فرماید که است قضا را و
کفتم نمی توانم قضا کنم از جانب او و من وصیت کرده است که قضا کنم از جانب
و فرمود چگونه قضا میکنی چیزی را که خدا بر تو فرموده است و اگر میخواهی بر آن
خود بکنی بکن نام نه صدیت و مصلح صاحب دار که نیت تمام شد پس تعقیب قضا
در نیت معتبر در شده است و آن موایده است عقل منزه است چون صاحب نیت
از فروع ماه رمضان فوت شده است قضا را و لازم ندارد و بیش لازم ندارد
احوط اینست که قضا را که نتواند از نماز چه در سفر و در بیابان و غیره در روز فوت شده
ببندد و در فروع ماه رمضان با اجمال در قضا و چه قبل از فروع ماه رمضان فوت شده

شده باشد چه در نیت صحت نفس در قضا است در سفری که با حجت باشد
پس قضا برویم و موجب یا سبب باشد خواه بود از عموم قضا در روزی است یا بعضی
که کثرت و اشد الی و لی که قضا و صوم میکند بتفصیل که در
مسئله سی و ششم گذشت و قضا و صوم نیز میکند از جانب مرد ستونی
بلکه از جانب زن متوفی علی الاصل طاکر اولاد ندارد است اگر اولاد ذکر
مسعود باشند و الا و لا ذکر است نه انشی و ظاهر صحیح کبری که قضا را
انسان میت میکنند و زنان را الت فرمود و فرمود مردان میکنند و غیر
اینست که ولایت انحصار بولد اگر نداشته باشد پس با فقر و بد پر
مسئول باشد و جماعتی این قایلند که و اعیان طاکر است و الا و لا
مسعود باشند مانند و ولد که سن ایشان یک یا بشد و اگر در حقیقت
بر مرد و عین یاب و است و در نیت و موجب کفالت بر مرد و چنانکه در نیت
و موجب بخیر یا بمن قضا و صوم بر ولی و بیان نیزه داران بازاء بر روی

از مال است اگر بیت مال داشته باشد و الا دلی قضاء معلوم را که میدارد
 و موافق حدیث صحیح دیگر اگر بیت مال نداشته باشد و دلی عقد میسر و این
 نیز مؤید وجوب خیر است و احتیاط اینست که دلی صوم را قضا کند نه اینکه
 آنرا بپردازن فیه کند و در میت چنانکه محقق از اطا بر دانسته و حاجتی که
 و یقین نموده که لازم و واجب بر دلی که بعد آورده باشد از قضا معلوم و معلوم
 همان قدر باشد که بعد از آنکه سفر و مرض و حیض از میت فوت شده باشد نه اینکه
 عدا با قدرت از ترک کرده باشد و اگر دلی و وارث بخوار نشی در میان نباشد
 فرض قضاء بر دلی لازم بود و سقاط و بعضی گفته اند که تقضای بیجه الی مریم
 از ترک آن بیعوض هر روز یک نفقه و بکند و احتیاط اینست
 بعضی تقضای روایتی قایل شده اند که اگر بیت وزه و دوماه بپایان لازم تقضای
 دلی که بر دلازم بود قضا آن به تقیص که نشکاید را از وزه که میدارد و گاهی
 از ماهیت فیه میسر و در میت تقیص آن بنا بر وجوب خیر که احوال دایم
 الا

در سه باقی بماند فیه وقف با بودن تقاره اعزّه مجزّه مانند تقاره ماه رمضان
 چنانکه صحت اتمام داده اند و احتیاط اینست که دلی ابعان وزه هر دو ماه
 که دارد اگر کسی در ماه رمضان جنب شود و در روزی غسل را
 ناپنج روز بگذرد یا ماه تمام شود قضا را برای بعد از غسل اثمّه و حیست
 و مندر و اندر بعضی طایفه ای که اخبار صحیحی اینست که قضا روزی از روز است
 لکن اگر خواست بجا نباشد که شرع حکم کرده باشد بقضا نه اینست مانند جواب اول
 در بیت اول چنانکه در مسیحیم معقلی مذکور شد و موجب در یک زبان باشد
 اگر در نموده است که این در وقتی است که فراموشی در بیت اول می رقی شود
 و پسر شده باشد قبل از لیل صبح بمقداری که اگر بخیر فریاد است علیه
 نوازت شود یا در خواب دوم بپایان شده باشد و صبح نشکند در جواب اول
 مسیح کند و روز فراموشی کند چه اگر چنین باشد قضا آن روز قطعاً لازم
 تمام شد و این کفارات در صوم چند بکس است کفاره است

۴

۴

بقیه را که در متابعت مدخلیت دارد و بعد از آن آرد و در سر کمرش آرد و در صورت
عصبانیت آنچه در اجزای معتبره از صمغ و غیره صمغ صمغ متکلف بوده است این صمغ
و در اما علی است علیه و لیس علی ما علی به عربی علی شئی و طایفه است که در
صفت در یک زوری صفت مدنوره مانند مرض و حیض است و بعضی صفت صمغ صمغ
منور و منظم متابعت در تخمین تا بهین یعنی دو ماه یا در پی کبر و بیکه اول
واقعه کبر و زین از ماه ثانی دست بهیمید و پس در بقیه مدیم صفت در چند بلبلند
در بقیه زکی متابعت کند و اولی باشد که بعد از در بقیه نیز ترک متابعت نکند
مسببت بهاک که در چند صوم بر این صادق نماید در چند موضع
مس فرا کرد و دهانه مدی شود که در آن قصد آفت و غره در نظر دارد یا در دهانه
باید خورد شود بعد از ظهر در چند چوبی نخورده باشد یا قبل از ظهر در چوبی نخورده باشد
و همچنین است مریض اگر صحت ببرد مریض نفع اگر بکشد در میان روز
ما فرا کردن شود اگر کودک بماند شود همچون و غنچه

اگر در اشتداد و زکال باشد چنانکه گذشت و این که مریض و صفت
که سفر شود مریض و شرایط و جوهر قهر متکلف باشد در صفت باید در روز و در شب
پس اگر فاسد کند در روز را نخورند با علم صفت و جوهر صفت باید قهر کند در روز
شرایط که قهر است در قهر ناز و قهر در قهر و در قهر و در قهر
قیسه صفت قهر صفت قهر و صفت قهر صفت قهر صفت قهر صفت قهر
در صفت قهر ناز و در صفت قهر بود که اگر در روز نخورده باشد و ناز را تا آخر
افکنده باشد و در وقت ناز نرسد به چه تمام بکشد و در صفت قهر ناز
لازم باشد افکار در صفت ناز و در صفت ناز و در صفت ناز و در صفت ناز
باشد و نیز اگر در روز را که میآورد و چون کبد ترخص میدارد از افکار میکند
و فرما کبد ترخص میدارد است و در روز را افکار میکند و اگر کمال
عالم اقبل از رسیدن کبد ترخص افکار کند و باید قهر ناز و در صفت ناز
نرسیده چنانکه گذشت و در صفت ناز و در صفت ناز و در صفت ناز

و در نماز افطار و در نماز سحر و ادعیه مختصره و مطلقه درین باب دو وقت
در نماز خود مانند مصباح کفعمی و متبجید و زاد المعاد مذکور است و چیزی که بهنگام
در یکصد و هفتاد و آن صحتی نداشته باشد ملاقات آنرا نزن و در افطار و در
سحر است چه در سحر از امام بن علی بن عیسی که هر که قرائت کند سوره انعام
درین دو وقت مانند کسی خواهد بود که در ماهین این دو وقت در راه خدا
حزن خود دست پازد و باشد و نیز نیست که اگر جماعتی انتظار روزه
در کشند و بی افطار نکنند روزه در این روز یکجس امتحان ذکر فرستند چنانچه
به لول حدیث صحیح است و اول افطار نموده بعد از آنست که سبزه
نقش با اذن روزه کند و بخش شود از اقبال و ایتقع صلوة بر وجه
و از خوراک مصباح و از کتب معتدله و دین ناز خصوص در صورتیکه آنجا
و حاجت مومنین انتظار را و از برای ناز کشند و این را یکجس امتحان کنند
کند چنانکه سقا شده از نظیر اینیم از صحیح بی و نیز نیست یعنی بیونقی

آرد بوداده و عنما سحر کردن و دارد سده است که افندی شامی
و نیز است و جابر از امام محمد باقر عم روایت کرده است که آنحضرت فرمود
که پیغمبر بر اسودین افطار میکرد عرض رحمت و ما الله و ما الله و ما الله
و نیز پیغمبر یعنی میوز و آب یکس میکردند در اعتکاف و آن روز
کردن در سبده با سبب ما صوم به نیست قریبه و در این آن عظیم است خصوص در روزه
افزاده رمضان چه دارد سده است که آن برابر است با دو روز و در روزه
و دارد سده است که سالی پیغمبر در روزه اول اعتکاف کند و در سال دیگر
در روزه ثانی و در سال سیم در روزه آخر اعتکاف کند پس بپوشه دیگر در روزه
آخر اعتکاف میمورد و حدیث حسن روایت که هر که در روزه ایستاد
که یکجس در ماه رمضان واقع شد و در این آنجا است اعتکاف کند و در
سال دیگر است و از اعتکاف کند تا ملا فی سال که نه شته نیز سده باشد غرض
استقام در آن برابر است و یکجس در چند سده مذکور می شود اعتکاف

که در اصل است بنزد و مانند نذر واجب می شود ابتدا پس تکلیف چون شروع می شود
می شود که بنزد می شود واجب می ده است می تواند در اول فعل است و گاهی ابتدا
واجب نیست و لکن چون دوروز گذشت روز سیم واجب می شود و اگر دوروز
دیگر گذشت روز سیم واجب می شود و بر همین نسق سیم هر دوروزی واجب می شود
پس نزاع است مابین علم در تجدید میت در روز سیم و مابین نزاع ایشان است
که اگر لازم می یازیم باید عبادت واجب نیست بعد از آنکه میت است داخل
در اعتقاد فتنه و اگر میت ایستاده روز سیم واجب می شود داخل شده لازم می یابد
بعد از تفریق کردن میت که صورت آن معلوم نیست بلکه تفرقه در میت معتبر نباشد چه
میت و جوب با قبل از واجب که ده است و اگر لازم می یازیم باید باقیه اقل اعتقاد دیگر
باشد یا دوروز یا سیم بعد تفریق میت در اجزاء عبادت پس میت دوروز را
معنوان است کنیم و چون دوروز گذشت میت یک روز معنوان و جوب می یازد
معروف مابین علم اینست که اقل اعتقاد فتنه روز است و متر وقت تفریق میت

باید

بر عبادت و آمده با پنجه دوروز را است میت کند و دیگر و از اجزیه می کشند
این حاصل است و در جواب کلمه که چون اعتقاد عبادت است و میت
فوت می شود و میت وجه مانند و جوب می یازد و فتنه در وقت غلظت
باشد در فعل خود بی نیست می شود پس از میت تفرقه می شود در ابتدا ستر
اعتقاد دوروز نیاید و اگر میت مست می شود میتش صحیح بود و عملش نیز صحیح
چون روز سیم شد عوام می شود و خروج از سیم و بر سیم روزن عمل کف
و این معنی و جوب است روز سیم یعنی چنانکه در دوروز اول می بود و سیم روزن
اعتقاد دوروز سیم می یازد میت نه ایستاد علییده باید شده باشد لکن دارد
آید و کافی است در امتثال حکم بوجوب ایستاد و سیم را کامل کند از برای خود
رجع این جوب نیست که میت وجه ستر است و سه روز تمام قبل از دخول در اعتقاد
قبل از گذشتن دوروز نیست بود و بعد از گذشتن دوروز واجب شده و چنان
واجب شده از بابت سابق که میت در کار روز و میت خلاص یعنی میت نیست

در عتق و صیت گوئیم که صاحبیت که قصد میکند معتکف چه مرد چه زن
در عتق است که این ده افراد رمضان را بگذراند عتق میکند قره الیه
و اگر ده افراد رمضان را بگذراند زمین برای عتق که او باشد در آن نیز
همین قدر نیست کافی است و اگر قصد عتق کند اولی است و اگر بگذراند در ده روز
اعتقاف مستغرق باشد مخصوص ده فرسخ در روز مطلق باشد اگر ده است
خواهد ده روز آخر اعتقاف داشته باشد باید قصد عتق یا بگذراند نماید
بعنوان نذر است اینست در نظر بعضی متاخرین چون در نفس است بعد از نیت
و نیت نیست در چند سابق برین در طهارت و صله که است و لیکن متنبه در آنچه
اول بود صوم در اعتقاف شرط است چه صوم از برای اعتقاف باشد یا نه
سه روز همین باشد مثلاً در غیر ماه رمضان بگذراند که در آن معتکف باشد و ده
واجب داشته باشد که بنابر اینست که بنا بر قول بوجوب عتق و واجب است در آن
میگردانند یا نه اینکه در سه روز آخر یا ده افراد رمضان معتکف شود و بنا

بقول

بقول عدم و بوجوب معتقده و آن اظهر است چنانکه اعتقاف باید که در روز نیت
باشد و صاحب دار که نذر عتق از محرم عتق در نذر نفل که ده است که اگر
کسی نذر کند اعتقاف را و آن را بقیه زمانی خاص کند و واقع سازد اعتقاف را
زمانی که در آن زمان روز نیت بگذرد و نفلش صحیح است پس از عتق خودش بشود
نفلی که ده است که صحیح نیست بعد از آنکه اعتقاف غیر از ترک است و صوم بعد از
عازل ترک پس باین بیان ثانیا است و خود نیز آن را بگذراند است در اعتقاف
که غیر از ترک باشد مانند اعتقاف همین در مطلق تقریباً خانی مدکور و آنکه
که خانی باین چیز عازل ترک و لازم ترک است نه عازل ترک و بر وجه آنچه
بان است که معتقده واجب نیست تا عمل کن تا ادراک کنی و چون صوم در اعتقاف
شرط است گوئیم پس صحیح نیست اعتقاف در روزی که صحیح نیست در آن دوره
نفل عتق در عتق اضحی و نیت بلکه صحیح نیست از روزی که مانند زن و ایضاً نفل
الرجلین از راه دیگر نیز ممنوعه چه در مسجد نمیتوانند در آن نذر که اگر

نسخ از آن راه را مرتفع کنیم تا بر حوازیتم اقل اعتکاف که بابت قربة و صوم
 باید بعمل آید چنانکه حاصل شد بقیه است که در هر دو کلام را طریقی داریم بنابر
 مقرر و اظهار روز است پس اگر اعتکاف یکروز که زیاد تر باشد مذکور شد
 مانند است و اگر اعتکاف سه روز مذکور شد که بابت اعتکاف باشد اینست که
 آن نیز فاسد است و اگر مذکور شد بقیه باشد بقیه را تا تر میزدن آن یکروز را با
 روز دیگر چه پیش باشد و چه پس باشد و چه ملحق ضم میکند و همچنین اگر یکروز قضای
 باشد مانند یکروز چهار روز مذکور کرده بود و سه روز مسکوف شد و روز چهارم
 ترک گوید بابت قربة لیکن متعوض و جوبه نباشد اگر اعتکاف فی مذکور شد و اول
 طریقی صبح بود همیشه شروع در اعتکاف کند بابت و صوم چون در روز ^{شنبه}
 برمان افکار رسیده بنزد و فاکوده است و قول باذری است که بابت همیشه را نیز
 باید ضم نموده باشد و درینست که رعایت آن اول باشد خصوصاً ^{اگر} رمضان باشد
 اقرا و رمضان را مثل مذکور کرده باشد و موجب مدارک کنیم کرده است در ^{اول}

اگر از منتهی ماه رمضان باشد نه به آخر و در فرق است و از این صیغ ^{القول}
 دیگر گفته است که بچهارم که بکشد است در حال لغو و غی باید باشد و اگر
 هم نبود تا اقل اعتکاف متعقی شود و اگر به آخر یا در روز متوالی مذکور شده در
 سنت است پس اگر سه روز یا چهار روز را مثل مقصد بعمل آورد و لا یغیر از یکروز
 و اتصال میرود که آنچه کرده است صحیح باشد در مانند مثال اول که زمان ^{معیّن}
 بلکه آن اظهر است نه در مثال ثانی که شرط تالی شده است و اگر از اعتکاف ^{معیّن}
 لذیقه اللاق یا عاری و بعضی از بقدر متوالی بودن میتواند دخل کرد و میتواند
 فصل گردد و اعتکاف مانند روز و چهار روز یا سه اعتکاف مانند سه روز
 سه روز و چهار روز که در بیان اعتکاف مذکور کرده و اظهار اینست که در مذکور
 سه روز غیر متوالی میتواند هر روزی از آن را نیز با روز دیگر که سنت باشد
 شد هم کند و اگر اعتکاف بابت بصل آورد میتواند از اینم زد و اگر بیکروز
 بگذرد نیز اگر روزیم واجب میشود و همچنین است در رسم بر روز و چهار روز ^{باشد}

آخر ماه شعبان سال را معکف شود بوجهی از وجوه مانند هویا بعد از اذان
 با عکاف قضا و کفاره در صورت عدم لازم است در صورت تا حیل
 در جواز ماه شعبان یا زمان استکف که تغیر محسوس بودن شد ^{تغیر} اندک
 نمود اعکاف را قضا بکند یا کفاره ^{و نهی که اعکاف نیست بخیر}
 لازم میشود و اظهار اینست که در مطلق که زمان مذکورین نباشد نیز جهات
 و چون دور در گرفت رویم را حتما باید ضم نموده باشد ^{عابر است}
 اتفاق بلکه مستحب است ^{اجا} برای معکف اندک شرائط کند در نزد اعکاف
 در اعکاف نیست باید در حین مذکور اعکاف سند در شد چنانکه شرائط میکند
 در نزد احرام چنانکه در مناسک حج مذکور میکنم ^{و نه} که مراد از آنست که
 در اول اجزای مستفیض معتبر است و فصد محسوس نیز در شرح بر بحیر خفیه ^{است}
 اینست که در اول اعکاف بگوید اللهم خلنی حیث جئتني یعنی نه در
 مرا محل کنی در جایی که مرا حبس کنی یعنی اگر واقعه پیش آید و امری رخ نمود که تو نم
 نمود

اعکاف را تمام کنیم فوراً معکاف کن سرپوش آمدن را و فصد اینست
 که هر وقت عارضه رخ دهد حتی اگر دور در گذر شده باشد در اعکاف نیست
 با اعکاف واجب باشد باینکه مذکورین زمان مذکورین باشد و چه در شد
 مذکور مطلق باشد اعتباراً تواند اعکاف را بهم زد و قضا نیز نه باشد حتی
 اگر در نزد مطلق باشد چنانکه اگر کفایی می شود و اظهار اینست که در نزد
 مطلق قضا کند و اظهار اینست که عارضی که تواند فصد معکف این متعلق شود
 که در آن شرائط کند اعم از فرض اضطراری است مانند مرض و خوف ^{و غیر}
 اینست که با شرائط توان اعکاف را بهم زد و مانند استقبال سوره یا دیدن
 زنی که باذن شود در اعکاف کرده باشد شوری را که از نمرانده است
 و میباید کردن خود را از برای جماع کردن سوهر با او چنانکه در لول صحیح است
 و لا ایت ^{و نهی} حرام است بر معکف در ایام اعکاف صحبت با زنی چه
 بجای باشد و چه بتقبل و عده و بوسیدن و دست با زنی کردن ^{و نهی} شد

ثبت و چه در روز و یکجا اعتکاف فاسد می شود و بان گفته اند لازم است
 چه در روز و آنچه شود چه در شب و بجز تغیر و نظر بوقت اگر چه حرام است
 بطلان اعتکاف معلوم نیست بلکه اقرار عدم بطلان است و از شیخ و خلاف
 نقل شده است که این نیز حرام است باضافه و نیز حرام است بر او در آن
 اعتکاف عماره و محبله و مسجد و کعبه و غیره و نقل کرده است
 که مراد از آن محبله در امر و بنو است یا دینی مجرب و اثبات غلبه و الهله
 فقیه است چنانکه اتفاق می افتد از برای بسیار از آن بزرگان علم
 و این علم را بخود بسته اند و این نوع محبله در غیر اعتکاف نیز حرام
 و اگر مقصود از جدال در سنده علیه مجرب و الهله حق و در خصم از خطا
 باشد از افراطی است خواه بود و حرام از محبله و جایز و مستحب
 از یکدیگر نیست و می شود پس از هرگز که مکلف از برای این چیزی
 که واجب می شود بسوی چیزی که از اکبر بیکت نامند کلام و حاصل کلام

له از

که از جد خود نقل کرده است و چون چنین برسد مرض مهلک بود از الهله
 نقل کردیم و بنی حرام است هیچ و نری اتفاق و ششم طبیب یا صین بنابر قول
 اکثر و قول شیخ حرام بودن علی الهله و صیغست و بنی از الهله یعنی و نری
 صحیح و ادوات و نشی است از قدرت هیچ و نری مع و نری مستغنی بنفهم
 در ضروریات مانند ماکول و ملبوس که می تواند ملذذ در آن و یکدیگر است
 و الهله چنانکه اکثر گفته اند بان اینست که هیچیک از مملکت و مع و نری
 و ششم طبیب یا صین معنی اعتکاف نیستند اگر چه حرام اند و اعتکاف
 و علامه آه مانند حیاط و استیجار با بوردن بویه را که مانع از عبادت است
 حرام دانسته است معنوم بنی در حدیث صحیح از بیع و نری و منفعت این
 اندلالت طهارت و اولی اینست که افسار کند بر قدر ضرورت و اشتغال
 با بوردن یا بده بر قدر ضرورت نکند و مرض کند عامه اوقات خود را در
 و ذرات و عبادت و نری و علامه مرحوم گفته است که مرض کند تا که

عی الاظهر و اگر هفتاد یک جماع در روز ماه رمضان است دو کفاره میدهد یکی از آنها
 ماه رمضان و یکی از ایام عتکاف و همچنین اگر روزه روزه متذکر یا روزه روزه
 ماه رمضان باشد بعد از ظهر منتهی که در جواب هر بایند است که در شمس و اگر
 در شب است کفاره میدهد که کفاره عتکاف باشد که آنرا جماع فاسد نواست
 و اگر در صبح حوزا که صائم است در ماه رمضان که خود نیز روزه دار است
 اگر اه کذب جماع و با او در روز جماع کند است کفاره میدهد که دو کفاره
 متعلق بخودش است و یکی کفاره کفاره بخود از غایت روزه است که در روز
 رمضان او را اگر اه بر جماع کرده است چنانکه در فصل صوم ماه رمضان
 نه چهار کفاره هر چند عتکاف باذن شوهر چنانکه جمعی این قائلند و اند
 و نیز در جواب بخود در عتکاف طهریت اگر شوهر روزه خود را که
 مستکف باذن شوهر است در ایام عتکاف بطریق صحیح مطلق کند چون در
 که عده در نیز لکه دارد از منزل بخانه میسکند اگر در روز اول و دوم

نفر

مستحب یا واجب غیر مبین باشد و اگر در روز و شب عتکاف مستحب یا واجب
 مبین باشد اظهر نیست و در مسند عتکاف خود را تمام کرده خارج شود چنانکه
 شهادتی و صاحب مدارک آنرا در اکثر اعتبار نموده پس شهادت
 میکند از برای تیمم ایام عده و با پنجاه غنم میکنیم رساله را عابدین الله و معتقین
 مسلمین علی صاحب الرأفة الله الکامله العاصه له الله الباقیه القدر الیوم
 البقیه و غفره کما الله الوارث و الله و اولیائه القیوم علیهم الصلوه
 و تعاقب الدیالی و الایام و رب و اثنی از خانی خدایتی که موصوف رحمت
 و غایت بخت و غایت است اینست که آنچه بخود کرده و جدی که درین
 تعبیه و آنچه مادام است ازین اقرار بایست صادر شده و بنود مجموع
 فالله از شوب و محال را داده هر نوای خود نموده خالص برای خدا حوز
 مانید و این اقل الوبر را خدام اجاز و جوع آثار و ما شرا حاکم و حکم
 الله امام علیه الصلوه و التسلیات الیوم یقلم مادام یکبار کند و از عبودیت

هر سویی خورد و چاکرت مرغدا، چنانکه استاء بالمره زمانی دید که جز ذکر خدا و ذکر
 الرسول را بر توفی و زوجه الطاهرة البتول و ذکر اسم الموصوفین علیهم السلام
 المصلین ابدان بدین تقصیر ادا نکردیم ذکر اسم و حرار ادا شد بدو اکیم و یکم و یکم
 و یکم یکم و ذکر اشباع ایشان از سلفین و غارین از این و اوصیاء
 و ادبیه و معنی از مومنین و عابدین که ایشان البتة فی الباطن
 النوار ایشان تسفر از اصول ان اثار معنی که می باشد باشد مجله
 بکلیت با کمال نوار ایشان مرتبط و در ملک و انوار منوط و کمالی از
 ایشان نباشد و با تمام از کلمات ارباب مجود و انکار و بتو ایشان از انوار
 دور و قلم باقی از کلمات دیر مرید این حجاب که ایشان ایتونم و کمال
 بنمایند ایشان و ارتباط داشته تا بالمره در سیمین و ارباب سیمین
 و حول مجسم و اکل و رزق از مجسم و غیره غلبین است ضد ضلته و بالکلیه
 بعین و ابر علیین که جلوس را بر یک در اندازد و در پس و اکل و شرب از اکل

و ایم در حق صین و ما دعین اند الفیال بهر نذ بالینی و الوحق و الهام

علیهم صلوات المصلین ابدان بدین نذرف
 مر توفی و زوجه الطاهرة البتول
 العصر مولانا علی اترقی
 و فتاویه
 نشاء

[illegible]

احمد بن محمد بن الحسين رحمه الله تعالى وكتبه في شهر ربيع الثاني سنة ١٢٠٠

اعلم يا رضى ان محمداً طهراً من الطاهرين

[illegible]

طاشكند، الهيات وبعثات اقصائي مشرق

مما من الفضل والفقراء واكرمهم بل كلهم كانوا غايه احتياط في الفروج ولذا كانوا يكرهون كثره صيغة
الجماع وازيد من كانوا احتياط في ذلك فزيدوا في ذلك لم يفرغوا واحد منهم احتياط
الجماع المذكور بل ولا كراهة فيه ولا خلاف في سبب وبما لم يفرغوا واحد منهم عين ولا اشارة في ما ذكره
منه ولا حمل ولا حمل بل كل حال يار البلدان لا كانت حج العلماء والفقهاء حتى المهر ليس لضرورة الزمان
شيئا المتوهم وما جلد ايضا وما اصل ان الفرقه الحقه الناجية لم يكن محبة على الصلابة الزمان المتوهم
وبين ايضا اذ يظهر فيه من ان اجاز المتواتر مضافا الى ما ذكره الاجماع مضافا الى ما ذكره
اختلاف الناس في اولاد الائمة والذرية الطاهرة كاتر وشرا ليكون المدة من الاعصار والصار على قلوبهم
ومنه ان شئ في الرسول والائمة وفاطمة ومع ذلك يكونوا مقصرون في التزام الاحكام الشرعية مع انهم
كادوا ان يذنبوا اجابة البكرة في مدهم في الدين الهامة في اعلمتهم دعوة وبنيتهم فاقم صدوره و
نشرهم في ارجح في سنتهم شبه الميزان في فقه هذه الزبانية وغيرها مما تؤدي موادا فكيف يكونون عزائرين
لزام الاحكام سيما ما يوجب غايه الائمة من حفظ ان بهم الطاعة عن المحرم والذوا العير بان الله في ذلك قد ذكر
احد منهم حوته الجماع المذكور الى خصوص الصداق ثم وانه قد ذكر ذلك لاجل لغو ان الشدة في بعض ان يظهر
غايه الظهور منه العقد في الجماع كما سوف ومع ذلك ص وغيره من الائمة امر وانما ترك العير بهذا الزور
من جهة تدفد او من جهة مخالفتها للقوانين الواسية وسراها ديتهم من جهة ان الزور غير ثقة وغير ذلك
الاجاز متواتر عنهم فما ذكرنا في ما له الكفاية ورد عنهم ان ما خلفه فافروبه على الحايط وورد انه زوف
وورد اننا نقول باننا لف القوانين الميزان في انما ذكرنا وورد مكررا انما لا يخفى على المطلع وشكر
بعض كذا انما في الله ورسوله والائمة في الفوائد الطاهر حوته الزوا وان كان باحراه الكفار
ودون حفظ الان وان كان نسك في حمله اعقوة الدنيا ايضا في حمله دارهم وغيرها كما هو معلوم
بل الفوائد الاحتياط في الفروج وقا لو ان امر الفروج تشدد ومنه يكون الولد ونحن نحن طافه الميزان ذلك

لكن

تكتفي حفظه بل فاقهم عند عدم خلاف لم يصدره شي من صدره خلافا لمكر او كذا رسول والائمة رسول ورسول
انه لا يحمل الجمع بين اثنين من ولد فاطمة لانه يبلغها في حق عليها وبارك في ذلك خصوص في حق الائمة والاعقوبات انما بدلت
الائمة مضافا الى انما الصلوة من الله ورسوله والائمة على كل اكرم واليقين مع الجمع المذكور لو كان حلالا في حق الفاتمة
للقبل يكون في حق خسر من فاطمة ولم يكن شافيا على الله ورسوله ولا على احد من الائمة مع انهم فاقهم مع الله
ورسوله والائمة كلهم واحد ورضاؤهم واحد وعدم رضاؤهم واحد بل بالبدية ولو لم يكن في حق فاطمة
رسوله ولا على احد من الائمة لم يكن شافيا على فاطمة ايضا بالبدية ولو لم يكن في حق فاطمة
بنات باهات الميراث لم يكن شافيا على فاطمة ايضا بالبدية ولو لم يكن في حق فاطمة بنات باهات الميراث
للفاطمة بنات باهات الميراث لم يكن شافيا على فاطمة ايضا بالبدية ولو لم يكن في حق فاطمة بنات باهات الميراث
ما ورد في غير سورة انا اعطيناكر وانما ذكره في غير سورة انا اعطيناكر وانما ذكره في غير سورة انا اعطيناكر
وعزيز عليه شدة الائمة كما في غير سورة انا اعطيناكر وانما ذكره في غير سورة انا اعطيناكر وانما ذكره في غير سورة انا اعطيناكر
ذلك في انما ذكره في غير سورة انا اعطيناكر وانما ذكره في غير سورة انا اعطيناكر وانما ذكره في غير سورة انا اعطيناكر
في حق الميراث في حق فاطمة ايضا كما في حق فاطمة ايضا كما في حق فاطمة ايضا كما في حق فاطمة ايضا كما في حق فاطمة ايضا
رؤسهم فكيف لم يثن عليها الجمع بين الائمة الا في الوقت في بعض من التورم ومع ذلك يثن عليها في بعض
الجمع بين بنتها في صا حوا كما في انما لا شئ في انما يثن عليها فطما ان ما جلد اللوطي لهما في الميراث في الفاتمة
لأن غير الميراث في حق واحدة من بناتها كما يثن عليها في حق واحدة من بناتها في الفاتمة في الفاتمة
العقبة في الفاتمة في حق واحدة من بناتها في حق واحدة من بناتها في الفاتمة في الفاتمة في الفاتمة في الفاتمة
ولا العقبة في ذلك منه العقد في حق واحدة من بناتها في حق واحدة من بناتها في الفاتمة في الفاتمة في الفاتمة
في العقد المذكور في حق واحدة من بناتها في حق واحدة من بناتها في الفاتمة في الفاتمة في الفاتمة في الفاتمة
الاقارب من ان سر الى الابعاد والاحباب ومكذبا في العقد في الفاتمة في الفاتمة في الفاتمة في الفاتمة في الفاتمة

بعضه اذ هو الحق والامانة وغير ذلك من المومات وايضا معلوم ثبوت الرسول صلى الله عليه وسلم والامانة لم ينسخ الله
في بعضه الا في ما لا ينفك من امور الدنيا وان لم ينسخ الله ما لا ينفك من امور الدنيا وعجزه عما عرفنا من الحق والامانة ثبوت الرواية
المذكورة في مقام التمسك بالحق والامانة والادراك من كنه علمهم كالما في قوله الحق والامانة كما ان علمهم كالما في قوله الحق
فكيف اطبقوا على عدم الامانة فضلا عن الحق والامانة في قوله الحق والامانة كما ان علمهم كالما في قوله الحق والامانة
وايضا ان في ان كاتبة السيرة النبوية في الحديث ما رواه عنها من الدنيا كان في غاية الشك في علمها بل لا يمكن للمؤمن
فكيف فطر معلوم ثبوتها في كنه اذ كانا بهر ان ويزعم ان الجمع والصف كان ذلك في غاية الشك في علمها معلوم ان كاتبة
ابن ابي شيبة والبيهقي وغيرهم في ذلك في كنه الشك في علمها بل لا يمكن للمؤمن في كنه الشك في علمها
ووجه الجمع في كنه الشك في علمها بل لا يمكن للمؤمن في كنه الشك في علمها بل لا يمكن للمؤمن في كنه الشك في علمها
في كنه الشك في علمها بل لا يمكن للمؤمن في كنه الشك في علمها بل لا يمكن للمؤمن في كنه الشك في علمها
لكن في حقيقة ذلك هو ان نورا دور عليكم بالدرجات دون الروايات المأثورة في اخبار الدالة على عدم جواز
العمل بالرواية المذكورة ووجهه كما ستعرف ايضا في الرواية المذكورة في كنه الشك في علمها بل لا يمكن للمؤمن في كنه الشك في علمها
ثم انه حدث في هذه الامانة قول بحجة الجمع المذكورة في غاية جلاله عن اوله في قوله الحق والامانة في كنه الشك في علمها
بما في قوله الحق والامانة في كنه الشك في علمها بل لا يمكن للمؤمن في كنه الشك في علمها بل لا يمكن للمؤمن في كنه الشك في علمها
احد على ما عرفت ونشأ احد هذه القول في كنه الشك في علمها بل لا يمكن للمؤمن في كنه الشك في علمها بل لا يمكن للمؤمن في كنه الشك في علمها
بن ربيع عن ابن عمر عن ابي هريرة عن ابي بصير عن ابي هريرة عن ابي بصير عن ابي هريرة عن ابي بصير عن ابي هريرة عن ابي بصير
نفسه عن ابي هريرة عن ابي بصير عن ابي هريرة عن ابي بصير عن ابي هريرة عن ابي بصير عن ابي هريرة عن ابي بصير عن ابي بصير
عن ابن عباس عن ابي هريرة عن ابي بصير عن ابي هريرة عن ابي بصير عن ابي هريرة عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير
فطريق العمل صحيح البتة وان طريق التمسك بالحق والامانة في كنه الشك في علمها بل لا يمكن للمؤمن في كنه الشك في علمها
بالامانة في كنه الشك في علمها بل لا يمكن للمؤمن في كنه الشك في علمها بل لا يمكن للمؤمن في كنه الشك في علمها
ويؤكد العمل بالحق والامانة في كنه الشك في علمها بل لا يمكن للمؤمن في كنه الشك في علمها بل لا يمكن للمؤمن في كنه الشك في علمها

بالجواز ذكره ولم يطعن ولا يقدح في امران عانة القطر في كنه الشك في علمها بل لا يمكن للمؤمن في كنه الشك في علمها
ما يدل على كنه الشك في علمها بل لا يمكن للمؤمن في كنه الشك في علمها بل لا يمكن للمؤمن في كنه الشك في علمها
في اوله من كنه الشك في علمها بل لا يمكن للمؤمن في كنه الشك في علمها بل لا يمكن للمؤمن في كنه الشك في علمها
مؤثر الا في كنه الشك في علمها بل لا يمكن للمؤمن في كنه الشك في علمها بل لا يمكن للمؤمن في كنه الشك في علمها
كمن لا يخفى على من لا يفتقر الى الاشارة الى كنه الشك في علمها بل لا يمكن للمؤمن في كنه الشك في علمها
لا يخفى ظاهره في وجوب فائدة دعاء او عدمه في عقوبة الصلوة اذ في يوم كذا او سنة او عند كذا كذا في كنه الشك في علمها
مثل ذلك في افرا او افرا او عليك ان تقول او تفعل او جعليك كذا في كنه الشك في علمها بل لا يمكن للمؤمن في كنه الشك في علمها
تكميلها في كنه الشك في علمها بل لا يمكن للمؤمن في كنه الشك في علمها بل لا يمكن للمؤمن في كنه الشك في علمها
ورحمها الحاضر لا يعمل القطر قطرا مثلا في كنه الشك في علمها بل لا يمكن للمؤمن في كنه الشك في علمها بل لا يمكن للمؤمن في كنه الشك في علمها
لا يعلو كنه الشك في علمها بل لا يمكن للمؤمن في كنه الشك في علمها بل لا يمكن للمؤمن في كنه الشك في علمها
يجب عليه في كنه الشك في علمها بل لا يمكن للمؤمن في كنه الشك في علمها بل لا يمكن للمؤمن في كنه الشك في علمها
في كنه الشك في علمها بل لا يمكن للمؤمن في كنه الشك في علمها بل لا يمكن للمؤمن في كنه الشك في علمها
حالا في كنه الشك في علمها بل لا يمكن للمؤمن في كنه الشك في علمها بل لا يمكن للمؤمن في كنه الشك في علمها
ترجمه في كنه الشك في علمها بل لا يمكن للمؤمن في كنه الشك في علمها بل لا يمكن للمؤمن في كنه الشك في علمها
بالجواز كنه الشك في علمها بل لا يمكن للمؤمن في كنه الشك في علمها بل لا يمكن للمؤمن في كنه الشك في علمها
بل عرفت عدم قولنا بالامانة في كنه الشك في علمها بل لا يمكن للمؤمن في كنه الشك في علمها بل لا يمكن للمؤمن في كنه الشك في علمها
واعقاده بمضاهاة كنه الشك في علمها بل لا يمكن للمؤمن في كنه الشك في علمها بل لا يمكن للمؤمن في كنه الشك في علمها
التي في كنه الشك في علمها بل لا يمكن للمؤمن في كنه الشك في علمها بل لا يمكن للمؤمن في كنه الشك في علمها
بأن هذا الاجابة لا يخفى في كنه الشك في علمها بل لا يمكن للمؤمن في كنه الشك في علمها بل لا يمكن للمؤمن في كنه الشك في علمها

والعمل